
اهل بیت
از دین دفاع می کنند
نویسنده: یوسف صاحبی

بسم الله الرحمن الرحیم

اهل بیت (ع) از دین دفاع می کنند

نویسنده:

یوسف صاحبی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اهل بیت (ع) از دین دفاع می‌کنند

مشخصات کتاب

نام کتاب: اهل بیت (ع) از دین دفاع می کنند

نویسنده: یوسف صاحبی

موضوع: اعتقادات و پاسخ به شبهات

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر مشعر

مکان چاپ: تهران

نوبت چاپ: ۱

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص: ۷

پیشگفتار

قال‌اللّه تعالی: الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله (والصلوهٔ و السلام علی رسول الله و آله و من تبعهم باحسان)

تابستان ۸۱ در حرمین شریفین در مراسم عمره‌ی مفرده بین زائرین ایرانی به خصوص جوانان دانشجو، کتابی به زبان فارسی پخش می‌شد به نام «اهل‌بیت از خود دفاع می‌کنند» توجّه به عنوان این کتاب، هر ارادتمندِ به اهل‌بیت را در مرحله‌ی اول به این فکر می‌انداخت که چاپ و پخش این کتاب در حرمین شریفین خدمتی بزرگ به خاندان رسالت علیهم السلام و پیروان پاک‌باخته‌ی آنان است.

ولی وقتی انسان به محتوای کتاب حتّی به فهرست آن توجّه کند در می‌یابد که این کتاب نیز هجمه‌ای دیگر تحت عنوان دفاع از اهل‌بیت علیهم السلام؛ علیه اهل‌بیت علیهم السلام است. گرچه نویسنده و مترجم سعی بر القای این معنا دارند که ما از اهل‌بیت علیهم السلام دفاع می‌کنیم ولی روح آن بلکه تمام مطالب کتاب در طریقه‌ی دفاع از دشمنان خاندان پیامبر علیهم السلام و القای شبهه در میان مسلمانان به خصوص شیعیان جهان و بالاخص شیعیان و جوانان ایرانی است تا آنان را در اعتقاداتشان سست و نسبت به میراث پرباری که از طریق

ص: ۸

بزرگـان و آبـا و اجـداد بـه دسـتشان رسـیده‌است بی‌تفـاوت کننـد و بتواننـد از آب گـل‌آلود و جـو فاسـد، و مشـغول کردن مردم به خصوص جوانان به مسائل فرعی و غیرضروری به اهداف خود برسند و این چیزی جز خواسته‌ی دشمنان قسم‌خورده‌ی اسلام نیست.

گرچه مترجم و نویسـنده سعی بر آن دارند که وانمود کنند که نویسنده یکی از بزرگان روحانیّت شیعه و از شاگردان مراجع بزرگ تقلید و محقّق در کتب شـیعی و آشـنا با قرآن و سـنّت پیامبر و اهل‌بیت علیهم السـلام و تاریخ اسـلام و رشدیافته در حوزه‌ی کهن و پربار نجف اشـرف است لکن اگر کسی اندکی با قرآن و سنّت پیامبر و خاندان بزرگوارش علیهم السلام و تاریخ اسلام‌و شیوه رایج در حوزه‌های علمیه، آشـنا باشـد و نسبت به نویسـنده بـدبین نباشـد و بخواهـد با دید خوش‌بینانه به او و افکارش بنگرد، درباره‌ی او خواهد گفت:

اومردی ساختگی و پنداری‌است چون بدون بصیرت در تشخیص حق از باطل و عدم قدرت تمییز بین روایات ضعیف و قوی و ... است بلکه از سـیر دروس در حوزه‌های علمیه بی اطلاع است، چه رسـد به این که یکی از مجتهـدین حوزه نجف اشـرف باشد، زیرا وی می‌نویسد: پس از مدتی تحصـیل در حوزه احساس کردم که نصوص زیادی مرا به خود مشـغول می‌کند و مسایل مختلفی مرا به حیرت و شـگفت وا می‌دارد ... یکی از اساتیـد بزرگ حـوزه ... به من خطـاب کرد وفرمـود: در حـوزه چه می‌خوانی؟ گفتم: طبعـا" مذهب اهل بیت-/ علیهم السلام-/ ... .. در حالی

ص: ۹

که کسانی که وارد حوزه می‌شوند سالیانی به فراگیری علوم مقدماتی نظیر ادبیات عرب، منطق، فلسفه، اصول فقه، معانی وبیان و ... می‌پردازد و هیچ یک از این علوم مذهب اهل بیت-/ علیهم السلام-/ محسوب نمی‌شود. آنچه بعد از این علوم در حوزه ازمذهب تدریس می‌شود علم فقه است ودر مرحله اول فقه ساده که تنها نقل فتوای فقیه است، آنگاه مثل شرح لمعه که اشاره به بعضی از دلیلها دارد خوانده می‌شود ودر مرحله بعد بعضی از دلیلهای مفصل مورد توجه قرار می گیرد ومطالبی که نویسنده ادعا می کند در هیچ یک از کتابهی درسی حوزه نیست بلکه در کتابهای غیر درسی مثل رجال کشی وبحار الانوار و ... یافت می‌شود ولی نه به صورتی که نویسنده آورده است زیرا آنچه وی ذکر کرده یااصلا "ساختگی است یا تحریف شده یا تمسک به روایتهای ضعیف یا اقوال غیر معروف است. همه می‌دانند کتابهی حدیث چون کافی گرچه در مقام استنباط مهم هستند ولی کتابهای درسی محسوب نمی‌شوند. آری در مدارس اهل سنت خواندن کتب حدیث متعارف است. همه این مطالب‌نشان می‌دهداوفردی نا آگاه از شیوه مرسوم در حوزه است و اوداستان زندگی خیالی خود را بر اساس ذهنیاتش از درسهای مدارس اهل سنت ترسیم کرده است وی یاد آور می‌شود که از مرحوم کاشف الغطابه درجه اجتهاد نایل شده وآنرابرای خود امتیازی می‌داند. اگر قدری در کلمات او دقّت کند او را فردی خواهد یافت از قبیل احمد کسروی که خود

ص: ۱۰

نویسنده او را به عنوان مصلح مذهب، معرّفی می کند و وی را می‌ستاید(۱) و هر مطالعه کننده‌ای با اندک توجّه در خواهد یافت که نویسنده نه تنها شیعه نیست بلکه یکی از سنّی‌های متعصّب و طرفدار سرسخت خلیفه دوّم است که حتی عمربن‌الخطّاب را بر کسانی چون امام امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام مقدّم می‌دارد و تصریح می کند که مرد شماره‌ی دو اسلام است.(۲) تابین شیعه وسنّی اختلاف اندازد و نیز اگر کسی این کتاب را بررسی کند می‌فهمد که مقصود نویسنده از اهل‌بیت پیامبر، امامان شیعه علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیست بلکه همسران پیامبر است.(۳) واصلًا نویسنده اعتقادی به مهدی موعود ارواحناله‌الفداء ندارد و آن حضرت را به باد تمسخر می گیرد و معتقد است او وجود خارجی ندارد.(۴)

حال این سؤال برای خواننده مطرح است که کدام شیعه است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عمربن‌خطاب را فرد شماره دوی اسلام بداند و او را بر امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مقدّم بدارد و به وجود حضرت مهدی علیه السلام شک و شبهه‌ای داشته باشد؟! انسان وقتی موارد مذکور را در ضمن کلمات نویسنده مشاهده می کند آیاتی از قرآن در جلو رویش باز می‌شود و مصادیق روشنی از آیات را

۱- کتاب اهل بیت از خود دفاع می کند، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۱۴۹.

۳- همان، ص ۱۴۸.

۴- همان، ص ۱۶۹.

ص: ۱۱

می‌بینـد، از جمله ... و من النـاس من یعجبـک قوله فی الحیوهٔ الـدنیا و یشـهد الله علی مـا فی قلبه و هو الـدالخصام و از مردم گروهی هسـتند که سـخنانشان تو را در زنـدگی دنیا به شـگفت می‌آورد و خدا را بر سـخن خویش گواه می‌گیرد (قسم می‌خورد که راسـت می‌گویم) ولی او لجوج‌ترین دشمنان است.(۱) و نیز می‌فرماید: «و لو نشاء لارینا‌کهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنّهم فی لحن القول و الله یعلم اعمـالهم»(۲)، «و اگر بخـواهیم آنـان (منافقـان) را بـه چهره بـه شـما می‌نمایـانیم و شـما در لابلای سـخنشان حتمـاً آنـان را می‌شناسید و خداوند از رفتار آنان مطلع است.»(۳)

۱- سوره بقره، آیه ۲۰.

۲- سوره محمد، آیه ۳۰.

۳- ما در اینجا برای روشن شدن ماهیّت نویسـنده و اصـلاح‌طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره‌ای کوتاه درباره‌ی احمد کسـروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده‌ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده‌ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند.

احمد کسـروی از نویسندگان دوره‌ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه، بود وی در دیبـاجه‌ی کتـاب «آذری و یـا زبـان باسـتان آذربایجـان» مـاجرای عضویّت خود را در انجمن آسـیایی همایونی لنـدن ذکر می‌کنـد و اعتراف می‌کنـد که واسـطه‌ی عضویت وی «خانبهـادر»، یعنی همـان حـاکم سیاسـی انگلیسـی‌ها در کربلاـ بوده است. کتاب کاروند کسروی، صفحات: ۳۱۹، ۵۴۴ و ۵۴۵.

در دوران دیکتـاتوری مطلقه‌ی رضاخـانی که تمـام فریادهـا در حلقوم خفه و تمـام قلم‌ها شکسـته می‌شود و هیـچ کس اجازه‌ی کار فرهنگی و مـذهبی نـدارد و کشور در خفقان شدید بسـر می‌برد دو خانه، اجازه‌ی فعالیّت می‌یابند که یکی، خانه‌ی احمد کسـروی و طرفـدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیّت با اسـتعمارِ مسلّط و اسـتبدادِ سـرسپرده‌ی حاکم به ستیزی شدیـد برخاسـته بود که نمونه‌ی آن مبارزه‌ی شهید مدرس در آن دوران است.

کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می‌پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می‌آید و می‌خواهد به مردم، دین را معرّفی کنـد او در کتاب «ورجاوند بنیاد» خود، صـفحه‌ی ۹۴ پس از اشـاره به رنسانس علمی در غرب تیتر می‌زنـد که: «بایـد جنبشـی نیز در رشـته‌ی دین پدیـد آیـد» و به انکـار معجزات می‌پردازد و وحی را توجیه مـادی می‌کنـد و وحی را چنان معنی می‌کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می‌نویسد:

«فرهش وحی چیست و شـما آن را به چه معنا می‌دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسـی پرده برخیزد او هرچه خواست بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش وحی آن است که خدا کسـی را به آمیغها حقایق دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم‌ها و خردها و نبردیدن با نادانی‌ها و گمراهی‌ها برانگیزد»!!!

او معاد جسـمانی را بی‌بنیاد و پنداربافی می‌شـمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می‌شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم‌ارزش تراست و دنیـا چون مزرعه‌ای برای آخرت است و ... را همـان گمراهی‌هـای دنبـاله‌دار دیگری می‌دانـد و معتقـد است این افکار زیان‌های بسیاری دارد!!! کتاب مذکور، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶.

او همچنین اسـلامی را که علمـا می‌گوینـد و در ذهن عموم مردم است و قرن‌هـا برای حفـظ آن تلاـش شـده و خونهـا برای حفظش ریخته شده است، اسلام واقعی نمی‌داند. کتاب مذکور، صفحات ۴، ۵ و ۸ بر گرفته از کتاب: شهید مطهّری افشاگر توطئه‌ها-/ به طور

تلخیص.

آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۲۳

دراینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی قید بودومخالفتش باتشیّع به خاطراین که مظهر دین است بودنه به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤیّد این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنّت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد. درباره‌ی آرای کسروی پیرامون معجزه ووحی وانکار شیعی وسنّی و .. می‌توان به کتاب وی به نام در پیرامون اسلام صفحه‌های ۹، ۱۱ ، ۱۲، ۱۳ ، ۸۲، ۸۳ مراجعه کرد. آری او طرفدار حزب توده وابسته به شوروی سابق بود واین حزب مخالف دین وطرفدار مارکسیسم بود.

امّا قتل فرزند مرحوم سیّد ابوالحسن اصفهانی به خاطر مسایل مالی بود نه مسایل سیاسی ومذهبی وفرزند آن مقتول خواسته ازاین واقعه به نفع افکار واهداف خود بهره ببرد

ص: ۱۲

آیـا نویسـنده می‌خواهـد بـا انتساب تشـیع (که ریشه در زمان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دارد) به عبـدالله بن سـبا که لااقل یک شخصـیّت مشـکوک است (جمعی او را خیالی و افسانه‌ای می‌دانند و جمعی واقعی،) تشـیع را اصـلاح کند؟ آیا اساس تشیع به مسئله متعه (ازدواج موقت) و خمس و مخـالفت با اهل تسـنن وابسـته است، تا به‌وسـیله‌ی آنچه نویسـنده آورده است بنیان آن سـست شود اساس

ص: ۱۳

تشیع یک اصل عقلی و قرآنی است و آن این است که امکان ندارد ابوبکروعمر را بتوان با پیامبر مقایسه کرد چطور ممکن است آن دو بفهمند وقتی می‌میرند مردم بعد از آنها نیاز به امام و رهبر و حاکم دارند و نمی‌شود مردم را بدون رهبر رها کند و لذاابوبکر عمر را به جای خود معرفی کند و عمربن‌خطاب شورای شش نفره را معرفی می‌کند! و برای رفع اختلاف در شورا شمشیر عبدالرحمن‌بن‌عوف را قاضی قرار دهد!! ولی العیاذبالله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که عقل کل و برگزیده خداست بعد از حضور بیش از بیست و چند سال در میان مردم چیزی را که ابوبکر بعد از دو سال فهمید نفهمیده باشد و مردم را به حال خود رها کرده باشد، در حالی که چند ماه قبل از رحلتش حتّی مردم را از وفات خود آگاه ساخته بود.

اساس تشیع بر این است که فهم پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگران چون ابوبکر و عمر قابل مقایسه نیست و یقیناً آن حضرت از کنار این مسئله بی‌تفاوت نگذشته است و حتماً فردی که جامع‌ترین و بهترین افراد بعد از خود، بوده است به مردم معرفی کرده است و این ویژگی‌ها در کسی جز علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام یافت نمی‌شود و آیات متعدد قرآنی از قبیل آیه بلاغ و اکمال دین و ولایت و تطهیر و اولوالامر و ... و روایات متواتری مثل حدیث غدیر خم و منزلت و سفینه و ابلاغ برائت از مشرکین هر کدام دلیل و تأیید بر همان حکم عقل است. پرداختن به مسایل فرعی و جزئی، آن هم با تمسک به روایات ضعیف و اقوال غیر مشهور و انتساب آن به همه‌ی مذهب و

ص: ۱۴

توهین به بزرگان و ذکر معایب شیعه‌نماها به عنوان شیعیان واقعی اهل‌بیت علیهم السلام کمال ظلم به خاندان اهل‌بیت علیهم السلام است چرا که همین شیعیان بودند که نگذاشتند حق ضایع شود خونها در این راه دادند و به دنبال امامان پاکشان زندان‌ها رفتند و تبعیدها شدند و بالای دارها رفتند.

اگر سخنان نویسنده به همان نحوی که فهمیده و نوشته است درست باشد و خلافهای طرفداران یک مذهب موجب شود انسان یک مذهب را رها کند و ... پس باید نویسنده از اصل اسلام دست برمی داشت، زیرا تمام آن‌چه درباره‌ی تشیع و بزرگان شیعه بیان داشته است در حدّی به مراتب، افزون‌تر در سایر مذاهب اسلامی نیز وجود دارد.

اگر نیّت و قصد نویسنده اصلاح بود چرا امروزه که تشیع به وسیله‌ی فقه اهل‌بیت علیهم السلام و برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی برق امید را در دلها تابانده است و کفر جهانی را نگران کرده و از بسیاری از مفاسد جلوگیری نموده و به حمایت جدّی از مردم مظلوم فلسطین و افغانستان پرداخته و عزت و اقتدار اسلام را به جهانیان نشان داده، سخنی به میان نیاورده است و فقط تکیه بر مسایل اختلافی در مذاهب اسلامی چون ازدواج موقّت و خمس نموده است آیا نویسنده با تحریم ازدواج موقّت تمام مفاسد جنسی را رفع نموده و آیا با تحریم خمس و وجوهات شرعی که کمکی به مستمندان و اداره حوزه‌های علمیه تشیع است تمام

ص: ۱۵

مسائل اقتصادی اسلام را مرتفع ساخته؟ و آیا با متهم ساختن مراجع دینی و بزرگان اسلام که همواره دارای زندگی بسیار ساده و از تجملات به دور بوده‌اند کاری جز عقده‌گشایی علیه بزرگان دین انجام داده است؟!

به فرض یک یا دو نفر از وجوهات به طریق غیر صحیح زندگی کنند آیا این دلیل بر تخریب و اهانت به همه‌ی بزرگان ساده زیست و انکار اصل وجوب خمس می‌شود؟! آیا این عمل، انکار صراحت قرآن نیست که وجوب خمس را بیان می‌کند؟(۱) آیا این است شیوه‌ی شخصی که مدعی است که در حوزه‌ی نجف پرورش یافته است؟! آیا ادعاهای بزرگ وی درباره شخصیت خویش می‌تواند واقعیت داشته باشد؟!

و آیا حرفهای او برای هدایت است یا گمراه کردن مردم و آیا این حرکت در راستای اهداف اسلامی است یا اهداف دشمنان اسلام؟

به هر حال کسانی که ادّعا می‌کنند سنّی شده‌اند معمولًاانسانهایی پنداری وساختگی هستندولی آنان که مذهب اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته ومستبصر شده‌اندشخصیّتهایی واقعی و از محققان وحقجویان اهل سنّت هستند. ما برای تحقیقِ‌خوانندگان گرامی در این زمینه اسامی تعدادی از گروه کثیری از اهل تسنّن که محقّقانه مذهب شیعه (مذهب اهل بیت علیهم السلام) را پذیرفته و کتابهایی در این

۱- سوره انفال، آیه ۴۱.

ص: ۱۶

زمینه تألیف نموده‌اند را ذکر می‌کنیم:

۱-/ شیخ محمدمرعی انطاکی حلبی (برای چه مذهب شیعه، مذهب اهل‌بیت علیهم السلام رابرگزیدم؟)

۲-/ شیخ محمدامین انطاکی حلبی (در راهم به سوی تشیّع.)

۳-/ دکتر سیّدمحمدتیجانی سماوی‌ازتونس (آنگاه هدایت شدم.)

۴-/ مروان خلیفات ازاردن (و سوار بر کشتی شدم.)

۵-/ احمد حسین یعقوب ازاردن (برخورد با رسول وآل‌او و ...)

۶-/ شیخ معتصم احمد از اردن (حرکتم به مذهب اهل بیت علیهم السلام»

۷-/ صائب عبدالحمید از عراق (روش در رشد مذهب.)

۸-/ صاح وردانی نویسنده‌ی مصری (کوچ من از تسنّن بهتشیّع.)

۹-/ سیّد حسین رجا از سوریه (دفاع از وحی شریعت ضمن دایره سنّی وشیعی.)

۱۰ خانم لیماءحماده از سوریه (اخیراًروح نورانی شد.)

۱۱-/ دکتر اسعد. حید قاسم از فلسطین (حقیقت شیعه ۱۲ امامی.)

۱۲-/ محمد علی متوکل از سودان (با تواضع وارد تشیّع شدم.)

۱۳-/ دکتر سعیدایّوب از مصر (حق آمد.)

ما به کمک خداوند منّان تمام مباحثی را که در کتاب مذکور آمده است مورد نقد قرار می‌دهیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می‌کنیم.

شیوه‌ی ما در برخورد مطالب کتاب بر اساس دستور امیرالمؤمنین

ص: ۱۷

علیه السلام است آن حضرت به حجربن‌عدی و عمروبن‌حمق فرمود: «من ناخوشایند دارم که شما توهینگر و ناسزاگو باشید (در نتیجه) بدگویید و (از دیگران) برائت بجوئید ولی اگر رفتار بد آنان را ذکر کنید و بگویید: روش آنان چنین و چنان است و کارهای آنان چنین و چنان است، در گفتار بهتر و در پوزش‌خواهی بلیغ‌تر است و به جای لعن بر آنان و ابراز انزجار از ایشان بگویید: خدایا خون آنان و ما را حفظ کن و بین آنان و ما اصلاح فرما و آنان را از گمراهی هدایت فرما تا آنان که حق را نمی‌شناسند، بشناسند و آنان که در ستم و دشمنی فرو رفته‌اند نجات یابند. (اگر شما چنین کردید و با آنان این گونه رفتار کردید) برای من و شما بهتر است. آن دو نفر گفتند: پندت را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می‌کنیم.(۱) ما هم می‌گوئیم یا امیرالمؤمنین پند را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می‌کنیم. سخنی با مترجم درباره‌ی مقدمه کتابش داریم که در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاءالله.

این کتاب دارای هشت فصل است که هفت فصل اول آن مانند فصول کتاب مورد نقد و تقریباً با همان عناوین است و به نقد و بررسی مطالب آنها پرداخته شده است و فصل پایانی به بخشی از سنت‌های رایج در میان اهل سنت که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست اختصاص یافته است و سعی شده حتی‌المقدور به منابع اصلی

۱- الغدیر، جلد ۸، صفحه آخر.

ص: ۱۸

ارجاع داده شود تا مباحث زیاد خسته‌کننده نباشد ضمناً قضاوت را به خوانندگان واگذار نمودیم و کتاب را به «اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می‌کنند» نامیدیم تابرسانیم که آنان حامی دین هستند به تعبیر قرآن لیهلک من هلك عن بیّنة و یحیی من حی عن بینه خداوند متعال این قلیل را به عنوان پاداش اجر رسالت قبول فرماید وبه امضای حضرت صاحب‌الامر- ارواحنا فداه- برساند. انشاءاللّه

ص: ۱۹

ص: ۲۰

ص: ۲۱

فصل اول مطرح کردن حکایت عبدالله بن‌سبا به چه هدفی؟

نویسنده با بررسی چند کتاب به شخصیّتی مطرود از دیدگاه بزرگان شیعه اشاره می‌کند و این شخص یا به طور کل افسانه‌ای و غیرواقعی و ساخته و پرداخته فردی دروغ‌پرداز به نام سیف‌بن‌عمر تصیمی کوفی است؛ کما اینکه بسیاری از بزرگان شیعه چون مرحوم کاشف‌العظاء و محمد جواد مغنیه و مرحوم آیۀاله خویی ره به این باور هستند و علامه مرتضی عسگری در این رابطه دو اثر نفیس دارد یکی دربارهٔ خود عبداللّه‌بن‌سبا و دیگری درباره ۱۵۰ صحابه ساختگی که در ضمن آن به شرح حال او می‌پردازد و ادله متقنی را در این راستا ذکر می‌کند. گروهی از پژوهشگران اهل تسنن نیز ابن سبا را یک موجود افسانه‌ای میدانند که برای تخریب اسلام درست شده است، نظیر دکتر طه حسین در کتاب (الفتنه الکبری ۲/ ۹۸) و دکتر عبدالعزیز الهلالی در (عبدالله بن سبا: دراسه للروایات التاریخیه ... ص ۷۱) ونویسنده مصری احمد عباس صالح در الیمین والیسار فی الاسلام ص ۹۵).

و یا او یک شخصیّت فاسد و مطرود و سوخته‌شده به دست امیر مؤمنان علیه السلام و لعنت شده بر زبان امامان علیهم السلام است که در نظر شیعیان هیچ جایگاه مثبتی ندارد همان طور که خود نویسنده نیز بعضی از روایات را در این باره متذکر شده است حال چه سبب شده که روی این شخصیت ساختگی یا واقعی مطرود، این قدر

ص: ۲۲

سرمایه‌گذاری می‌شود؟ به نظر می‌رسد سرّ این که نویسنده روی این چنین فردی تأکید دارد و فصلی را به آن اختصاص داده است می‌خواهند اساس تشیّع را به او نسبت دهد در حالی که اساس تشیّع همان طور که در مقدمه اشاره شد بر یک اصل عقلی است و تاریخ تشیع به دوران بعد از عبداللّه‌بن‌سبا بر نمی‌گردد و افکار و مواضع تشیع برگرفته از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و شکل گرفته در عصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و بود و نبود چنین شخصی تأثیری در اعتقادات محکم شیعه نمی‌تواند داشته باشد.

در کتابهای تاریخی اهل سنت نظیر ابن‌عساکر و طبری و ابن‌ابی‌بکر و ذهبی داستانهایی در نقش عبدالله‌بن‌سبا در فتنه‌ها و طرفداری او از علی علیه السلام و نفوذ در سپاه آن حضرت آمده است که این تاریخ‌نگاران، تمام مطالب خود را از سیف بن عمر گرفته‌اند و همه شرح حال‌نویسان، او را دورغگو و زندیق و بی‌دین معرفی کرده‌اند وی که فردی خیال‌پرداز و دروغگو است داستانهای عبدالله‌بن‌سبا را در تاریخ آورده و دیگران آن را نقل کرده‌اند و ظاهراً نویسنده نیز از این دروغها که مطابق با خواسته‌هایش بوده لذّت برده و به گمان خویش خواسته است تا بنیان تشیع را متزلزل کند.(۱) ولی او گویا نخواسته به مسایل واقعی اعتراف کند از جمله اینکه؛

۱- جهت اطلاع از وضعیت سیف‌بن‌عمر و نقش او در ساختن داستانهای عبدالله‌بن‌سبا، جلد ۱ و به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۲/ ۲۷۱ تا ۲۷۸ مراجعه فرمایید

ص: ۲۳

۱) در خود روایاتی که ذکر کرده است تعارض دیده می‌شود و در نتیجه، اعتباری ندارد؛ مثلًا، در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۷ و ۸ او را معتقد به خدابودن علی علیه السلام معرّفی می‌کند و در همان شماره ۳ خود را پیامبر معرّفی می‌کند و در شماره ۴ و ۵ علی علیه السلام را امامی می‌داند که امامتش از ناحیه خداست.

۲) سند بعضی از روایات مانند روایت اول ضعیف است زیرا در سندش محمد بن عثمان وعبدالله بن سنان هستند که توثیق نشده‌اند درنتیجه روایت بی اعتبار است ۳) آنچه به مرحوم مامقانی در شماره ۳ نسبت می‌دهد درست نیست بلکه قسمت اول از مرحوم شیخ طوسی وقسمت دوم از علامه حلی-/ ره-/ است که نویسنده آن را تحریف کرده است.

۴) اگر به فرض عبداللّه‌بن‌سبا یک شخصیت واقعی باشد و منحرف و مطرود باشد ولی در ضمنِ آن یک عقیده‌ی صحیح داشته باشد (و آن هم لزوم نصب و معرفی امام از طرف خداوند بعد از پیامبر) آیا باید دست از این عقیده صحیح برداشت و به طور کلی تشیع را مذهب ساختگی و از یهودیت دانست؟!! تذکر این نکته خالی از لطف نیست که مطالب شماره ۴ و ۵ که مرحوم نوبختی وسعدبن عندالله اشعری است بدون سند است وروشن است که این مطالب رابا واسطه یا بدون واسطه از کتاب سیف بن عمر نقل کرده‌اند زیرا مضامین آن با کلام سیف بن عمر یکی است درضمن کلام این دو بزرگوار چیزی رابر ضد شیعه ثابت نمی‌کند. همچنین در نقل کلام

ص: ۲۴

مرحوم جزایری تحریف شده است، زیرا او می‌نویسد: ((گفته شده او یهودی بود که مسلمان شد ...)) وخود این سخن نشان می‌دهد که این مطلب سند ندارد ولی در نقل جمله ((گفته شده)) حذف شده است.

۵) چرا نویسنده در نتیجه‌گیری این را ذکر نکرد که عبدالله‌بن‌سبا یک فردی غالی، مطرود و ملعون در نزد امامان شیعه علیهم السلام و علمای شیعی است و در این رابطه این نتیجه را ذکر کرده «که او اوّلین کسی است که از امامت علی- علیه السلام- سخن گفت و او اولین کسی بود که مدعی شد علی- علیه السلام- وصیّ پیامبر- صلی الله علیه و آله- است»؟!

۶) هر کس کمترین اطّلاع از تاریخ داشته باشد و به برخوردهای تند و قاطع حضرت علی و حضرت زهرا علیها السلام و اصحاب معترض به شورای سقیفه و نتیجه‌ی آن، آگاهی بسیار اندکی داشته باشد پی می‌برد که شماره ۴ و ۵ که نتیجه‌های مورد خواست نویسنده را می‌رساند از ریشه غلط است و اصلًا قابل قبول نیست. اولین کسی که قایل به امامت امیر مؤمنان علیه السلام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. احادیث منزلت وغدیر خم و ... بهترین شاهد این سخن است. در ضمن اگر علی علیه السلام ادعای خلافت نداشت و خود را وصی نمی‌دانست و حضرت زهرا علیها السلام از او حمایت نکرد و یارانی چون سلمان و اباذر و عمار و مقداد و حذیفه و زبیر در خانه او جمع نمی‌شدند پس آمدن عمر با جمعی بر در خانه حضرت علی علیه السلام و به آتش کشیدن خانه آن حضرت و مضروب و مصدوم

ص: ۲۵

نمودن حضرت زهرا علیها السلام و گرفتن شمشیر زبیر و شکستن آن و غصب فدک برای چه بود و چرا حضرت زهرا علیها السلام حتّی یک لحظه از ابوبکر و عمر که خلافت را غصب کردند راضی نشد؟!

۷) این نتیجه گیری که عبداللّه‌بن‌سبا اوّلین کسی بود که بر کسانی که خلافت را غصب کردند طعن زده است همچون سخنِ بالا، بی‌اساس است و حتی خود بزرگان اهل تسنن بر این باور هستند که

اوّلین کسی که سنّت سیّئه لعن رادر این امّت نهاد معاویه بود وچون آل علی علیه السلام عکس العمل نشان دادند به تدریج به خلفا سرایت کرد بنابراین همه‌ی آثار مخرّب این سنّت بد بر عهده‌ی معاویه است که چنین سنّتی را نهاد. نسائی در خصائص خود در حدیث ۹۰ و ۹۱ با سند نهاد این سنّت زشت را توسط معاویه ویارانش را آورده ومحقّق خصائص در پا ورقی مصادر دیگر رااستخراج کرده‌است. بنابراین طعن بر دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام با رهنمود خود امامان بوده است برای روشن شدن مطلب به حکایتی که ابن‌ابی‌الحدید ذکر می‌کند می‌پردازیم و ترجمه آن را می‌آوریم.

او می‌گوید: یحیی بن سعیدبن‌علی که دارای مذهب حنبلی و معروف به ابن‌عالیه است و از ساکنان قطفثا در سمت غرب بغداد و شاهد عادل در آن منطقه است گفت که من حضور داشتم در نزد فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه که به غلام‌ابن‌منی معروف بود و اسماعیل بن‌علی پیشوای حنبلیها در مسایل شرعی و رفع اختلاف در شهر بغداد بود و او قدری به علم منطق نیز اشتغال داشت و

ص: ۲۶

شیرین‌بیان بود من در نزد او بودم و خودم سخن او را شنیدم و در سال ۶۱۰ هجری از دنیا رفت ابن‌عالیه (همان یحیی‌بن‌سعید حنبلی) می‌گوید: ما در نزد او (فخراسماعیل به‌علی‌حنبلی) سخن می‌گفتیم که در این حال فردی از حنبلی‌ها وارد شد او که از یکی از اهل کوفه‌طلبی داشت برای دریافت طلب خود به کوفه می‌رود و از اتّفاق وقت ورود او به کوفه همزمان با روز عید غدیر بوده است و در روز ۱۸ ذی الحجهٔ می‌بیند که در مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام (نجف اشرف) جمعیت زیادی که قابل شمارش نیست وجود دارد. ابن‌عالیه می‌گوید: مرتّب شیخ فخر (اسماعیل بن‌علی حنبلی) از آن شخص می‌پرسید که چه کردی آیا مالت را وصول کردی آیا هرچه در نزد او داشتی گرفتی؟! او جواب می‌داد که‌ای آقای من اگر می‌دیدی در روز زیارت عید غدیر و آنچه که از فضیحتها و زشتیها کنار قبر علی‌بن‌ابی‌طالب و سخنان بد و لعن بر اصحاب را با صدای بلند بدون ترس می‌شنیدی؟!! ... اسماعیل (بن‌علی حنبلی) گفت: آنان چه گناهی دارند که چنین می‌کنند (و به خلفاء و اصحاب لعن می‌کنند)؟ به خدا سوگند تنها کسی که به آنان جرأت این کار را داده و چنین در بی‌را بر روی آنان باز کرده صاحب آن قبر است آن شخص گفت: صاحب آن قبر کیست؟ (اسماعیل بن‌علی) گفت: علی بن‌ابی‌طالب علیه السلام. آن فرد گفت: ای مولای من آیا او این سنت را برای آنان گذاشته و به آنان یاد داده است و راهش را به

ص: ۲۷

سوی آنان گشوده است؟ گفت: آری به خـدا سوگند. گفت: ای آقای من اگر آنان به حق چنین می‌کنند پس ما چرا فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر) را دوست بداریم و اگر بر باطل هستند (و به ناحق به خلفاء بد می‌گویند) پس چرا ما او (علی علیه السلام) را دوست بداریم؟ پس یا باید از او (علی علیه السلام) تبری بجویم یا از آن دو (ابوبکر و عمر) تبری بجوییم.

ابن‌عالیه می‌گویـد: اسـماعیل به سـرعت از جا برخاست و کفش خود را پوشـید و گفت: خدا اسـماعیل را لعنت کند اگر جواب این مسئله را بدانـد و بعد داخل منزلش شد و ما برخاستیم و از آنجا رفتیم.(۱) در پایان این فصل به بعضـی از شکواهایی که امیرمؤمنان علیه السـلام داشـتند اشاره می‌کنیم تا برای کسانی که طالب حق هسـتند معلوم شود که این سخن که اولین کسی که از وصایت علی علیه السـلام دفاع کرد خود آن حضـرت است و انتساب آن به فردی مثل عبدالله‌بن‌سـبا چیزی جز خیانت نمی‌تواند باشد آن حضرت در نهـج البلاغه می‌فرماید: خدایا من از تو کمک می‌خواهم علیه قریش و کسانی که آنان را یاری کردند (تا حقم که همان خلافت بود غصب کردنـد) زیرا آنان رحم مرا (نسـبت به رسول خدا صـلی الله علیه و آله) قطع کردند و جایگاه مرا کوچک شـمردند (و مرا تحقیر کردند) و بر ستیز با من بر امر (حکومت بر مسلمانان) که از آنِ من بود انفاق کردند (و

۱- شرح نهج‌البلاغه ۲/ ۴۷۶

ص: ۲۸

حقم را گرفتند) پس یکی از حاضران گفت: ای پسر ابی‌طالب شما بر این امر حکومت حریص هستی، حضرت فرمود: به خدا قسم بلکه شما (از من) حریص‌تر هستید زیرا من حقی را می‌خواهم که از آن خودم است و شما بین من و حقم جدایی می‌اندازید.(۱) و در خطبه ۱۵۰ می‌فرماید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود قومی به عقب باز گشتند و راههای هلاکت، آنها را فرا گرفت و آنان به نااهلان اعتماد کردند و صله غیررحم کردند و از رشته‌ای که خدا به دوستی آن امر کرده بود رو برگرداندند و بنا را از اساس زیر و رو کردند و ساختمان (حکومت) را در غیر محلش بنا کردند محلی که معدن تمام لغزشها و در تمام گمراهی بود (و مردم) به سرعت تمام در سرگردانی فرو رفتند و همچون آل فرعون در حال مستی غفلت نمودند به گونه‌ای که به دنیا اعتماد کردند یا از دین جدا شدند ....

دقّت در سخن امام علیه السلام انسان را به وضعیت تأسف‌آور صدر اسلام آشنا می‌کند و برای انسان منشأ فتنه‌ها را روشن می‌سازد نه آن گونه که نویسنده‌ی کتابِ مورد بحث، آن را طرح می‌کند.

۸) نویسنده درپایان فصل نام کتابهایی را جهت آشنایی بیشتردرباره عبدالله بن سبا می‌آوردولی اولا "این کتابها مطالب خود را از رجال نجاش نقل می‌کنند ودر حقیقت یک منبع است نه

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

ص: ۲۹

منابع متعددونویسنده برای این که خواننده را سر در گم کند کتب متعدد را نام می‌برد. ثانیا "کتاب جامع الرواه از مرحوم محمد بن علی اردبیلی است نه مقدس اردبیلی وکتاب تحریراز طاووسی نیست بلکه از شیخ حسن فرزند شهیدثانی است وکتاب حل الاشکال در دوران ما وجود خارجی ندارد!(۱)

۱- -/-/ لله وللحقیقه ص ۷۳-/ ۷۴

ص: ۳۰

ص: ۳۱

فصل دوم شیعیان واقعی پیروان اهل بیت علیهم السلام

اشاره

نویسنده در ابتدای فصل دوّم چنین وانمود می‌کند که شیعیان، تمام اهل سنّت را نواصب می‌دانند و از آنان و از صحابه بیزاری می‌جویند. در حالی که شیعیان بر این باور هستند که عمده اهل سنت نیز خاندان پیامبر را دوست دارند و لذا برای آنان احترام قائل هستند تا جایی که به دستور پیشوایان دینی در مراسم آنان شرکت می‌کنند و به دیدار بیماران آنان می‌روند و در تشییع جنازه‌شان شرکت می‌کنند و حتّی در نماز جماعت به آنان اقتدا می‌کنند. امام صادق علیه السلام که رئیس مذهب جعفری است درباره‌ی شرکت در نماز جماعت آنان می‌فرماید: «من صلّی خلفهم فی الصف الاول کمن صلّی خلف رسول الله» هر کس در صف اول پشت سر آنان (اهل سنت) نماز بخواند مانند کسی است که پشت سر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز خوانده است.(۱) با توجه به این دستورهای اهل‌بیت و رفتار شیعیان، آیا آنچه نویسنده به ما شیعیان نسبت می‌دهد صحّت دارد؟!

آری؛ ما عده‌ای را ناصبی می‌دانیم و آنان کسانی هستند که به جای محبّت اهل‌بیت علیهم السلام علیه آنان شوریدند و دشمنی کردند و آن فردِ ناصبی شده فرق نمی‌کند چه کسی باشد. حتی ممکن است در

۱- وسایل‌الشیعه، ج ۵، باب ۵ از ابواب صلاةالجماعة، حدیث ۱، ص ۳۸۱

ص: ۳۲

وهله اول دوستدار و طرفدار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی بعد تغییر موضع داده و به جنگ و ستیز پرداخته باشد ما دیگر او را دوست اهل‌بیت علیهم السلام نمی‌دانیم نظیر زبیر که بعد از غصب خلافت، از طرفداران سرسخت امام علی علیه السلام بود ولی در اواخر، تغییر جهت داد و با همدستی طلحه و زیر لوای عایشه به جنگ آن امام همام علیه السلام آمد. از دیدگاه ما اینان نواصب هستند چه رسد به آنان که از همان روزهای اول بنای دشمنی با خاندان اهل‌بیت علیهم السلام را نمودند این گروه نه تنها دستور خدا را مبنی بر محبّت خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت نکردند بلکه بر ضد آنان شوریدند و حتی اجازه ندادند مانند مسلمانان عادی در جامعه اسلامی زندگی کنند.

نویسنده در مرحله‌ی بعد به شهادت سیدالشهدا علیه السلام و روضه‌خوانی آن اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که طبیعی است ....

ما (یعنی شیعیان) «برای آن که احساسات و عواطف مردم را داغ نگهداریم از مظلومیت اهل بیت (ع) و شیعیان سخن برانیم و از شهادت مظلومانه امام حسین (ع) ناله کنیم روضه بخوانیم و اشک بریزیم»!

آن گاه نویسنده این گونه جلوه می‌دهد که کتب معتبری که در دست ماست ثابت می‌کند شیعیان چه مصیبت‌هایی بر سر اهل‌بیت علیهم السلام آوردند و خونشان را ریختند و باعث شهادت‌آنان گردیده و حرمت آنان را پاس نداشتند.

سپس با ذکر جملاتی از امیرمؤمنان علی و امام حسن و امام حسین

ص: ۳۳

و امام سجاد و حضرت زینب و فاطمه صغری علیهم السلام در مذمّت مردم کوفه و روایتی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در مذمت بعضی از شیعیان نتیجه گیری می کند که؛

خستگی و دلسردی امیرمؤمنان و فرزندانش از شیعیان خویش بوده و آنان سبب شدند تا خون اهل‌بیت علیهم السلام و آبروی آنان بریزد و اهل‌بیت علیهم السلام مسؤولیّت شهادت امام حسین و یارانش را مستقیماً بر دوش شیعیان می گذارند و اهل‌بیت بر آنان نفرین کرده‌اند و آنان را به اهل کتاب که کتاب را پشت سر می‌اندازند تشبیه کرده و با ذکر جمله‌ای از حدیثی، آنان را رافضه در نزد خدا معرّفی می کند و در پایان ماتم‌سرایی می کند و می‌نویسد: «اهل‌بیت پیامبر! ای چهره‌های پاك و مقدس! در قبال این همه مصائبی که از شیعیانتان تحمل کردید خدایتان پاداش دهد.»

در بخش دوم این فصل نویسنده به زعم خویش به ذکر توهین‌هایی که شیعیان به پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام نموده‌اند می‌پردازد و در آخر فصل تحت عنوان قاتل اهل‌بیت کیست؟! بیان می کند که با مراجعه به کتب معتبر خویش در می‌یابیم ذریه‌طاهره چگونه به شهادت رسیدند و قاتل آنان کیست؟ عده‌ی زیادی از آنان در مناطق شیعه‌نشین به دست خود شیعیان به شهادت رسیدند ....

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجّه قرار گیرد و به سؤالات مربوط در این زمینه پاسخ داده شود؛

الف: آیا هدف از عزاداری داغ نگهداشتن احساسات مردم است؟

ص: ۳۴

و منشأ این عزاداری کجاست؟ و چه کسانی و برای رسیدن به چه اهدافی این کار را شروع کرده و دستور به برپایی آن دادند؟

ب: آیا واقعاً خون اهل‌بیت علیهم السلام را شیعیان ریختند و مصیبت‌هایی را که دیدند از شیعیان واقعی خودشان بود و آنان از روز اوّل بنای ظلم بر اهل‌بیت را (آن طور که نویسنده بیان می‌کند) نهادند و گناه تمام ظلم‌ها متوجّه شیعیان است؟!!

ج: آیا جملات ذکر شده در کتاب در مذمّت اهل کوفه برای نتیجه‌گیری برای مقصّردانستن شیعیان کافی است و مقصود امامان از اینکه احیاناً به شیعیان رافضی اطلاق کردند چیست؟

د: آیا روایات ذکر شده در باب توهین شیعیان به پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام صحّت دارد و آیا نتیجه‌گیریهای نویسنده درست است؟!!

امّا مطلب اوّل

با مراجعه به متون تاریخی و روایی معلوم می‌شود منشأ عزاداری و داغ‌نگهداشتن احساسات مردم در عزاداری برای اهل‌بیت خصوصاً سالار شهیدان علیه السلام توسط خود اهل‌بیت علیهم السلام صورت می‌گرفته است و آنان مردم را برای برپایی این مراسم و زیارت قبور مطهّر آنان به خصوص زیارت کربلای معلی تشویق می‌کرده‌اند و خود در پیشاپیش مردم در منازل خویش ماتم‌سرایی می‌کرده‌اند و از شاعرانی چون دعبل خزایی و ... می‌خواستند بر ایشان مرثیه

ص: ۳۵

بخوانند تا آنان و خانواده‌شان بر ماتم امام حسین علیه السلام و ظلم‌هایی که بر اهل‌بیت علیهم السلام شده اشک بریزندبلکه دستور به بر پایی مراسم ماتم برای خویش می‌دادندتا آنجا که امام باقر علیه السلام از امام صادق علیه السلام می‌خواهد مقداری از اموالس راوقف عزاداری برای او در منا کند.(۱) برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتابهایی چون: اللهوف علی قتلی الطفوف، منتهی الامال، بحارالانوار، حماسه حسینی و ... مراجعه کرد.

همچنین عزاداری دارای برکات بسیاری است که قابل شمارش نیست که از جمله آنها، آموزش معارف دینی- ارج نهادن به زحمات اهل‌بیت علیهم السلام (همچنان که برای شخصیّت‌های هر ملتی یادواره گرفته می‌شود) زنده نگهداشتن حماسه شهادت و ایثار- پرداخت اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زمینه برای برپایی انقلاب‌ها و نهضت‌های رهایی‌بخش و اسلامی؛ نظیر، قیام ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی ایران و ... بلکه می‌توان گفت اصل بقای اسلام به وسیله‌ی همین عزاداری‌ها بوده است و شاید معنای حدیث مشهور نبوی «حسین منی و انامن حسین»، «حسین از من است و من از حسینم» این باشد که حسین از نسل رسول خدا است و بقای نام و دین آن حضرت به وسیله حسین علیه السلام است وگرنه چه معنا دارد که بخواهد پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین علیه السلام باشد. مناسب

۱- -/ بحار الانوار ۴۶/ ۲۲۰ و فروع کافی ۵/ ۱۱۷

ص: ۳۶

است این جمله مشهور امام خمینی– قدس سره– را ذکر کنیم که فرمودند:

محرّم و صفر را زنده نگهدارید تا اسلام زنده بماند.

در نتیجه، اصل عزاداری از خود اهل‌بیت علیهم السلام شروع می‌شود و شیعیان به آنان اقتدا کرده و سنت آنان را زنده نگه می‌دارند و توهین در آن به اهل سنت نمی‌شود.

امّا مطلب دوم

اگر نویسنده یک نگاه اجمالی به تاریخ می‌انداخت و حتی به منابع اهل سنت مثل تاریخ طبری و ابن‌قتیبه وابن‌ابی‌الحدید معتزلی مراجعه می‌کرد پی می‌برد که چه کسانی بنای ظلم به اهل‌بیت علیهم السلام را نهادند و حتّی چه کسانی موجب انحراف مردم کوفه شدند.

او که گناه قتل امام حسین علیه السلام را به گردن شیعیان می‌گذارد جا داشت یک نگاه به زیارت عاشورا بیندازد تا ببیند امام باقر علیه السلام در این زیارت به چه کسانی لعن می‌کند و قبل از لعن بر قاتلین حسین‌بن‌علی علیه السلام چه افرادی مورد لعن قرار گرفته‌اند. در آن‌جا این جملات به صورت روشن به چشم می‌خورد «لعن الله امۀ اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن‌الله امۀ دفعتکم عن مقامکم وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها و لعن الله امۀ قتلتکم» امام باقر علیه السلام در این جملات به ما یاد می‌دهد که ریشه قتل اهل‌بیت علیهم السلام در ظلم و ستم بر آنان و غصب مقاماتشان است و می‌فرماید: خداوند آن امتی را لعنت کند که اساس ظلم و جور بر

ص: ۳۷

شما اهل‌بیت را نهادند و خداوند لعنت کند امتی را که شـما را از مقامتان باز داشـتند و شما را از جایگاهی که برای شما ترتیب داده بود کنار زدند و خداوند لعنت کند امّتی که شما را کشتند.

و در جایی دیگر از امام باقر علیه السـلام در این زیارت می‌شـنویم که می‌فرمایـد: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابـة التی جاهـدت الحسـین ...» خدایا لعنت کن اولین سـتمگری که به حق محمد و آل محمد ستم کرد و (لعنت کن) آخرین پیروِ اوّلین ستمگر را بر آن (حق محمد و آل محمد).

خدایا لعنت کن گروهی را که با حسین جنگیدند ....

ای فردی که خود را مـدافع اهـل‌بیت معرفی می‌کنی و کتـابت را به این نـام می‌نـامی از شمامی‌پرسـیم چه کسـانی اولین ظالم به حق اهل‌بیت علیهم السـلام بودنـدآیا شـیعیان بودند؟! آیا شـیعیان، فدک را از حضـرت زهرا علیها السـلام تنها یادگار رسول خدا غصـب کردنـد؟! آیا شـیعیان آن حضـرت را مضـروب ساختنـد و پهلویش را شکسـتند و فرزندش را کشـتند و هیزم آوردند و خانه‌اش را به آتش کشیدند؟! آیا شیعیان، علی علیه السلام را از خانه بیرون کشیدند و برای گرفتن بیعت به مسجد بردند؟!!

حتمـاً به نظر نویسـنده عـایشه ام‌المؤمنین دختر ابوبکر و طلحه و زبیر که به بهـانه انتقـام از خون عثمـان با علی علیه السـلام جنگیـدند همان شیعیان آن امام بودند!!!

و یا معاویه که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بر منطقه شام بود

ص: ۳۸

و جنگ صفین را برپا کرد و ۲۵ هزار نفر از سپاه امام علی علیه السلام شهید (و ۴۵ هزار نفر از سپاه شام کشته) شدند(۱)، از شیعیان بود!! و یا داستان به وجود آمدن خوارج که عمروعاص و معاویه طراحی کردند باز کار شیعیان بود یا حتماً عمروعاص هم شیعه بود و حتماً آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک رحلت، قلم و کاغذ خواست تا از گمراهی جلوگیری کند (عمر بن خطاب) همان فردی که مانع شد و گفت: کتاب خدا برای ما کافی است و این شخص (پیامبر) هذیان می گوید .... یکی از شیعیان بوده است!!!

و حتماً به نظر نویسنده کسانی که داخل خانه‌ی علی علیه السلام جمع شده بودند و به غصب خلافت توسط ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح معترض بودند از دشمنان علی علیه السلام و ضد شیعه بودند و یا عمار و مالک اشتر نخعی و رشید هجری و حجربن‌عدی که فدائی امام شدند ضد شیعه بودند و یا آنان که در رکاب حسین‌بن‌علی علیه السلام قبل از آن حضرت جان خویش را فدای او و خاندانش نمودند ضد شیعه بودند!!! و گویا شیعه در فرهنگ نویسنده؛ یعنی، هر کسی که علیه اهل‌بیت- علیهم السلام- کاری انجام داده است و نه کسی که پیرو اهل‌بیت و فدایی آنان و زنده نگهدارنده‌ی نام و یادشان است و گویا تنها کسانی که هیچ نقشی در بقای نام و میراث امامان علیهم السلام نداشته‌اند شیعه هستند. «اللهم انا نشكو اليک فقد نبينا و غيبة ولينا و

۱- -/-/ نقش عایشه در تاریخ اسلام ۳/ ۱۰۴

ص: ۳۹

کثرة عدونا و قلة عددنا و تظاهرالزمان علینا».(۱)

خدایا، ما به پیروی از اهل‌بیت (که معنای شیعه نیز چیزی جز پیرو نیست) به آنانی که به پیامبر ستم کردند و به خصوص کسانی که بنای ظلم بر محمد و آل محمد علیهم السلام را گذاشتند و مقام آنان را غصب کردند و آنان را کشتند و دستور تو را در رعایت حقوقشان پیاده نکردند لعن می‌کنیم و از آنان تبری می‌جوییم و بر کسانی که با قلم و بیان خویش در مسیر آنان قدم بر می‌دارند و آگاهانه به دشمنان پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام خدمت می‌کنند نفرین می‌کنیم و از آنان تبری می‌جوییم.

امّا مطلب سوم

جملاتی که نویسنده در مذمّت اهل کوفه آورده است برای نتیجه‌گیری کافی نیست زیرا در مجموعِ سخنان به جز یک مورد آنان به عنوان شیعه مورد خطاب قرار نگرفته‌اند و آن جمله اولی است که از روضه کافی ذکر می‌کند

اولاـ "این روایت از ابی الحسن علیه السلام که همان امام هفتم است می‌باشد و نویسنده گمان کرده مقصود از ابی الحسن امیر مؤمنان علی علیه السلام است با این که از امور بدیهی نزد هر طلبه‌ای است که مقصود از ابی‌الحسن در روایات امام هفتم علیه السلام است آفرین به

۱- مفاتیح‌الجنان، اعمال شبهای ماه مبارک رمضان، دعای افتتاح.

ص: ۴۰

کسی که به خیال خود به بالاترین مرتبه اجتهاد رسیده است!!! ثانیا "این روایت ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان است که در کتب رجال به طور قطع ضعیف شمرده شده است(۱). همچنان که سایر روایات نیز از نظر سند اشکال دارد به خصوص روایت مربوط رأی به امام باقر علیه السلام، زیرا درسند آن سلام سعید جمحی است و او توثیق نشده است وروایت امام صادق علیه السلام اشاره به انتظار امام از پیروان خویش درحفظ حدیث دارد وهیچ کس ادعا نکرده که شیعیان همه خوبند وبی اشکال، واین موضوع غیر از چیزی است که نویسنده به دنبال اثبات آن است ضمن این که بسیاری از شیعیان مورد ستایش قرار گرفته‌اند که نمونه‌های آن در صفحات آتی می‌آید.-/ انشاءالله-/

ثالثا "مردم کوفه وسپاه ان حضرت تا زمانی که مطیع علی علیه السلام بودند شیعیان او و پیروان اهل‌بیت علیهم السلام بودند و آن زمان که از اطاعت آنان سرپیچیدند و پیرو هوی و هوس شدند و به شایعات معاویه (دشمن امام) گوش فرا دادند دیگر شیعیان آن حضرت نبودند گرچه ادعای آن را داشتند آنان در حقیقت در هنگام مخالفت با امام خویش و پیروی از رهنمود معاویه شیعه معاویه بودند نه شیعه علی علیه السلام، شاهد بر این سخن کلام حضرت سیدالشهدا در روز عاشورا است که به مردم کوفه و قاتلان خویش

۱- -/-/ معجم رجال‌الحدیث ۱۶/ ۱۳۴

ص: ۴۱

فرمود: «یا شیعهٔ ال ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دیناکم».(۱) ودر واقع سخن‌امام علیه السلام در مذمت لشکری است که از عثمان به ارث رسیده وتربیت شده ابوبکر وعمر بودند.

پس تمام آنچه در روایات در مذمّت مردم کوفه آمده است از امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام و حضرت زینت و فاطمه صغری علیها السلام مربوط به شیعیان آل ابی‌سفیان و پیروان معاویه و یزید است و معلوم است که معاویه منصوب خلیفه دوم و سوم و فرزندش یزید منصوب معاویه است و هیچ ربطی به شیعیان واقعی اهل‌بیت علیهم السلام ندارد زیرا که شیعیان امام علی علیه السلام و اهل‌بیت علیهم السلام در کنار آنان و مدافع حریمشان بودند و همواره مورد تعریف و تمجید قرار داشتند به عنوان نمونه می‌توان به جمله حضرت سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا اشاره کرد که خطاب به شیعیان خویش در کربلا فرمود: «بی‌تردید من اصحاب و یارانی صالح‌تر از شما نمی‌شناسم ....»(۲) ضمن این که درآن زمان شیعی معروفی در کوفه وجودنداشت زیرابه دستور معاویه، زیاد بن ابیه به تعقیب شیعیان پرداخته بود لذابسیاری از شیعیان از کوفه یا شهید یا آواره شده بودند.(۳) وکسانی که با امام حسین علیه السلام می‌جنگیدند تصریح می‌کردند که به خاطر

۱- -اللهوف، ص ۱۲۰.

۲- -اللهوف، ص ۹۰.

۳- -/ شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۵

ص: ۴۲

کینه با پدرت با تو می‌جنگیم!!

حال این سؤال را مطرح می‌کنیم که چه کسانی به اهل‌بیت علیهم السلام ستم کردند و آنان را به بدترین وضع کشتند؟ کسانی که حضرت زهرا علیها السلام را به شهادت رساندند وخانه وحی را به آتش کشیدند چه کسانی بودند؟ فتنه جمل توسط چه کسی به پا شد؟ غیر از عایشه دختر ابوبکر و طلحه و زبیر؟ جنگ صفین توسط چه کسانی به راه افتاد؟ آیا به جز معاویه و فرزند خلیفه دوم عبیدالله‌بن‌عمر و همدستانشان کسی دیگری بود؟ فتنه خوارج نهروان و تفرقه در سپاه علی علیه السلام زایده‌ی توطئه‌ی چه کسانی بود غیر از معاویه و عمروعاص که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بودند؟ آیا ابن‌ملجم که قاتل علی علیه السلام بود نتیجه‌ی این فکر نبود؟ آیا جاسوسان معاویه زمینه‌ی شکست سپاه امام را فراهم نکردند؟ آیا منصوبان از طرف معاویه و یزید با ارعاب و جوسازی مردم را از اهل‌بیت علیهم السلام جدا نکردند؟ حال چه کسی ظلم به خاندان رسالت را روا داشت؟ آیا شیعیان واقعی بودند یا کسانی که نویسنده، آنها رامی‌ستاید وبعضی را مرد شماره دوی اسلام می‌داند یا همچون عایشه که در نزد او صدیقه است؟

گریه بر مظلومیّت شیعه

وقتی انسان تاریخ را بررسی می‌کند می‌بیند گاهی باید بر شیعیان اهل‌بیت علیهم السلام بیشتر گریه کرد؛ زیرا اولًا: امامان معصوم علیهم السلام با

ص: ۴۳

خبرهایی که از پیامبر به آنان رسیده بود می‌دانستند چه مصایبی بر آنان وارد خواهد شد و اجر و پاداش خویش را نیز می‌دانستند ولی شیعیان از این امر محروم بودند مگر آنقدری را که خود اهل‌بیت علیهم السلام برای شیعیان خُلَّص بیان می‌فرمودند؛ نظیر، شب عاشورا.

ثانیاً: آنان غیر از دردها و زجرهایی که کشیدند و جان و مال و فرزندان را فدای امامان خویش نمودند مورد بدترین تهمت‌ها قرار گرفتند- فراموش نمی‌کنم در مکه مکرمه بعد از قتل‌عام حجاج بیت‌الله الحرام یک جوان عرب به بنده گفت: خدا شیعیان را لعنت کند شما قاتلان حسین‌بن‌علی هستید و این زمانی بود که در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل هزاران جوان رزمنده به عشق امام حسین علیه السلام و با نام آن حضرت و خاندان رسالت به شهادت می‌رسیدند. خداوند اجر شیعیان را در کنار امامانشان مضاعف فرماید و این زحمات را پذیرا باشد.

خیانت در نقل حدیث

در پایان این قسمت اشاره‌ای می‌کنیم به روایتی که نویسنده آورده است مبنی بر اینکه شیعیان رافضی هستند و آنان مورد لعن و نفرین هستند. او می‌نویسد: «اهل‌بیت بر شیعیان دعای بد کردند و آنان را به طواغیت این امّت و دیگر گروهها تشبیه دادند و به کسانی که کتاب را پشت سر می‌اندازند علاوه بر آن فرموند هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»

وی در ادامه می‌نویسد: «الله سماکم الرافضه! بنابر همین دلایل بود که

ص: ۴۴

نزد امام صادق- علیه السلام- آمدند و گفتند: چه کنیم ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد و دلهای ما دارد می‌ترکد و حاکمان خون ما را به خاطر آن حلال می‌دانند؟ فرمودند: الرافضه؟! منظور رافضه است؟ گفتند: بله فرمودند: نه والله آنها نیستند که اسم شما را رافضه گذاشتند خداوند شما را رافضه خوانده است». اصول کافی/ ۵/ ۳۴

اولًا برای بخش اول سخن خود هیچ مدرک و روایتی ذکر نکرد و از پیش خود مطالب را آورده است، ثانیاً اصول کافی بدون ترجمه ۲ جلد و با ترجمه ۴ جلد است تا ایشان بخش دوم که الله سماکم الرافضه است را از آنجا آورده باشد.

آری؛ در جلد ۸ کافی (روضه کافی) حدیثی طولانی در این باره وجود دارد و جمله‌ی فوق در اوایل حدیث آمده است واین حدیث گرچه ازنظر سند ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان و سلیمان بن عبدالله است وهردو ضعیف هستند ولی مامتن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا خوانندگان گرامی خود قضاوت کنند که آیا نقل حدیث به این شکل خیانت و بازی کردن با مذهب و با مردم نیست؟ و آیا این حدیث در رد مذهب تشیّع و مذمّت شیعیان است یا مدح و ذکر فضایل آنان؟

امّا حدیث:

«محمد بن سلیمان از پدرش نقل می‌کند که گفت: من نزد امام‌صادق علیه السلام بودم که ابوبصیر بر آن حضرت در حالی که نفس

ص: ۴۵

می‌زد وارد شـد وقتی که در گوشه‌ای جای گرفت امام صادق علیه السـلام به او (ابوبصـیر که کنیه دیگرش ابومحمد بود) فرمود: ای ابامحمد این نفس بلند برای چیست؟ گفت: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، پیر شدم و استخوانم نازک شده و مرگم نزدیک شده با این حال نمی‌دانم‌که پایان کارم به کج ختم می‌شود؟ امام‌صادق علیه السلام فرمود:

ای ابامحمـد آیا شـما هم این طور سـخن می گویی؟! گفت: فـدایت شوم، چطور این را نگویم؟! فرمود: ای ابامحمـد آیا می‌دانی که خداوند جوانان شما را گرامی می‌دارد و از پیران شما حیا می کند؟

گفت: فـدایت شوم چگونه جوانـان را گرامی می‌دارد و از پیران حیا می کنـد؟ فرمود: جوانان راگرامی می‌دارد از عـذاب کردن و از پیران حیا می کنـد تا آنان را مؤاخـذه کنـد (ابوبصـیر) گفت: گفتم: فدایت شوم این امر تنها برای ما (شـیعیان) است یا برای همه اهل توحید؟

فرمود: نه به خدا تنها برای شماست نه دیگران (ابوبصیر) گفت:

گفتم فـدایت شوم لقبی بر ما می‌نهند که پشت ما به واسـطه آن شکسـته شده و دلهای ما مرده است و زمامداران خون ما را به خاطر آن حدیثی که دانشـمندانِ آنان نقل کردند حلال می‌شـمرند (ابوبصـیر) گفت: پس امام صادق علیه السلام فرمود: (لقب) رافضه (را می گویی)؟ گفتم: آری فرمود: نه به خدا سوگند آنان اسم رافضه را بر شما نگذاشتند ولی خداوند شما را به این نام نامیده است ای ابامحمد آیا نمی‌دانی که ۷۰ نفر از بنی‌اسرائیل فرعون و قومش را رها کردند آن زمان که بر ایشان گمراهی آنان معلوم شد پس به

ص: ۴۶

موسی پیوستند آن زمان که او را بر هدایت (الهی) یافتند پس این گروه در لشکر موسی را رافضی نامیدند زیرا آنان فرعون را رفض و ترک کردند و آنان در آن لشکر از همه بیشتر عبادت داشتند و بیش از همه موسی و هارون و فرزندان آن دو را دوست داشتند پس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که این نام را برای آنان در تورات ثبت کن زیرا من آنان را به این نام (رافضه) نامیدم و این ملیت را بر ایشان قرار دادم پس موسی این نام (رافضه) را بر ایشان ثبت کرد پس خداوند آن را برای شما ذخیره کرد تا شما را به این نام نامید ای ابامحمد، آنان (غیر شیعه) رفض و ترک خوبی کردند و شما ترک و رفض بدی کردید مردم گروه گروه شدند و شما گروهی شدید با اهل‌بیت پیامبرتان. و شما به دنبال آنان رفتید و آنچه خداوند برای شما برگزیده بود اختیار کردید و آنچه را خدا اراده کرده بود خواستید پس بشارت بدهید بشارت بدهید به خدا سوگند شما مورد رحم الهی هستید که از خوبان شما پذیرفته و بدهای شما مورد عفو قرار گرفته است هرکس در روز قیامت بیاید ولی آنچه شما دارید (از ولایت اهل‌بیت) با خود نیاورد از او کار خوبی پذیرفته نمی‌شود و کار بد او مورد آمرزش قرار نمی‌گیرد.

ای ابامحمد شاد گردیدی؟ (ابابصیر) گفت: گفتم: بیشتر بفرما فدایت شوم فرمود: ای ابامحمد برای خداوند فرشتگانی است که گناهان را از پشت شیعیان می‌ریزند آن طور که باد برگ را در فصل

ص: ۴۷

پاییز می‌ریزد ....»(۱) نکته:

دقّت در روایاتی که درباره‌ی شیعه از اهل‌بیت عصمت علیهم السلام رسیده است ما را به این امر رهنمون می‌سازد که تشیّع و شیعیان واقعی دارای جایگـاه و منزلتی بس رفیع هستند تـا جـایی که‌امـام حسـین علیه السـلام جایگاه خـد رابرای آنان از خـدا در خواسـت می کند.(۲) از رسول خدا صـلی الله علیه و آله روایت شده است که خطاب به علی علیه السـلام فرمود: «و شـیعتک علی منابر من نور مبیضهٔ وجوههم حولی فی الجنهٔ و هم جیرانی»، «شـیعیان تو بر جایگاه‌هایی از نورند در حالی که چهره‌های روشن دارند و در بهشت در اطراف من هسـتند و آنان همسایگان من هستند».(۳) و نیز از آن حضـرت وارد شده است که فرمود: «والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیمهٔ».(۴)

و آنچه از تعریف و تمجیـد و بیان فضایل آمده است اشاره به این شخصـیّت‌های بزرگ الهی است و آنچه از مذمّت‌ها و نکوهش‌ها از لسان اهل‌بیت علیهم السلام رسیده است مربوط به مذهب تشیّع و پیروان

۱- - کافی، ج ۸، ص ۳۴- ۳۳.

۲- -/-/ دمع‌السجوم ص ۲۰۴ واللهوف ص ۷۷ والکامل فی التاریخ ۴/ ۵۰

۳- - دعای ندبه.

۴- - درالمنثور، ج ۶، ذیل آیه «اولئک هم خیرالبریه».

ص: ۴۸

واقعی آنان نیست بلکه در حقیقت مـذمت و نکوهش رفتار بـد و تبرّی از کار آنان است و این عمل فواید متعدّدی دارد که از جمله آن پی بردن بـه نقـاط ضـعف و اصـلاح خـویش و شـناسایی شـیعیان واقعی و ادّعـایی و خـود را بی‌جهت در نزد بزرگـان دین عزیز ندیدن.

لـذا در حـدیث از امام باقر علیه السـلام است: «... به خـدا شـیعه ما نیست جز کسـی که از خدا تقوی داشـته باشد و او را اطاعت کند شیعیـان مـا شـناخته نمی‌شونـد جز بـا فروتنی، خشـوع، امـانت‌داری، زیـادی یـاد خـدا، نمـاز و روزه، نیکی به پـدر و مـادر، مراعـات همسایگـان نیازمنـد و قرض‌منـدان و یتیمان، راستی گفتار، تلاوت قرآن و ... اگر کسـی بگویـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام را دوست دارم امّااز رفتار و روش آنها پیروی نکند محبّتش به آنها سودی ندهد ... هر کس مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست و ولایت ما جز با عمل کردن و پارسایی به دست نمی‌آید.»(۱) وآنقدر روایات در مدح شیعه از پیامبر و اهل بیت علیهم السـلام وارد شده است که بعضـی از اهل سـنت ادعا کرده‌اند که سـنیان همان شیعیان مورد مدح هستند نظیر ابن حجر هیتمی. او می‌نویسد: ((وشـیعیان او (علی) همان اهل سـنتی هستند که اورا دوست دارند همان طور که خدا ورسولش (به دوستیش) فرمان داده‌اند.(۲)

۱- – اصول کافی، باب‌الطاعهٔ و التقوی، حدیث ۳ و تحف العقول کلمات قصار امام باقر علیه السلام، رقم ۲۸

۲- –/–/ الصواعق‌المحرقهٔ ص ۱۸۳

ص: ۴۹

بنابراین با آوردن چند روایت در مذمّت بعضی از شیعه‌نماها و چشم‌پوشی از روایات متعدّد در فضیلت شیعه که ریشه تاریخی و عقلی دارد نمی‌توان اصل تشیّع را که بر مبنای پیروی و رهبری اهل‌بیت علیهم السلام است زیر سؤال برد و آن روایات رابه حساب اصل تشیّع نهاد.

آیا انتساب جرم و جنایت‌ها، به پیروان خاندان رسالت علیهم السلام ظلم به اهل‌بیت علیهم السلام نیست؟

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک».

امّا مطلب چهارم:

بررسی نمونه روایاتی که نویسنده به عنوان توهین آورده است:

عنوان اول:

(توهین به پیامبر

- صلی الله علیه و آله-)

نویسنده روایتی ذکر می‌کند که علی علیه السلام نقل می‌کند که غفیر الاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله با پیامبر سخن گفت عرضه داشت که پدر و مادرم فدایت باد و آنگاه از پدر و از جد خود نقل می‌کند که جدش با نوح در کشتی بود و نوح بر پشت او دست کشیده و فرموده از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور پیامبران و خاتم آنان بر او سوار خواهد شد، پس خدا را شکر که مرا آن الاغ قرار داد.

و آنگاه سه نتیجه می‌گیرد؛ و در برابر هر یک علامت تعجبی می‌گذارد، اول: حرف زدن الاغ دوم: خطاب الاغ به پیامبر که پدر و

ص: ۵۰

مادرم فدای تو باد و سوم: وجود چهار واسطه بین الاغ پیامبر و الاغ در کشتی نوح.

و امّا جواب:

اولًا؛ بایـد دانست این روایت مسـتند نیست و تنهـا با لفظ روِیَ (روایت شـده است) در کافی آمـده است در نتیجه این روایت از نظر روایت‌شـناسان باطل است و نویسـنده به گمان خویش خواسته با روایتی بی‌سند اتهام توهین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به شیعه نسبت دهد!! تعجب است از کسی که ادعای فقاهت و اجتهاد دارد چگونه به رورایاتی ضعیف وبی سند تمسک می کند؟!!

ثانیاً؛ به فرض صحتِ روایت آیا حرف زدن الاغ محال است؟

شایـد الاـغ با همان زبان خود نه با زبان انسان‌ها با پیامبر سـخن گفته است و آن حضـرت سـخن او را شـنیده و دیگران نشـنیده‌اند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان مکالمه را به زبان انسان‌ها بازگو کرده باشد شاهد این بیان آیه شریفه سوره نمل است که درباره حضـرت سلیمان می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود و قال یا ایهاالناس علمنا منطق الطیر ...»، سلیمان از داود ارث برد و گفت: ای مردم به ما کلام پرندگان آموزش داده شده است ...».(۱) شاهد دیگر آن گفتگوی مورچه‌ها با یکدیگر بود که حضرت

۱- - سوره نمل، آیه ۱۶.

ص: ۵۱

سلیمان آن را شنید و از سخن آنان به خنده آمد «و قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون- فتبسم ضاحکاً من قولها ...»(۱) و درباره هدهد نیز می‌فرماید: «فمکث غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به وجئتک من سبأ بنبأ بیقین ...»، «مکث کوتاهی کرد پس (هدهد) گفت به چیزی اطلاع پیدا کردم که شما به آن اطلاعی نداری و خبری قطعی از سبأ برایت آوردم».(۲) آیا تعجب کردن نویسنده و مترجم از سخن گفتن الاغ با پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه بی‌اطلاعی آنان از قرآن نیست؟ آنان که دیگران را به رجوع به قرآن امر می‌کنند چرا خود از قرآن غافلند. «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون»، آیا مردم را به نیکی دستور می‌دهید ولی خود را فراموش می‌کنید در حالی که کتاب را تلاوت می‌کنید، آیا از عقل خویش استفاده نمی‌کنید»؟!(۳) ثالثاً؛ اگر حیوانی با زبان خویش بخواهد با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوید و مطابق فهم خویش احترام کند، مثلًا، هدهد به سلیمان بگوید فدایت شوم یا بگوید بچه‌هایم یا پدر و مادرم فدایت باد اشکال دارد؟ و به آن پیامبر توهین نموده است؟! حیوان نیز مانند انسان شعور دارد و مطابق با شعور خویش آنچه در نزدش باارزش است فدای دیگری می‌کند، حال اگر الاغ چنین بکند الاغ توهین

۱- - سوره نمل، آیه ۱۹- ۱۸.

۲- - سوره نمل، آیه ۲۲.

۳- - سوره بقره، آیه.

ص: ۵۲

کرده است؟ به فرض که الاغ توهین کرده باشد چه تقصیری متوجه شیعیان است که باید (به گمان نویسنده) چوب نفهمی الاغ را بخورند؟! و آیا ذکر کلام یک حیوان اگر همراه با توهین باشد گناه و حرام است؟! اگر چنین باشد پس باید نویسنده به خدا هم العیاذبالله اشکال بگیرد، زیرا در سوره نمل از قول مورچه‌ی، سلیمان نقل می کند که گفت: «لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون»، «مواظب باشید که سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند در حالی که آنان شعور ندارند». آیا کلام مورچه سلیمان که در قرآن آمده توهین‌آمیزتر است یا کلام غفیر، الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله که در کافی به صورت «رُوِیَ، یعنی روایت شده» آمده است؟! بی‌لطف نیست ضرب‌المثلی آورده شود؛ می گویند: شخصی قرآن می‌خواند وقتی به سوره جمعه، آیه «کمثل الحمار» رسید کلمه «حمار» را خط زد و گفت: قرآن مقدس است و بودن کلمه حمار در آن بی‌احترامی به قرآن است!!

رابعاً؛ در مورد حذف اجداد الاغ در سند روایتی که از جد اعلای خود در کشتی با نوح بوده است باید گفت: در بین انسان‌ها نیز این امر همواره مرسوم است که جهت اختصار واسطه‌ها حذف می‌شود، حال اگر در ذکر سند، بخشی از آن قطع شود آیا باید اصل حدیث به باد تمسخر گرفته شود؟ همیشه مرسوم بوده که فرد جهت اختصار واسطه‌ها را حذف می کند معمولًا گویندگان و نویسندگان یکی دو واسطه بین خود تا گوینده اصلی را ذکر

ص: ۵۳

می‌کننـد و بقیه را حذف می‌کنند اگر الاغ پیامبر صـلی الله علیه و آله همین کار انسان‌ها را انجام دهد و برای اختصار و عدم ملامت شنونـده سـند و کلام خود را کوتاه کنـد بایـد الاغ زیر سؤال برود که جد تو چگونه از الاغ در کشتی حضـرت نوح علیه السـلام این کلام را روایت کرده است؟!!

خامساً؛ دراینجا نویسـنده به روایتی استناد کرده‌است که همه واسطه‌های آن حذف شده وبه صورت (روی- روایت شده) آمده است امّابه الاغ که چنـد واسـطه را ذکرکرده و چنـد واسـطه راحـذف کرده‌استاشـکال می‌گیرد، آیا به الاغ بیشتر اشـکال وارد است یا به نویسند؟!

سادسـا "نظیر این روایت‌در کتابهـای اهل تسـنن وجود دارد به یک نمونه آن توجه فرماییـد: ابن کثیر در کتاب (البـدایه والنهایه) در باب معجزات پیامبر (ص) می‌نویسد: ((ابن منظورگفت: چون خداوند خیبر را برای پیامبرش صـلی الله علیه و سـلم فتح کرد در سهم آن حضـرت .... الاغی سـیاه ومکتل قرارگرفت. پیامبر صـلی الله علیه و سـلم با الاغ سـخن گفت والاغ نیز با آن حضـرت. پیامبر به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: یزیـد پسـر شـهاب، خداونـداز نسل جّدم ۶۰ الاـغ بیرون آورد که فقـط پیـامبران بر آنها سوار می‌سـدند وازآن الاغها تنها من مانـده‌ام واز پیامبران تنها شـما باقی مانـده‌ای ومن منتظربودم تابرمن سوارشوی ومن پیش از این از یک یهودی بودم واز روی عمد وقصدبر او سـخت می‌گرفتم واوبر شـکم وپشت من می‌زد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من نام تو را یعفور گذاشتم. ای یعفور؟ الاغ گفت: لبیک. فرمود: (الاغ) ماده

ص: ۵۴

می‌خواهی؟ گفت: نه. پیامبر برای انجام کارهایش بر سوار می‌شد پس وقتی از آن پیاده می‌شدآن را به در خانه یهودی می‌فرست الاغ با سردرب می‌کوبید. صاحب خانه بیرون می‌آمد وآن با سرش‌به او اشاره می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را اجابت کن ...»(۱) امامطلبی که در باره خواندن اصول کافی نزدمرحوم آیـةالله خوئی متذکر می‌شود از اساس غلط است زیرا خواندن کتب حدیث در نزد بزرگان در مداری اهل سنت مرسوم است نه در حوزه‌های علمیّه شیعه. در ضمن شیوه مرحوم آیةالله خوئی این است که به روایت مرسل وبی سند توجهی ندارد حتّی روایتهایی که مرسل وبی سندی که مشهور به آن عمل‌کرده باشند.

حتّی پیامبر؟!

بعد از حدیث مربوط به الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله سه حدیث دیگر ذکر می‌کند مبنی بر انتساب عدم رعایت مسایل ناموسی به پیامبر با عنوان پسرعموی ناز! مرا آزرده مکن! حق خادم! و آنگاه می‌نویسد: «هم چنان که ملاحظه می‌کنید در این چرندیات، اهانت آشکاری به رسول خدا است. به همین شش روایت در رابطه با پیامبر- صلی الله علیه و آله- اکتفا می‌کنیم و به موضوع بعدی می‌پردازیم.»

اولًا؛ نویسنده چهار حدیث بیشتر نیاورده نه شش روایت،

۱- -/-/ البدایة والنهایة ۶/ ۱۵۸ و شمائل‌الرسول ص ۳۵۴ والخصائص‌الکبری ۲/ ۶۴

ص: ۵۵

می گویند: دروغگو کم حافظه است. لااقل نویسنده آنچه به عنوان حدیث آورده شمارش می کرد و بعد می گفت چندتاست تا ما درباره‌ی صحّت و سقم آن گفتگو کنیم.

ثانیاً؛ اشکالاتی که در باره حدیث اول ذکر شد مانند بی‌سند بودن آن، در این سه روایت نیز وجود دارد و از سه حدیث باقیمانده حدیث آخر را نه تنها درکتاب بحارالانوار با آدرسی که نویسنده ذکر کرد نیافتیم بلکه در قسمتهای دیگر بحارالانوار که احتمال می‌دادیم آمده باشد تفحص کردیم و چیزی حتی نزدیک به آن از جهت معنا هم نیافتیم و لذا حدیث آخر سخن بی‌مدرک و بی‌ارزش است. و به فرض بود چنین حدیثی، از درجه اعتبار ساقط است زیرا مرحوم علامه مجلسی- ره- بنابر جمع آوری احادیث و وقایع نقل شده در تاریخ را داشته است و هیچ عالمی از شیعیان تمام آنچه در بحار آمده است را تأیید نکرده است.

اما راجع به دو حدیث دیگر؛ متأسفانه نویسنده هر دو حدیث را قیچی کرده و حق را وارونه جلوه داده است ما در اینجا متن حدیث را می‌آوریم تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد و به تعبیر قرآن کریم «یحرفون الکلم عن مواضعه ...»(۱)، «کلام را از جایگاه خویش تحریف می کنند ...»

امّاحدیث‌اول که‌تحت عنوان «پسرعموی ناز»

۱- - سوره مائده، آیه ۱۳.

ص: ۵۶

نویسنده‌آورده‌است؛

اسحاق‌بن‌عبدالله از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: به نزد پیامبر آمدم در حالی که ابوبکر و عمر در نزد او بودند من بین آن حضرت و عایشه نشستم عایشه به من گفت: جز ران من یا، ران رسول خدا جای دیگری نیافتی؟ پیامبر فرمود: ساکت باش ای عایشه مرا درباره علی آزار مده او برادر من در دنیا و در آخرت است و او امیر مؤمنان است که خداوند او را بر پل صراط می‌نشاند پس او اولیا و دوستان خویش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می‌کند.(۱) نکته:

از حدیث فوق و دهها حدیث دیگر و کتاب‌های تاریخی معلوم می‌شود که عایشه از همان ابتدا نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام نگاهی مثبت نداشته و اگر او جنگ جمل را به پا کرد و برخلاف فرمان خدا مانند زمان جاهلیّت قبل از اسلام از خانه بیرون آمد در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین بوده و در هر فرصت ممکن او را آزار می‌داده است و از حدیث فوق معلوم می‌شود که آن حضرت برای امری به نزدیکی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عایشه نیز می‌خواهد به گونه‌ای به حضرت تعرض کند و جمله فوق را می‌گوید و رسول

۱- – تفسیر برهان ۴/ ۲۲۵.

ص: ۵۷

خدا صلی الله علیه و آله ضمن هشدار و اعتراض به عایشه، با جمله پایانیِ روایت به جایگاه علی علیه السلام در دنیا و آخرت اشاره می‌کند تا شاید عایشه متنبه شود و دست از معارضه با برترین خلق خدا بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام بردارد.

علی علیه السلام که تربیت شده و بزرگ شده رسول خدا است او را همچون پدر خود می‌داند گذشته از این که داماد و وصی آن حضرت است طبیعی است که در فرصتهای مختلف به نزد او بیاید و به صورت خصوصی با آن حضرت سخن بگوید و عایشه تاب تحمل این جایگاه رفیع امام را در نزد پیامبر نداشته است.

درحقیقت این عبارت عایشه در مقام تعرض است مانند این که در فارسی می‌گوییم: «جای دیگری نبود که روی دامن من نشستی؟!» که این جماه در مقام تعریض می‌باشد و مؤلّف گویا فرق بین معنای کنایه وتعریض را با معنای صراحت را نمی‌داند!! وچون یک جمله از عایشه را مطابق خواست خود دیده است با حذف قسمت پایانی حدیث و تغییر در بعضی از کلمات، بخشی از حدیث را آورده و با تعبیر پسر عموی ناز به پیامبر و امیرمؤمنان علیهما السلام توهین نموده است. «کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم ...»، «کسانی که پیش از اینها بودند همچون اینان سخن می گفتند (که هماهنگی سخنانشان نشانه هماهنگی دلهایشان است زیرا)

ص: ۵۸

قلبهایشان شبیه یکدیگر است.»(۱) روایت دومی که در این باب آمده وضعیتی مانند حدیث فوق بلکه وضعیت بدتری دارد و رجوع به خود روایت چهره نویسنده و عایشه را هویدا می کند.

امّا متن حدیث:

سلمان و اباذر و مقداد می گویند: علی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که عایشه پشت سر او ایستاده بود و خانه پراز جمعیت بود در میان جمعیت پنج نفر اصحاب کتاب و پنج نفر اصحاب شوری بودند علی علیه السلام جایی را برای نشستن نیافت پیامبر با اشاره به علی علیه السلام به جای خالی که پشت سرش بود اشاره کرد در حالی که عایشه عبایی بر سر داشت پشت سر پیامبر نشسته بود علی علیه السلام بین پیامبر و عایشه که جای خالی بود نشست عایشه غضبناك شد و گفت: جایی دیگری نیافتی که آرام بگیری غیر از دامن من. پیامبر غضبناك شد و فرمود ای حمیرا مرا درباره برادرم علی اذیت نکن او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و صاحب نور پیشتازان در روز قیامت است که خداوند او را بر پل صراط قرار می‌دهد پس اولیا و دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند.(۲)

۱- - سوره بقره، آیه ۱۱۸.

۲- - کتاب سلیم‌بن‌قیس، ص ۱۷۹.

ص: ۵۹

چند نکته:

۱) اصحاب کتاب، طبق روایات وارده از اهل‌بیت علیهم السلام و تواریخ کسانی هستند که در کعبه در سال آخر عمر پیامبر متنی را نوشته و امضا کردند مبنی بر جلوگیری از انتقال امامت و ولایت و خلافت به علی علیه السلام.(۱) ۲) با توجه به نکته فوق می‌توان به علت توجه پیامبر و حساسیت او نسبت به علی علیه السلام پی برد و چگونه می‌خواهد با رهنمود خود جلو توطئه‌های آتی را بگیرد، ضمن اینکه از حدیث فوق استفاده می‌شود که جای خالی برای علی علیه السلام به جز پشت سر پیامبر در نزدیکی عایشه وجود نداشته است ولی متأسفانه نویسنده با حذف و تحریف، روایاتی را که می‌تواند رهنمود برای اهل ایمان باشد چرندیات می‌شمارد.

۳) اساساً بسیاری از مردم برای ضربه زدن به دشمن خود، از هر بهانه‌ای استفاده می‌کنند و کلمات را این گونه به زبان می‌آورند و به خصوص بعضی از زنان وقتی کسی ولو با فاصله، نزدیکِ آنان بنشیند می‌گویند جایی جز دامن پیدا نکردی؟ و به نظر می‌رسد عایشه نیز از این شیوه استفاده کرده است.

۴) شاید ذکر حکایت فوق توسط امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای رفع شبهه از اصحاب خود و مردم درباره‌ی علّت برخورد عایشه با آن

۱- – برای اطلاع بیشتر به ج ۲۸ بحارالانوار، صفحات ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۲۷۴ و ... مراجعه کنید

ص: ۶۰

حضرت باشد تا بتواند برای مردم ثابت کند که کینه عایشه با او از دیرباز است و قضیه انتقام خون عثمان بهانه‌ای بیش نیست.

حال در اینجا؛ این سؤال مطرح است که آیا این چند حدیث مذکور چرندیات و توهین به پیامبر اسلام است یا بعضی از روایاتی که بی‌حیائی را به پیامبر نسبت می‌دهد و در منابع معتبر اهل سنت آمده است. ما چون بنا نداریم که به مسائل اختلافی دامن بزنیم و تنها قصد روشن کردن اهداف نویسنده را داریم به چند روایت از منابع اهل سنت اشاره می‌کنیم زیرا نویسنده، کتب اهل سنّت را مبری از این امور می‌داند.

او در صفحه‌ی ۶۱ در بخش توهین به امیرالمؤمنین که اشاره‌ای درباره آن خواهیم داشت، می‌نویسد: اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت بود غوغا به پا می‌کردیم و آنها را رسوا می‌نمودیم امّامتأسفانه در کتب خود ما شیعیان است.!

حال خوانندگان گرامی قضاوت کنند کدام یک از روایات توهین به پیامبر اسلام است آیا آنچه در بالا به صورت بریده و بی‌سند از کتب شیعیان نقل شده یا روایات وارده در کتب اهل سنت؟!

نمونه‌ها:

۱) توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و ام المؤمنین خدیجه علیها السلام/ در سیره حلبیه آمده است که پیامبر قبل از ازدواج بر خدیجه داخل شد پس

ص: ۶۱

خدیجه دست او را گرفت و به سینه‌اش چسبانید!!(۱) ۲) برهنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله/ بخاری می گوید: رسول خدا با مشرکین سنگی را جهت بازسازی کعبه منتقل می کرد و بر آن حضرت شلواری بود عباس به او گفت پسر برادر اگر شلوارت را باز می کردی و بر شانه‌ات زیر سنگ می گذاشتی؟ پس آن حضرت باز کرد و بر شانه‌اش نهاد (یا بن اخ لو حللت ازارک فجعلت علی منکبیک دون الحجارة؟ فقال: فحلّه علی منکبیه) پس آن حضرت افتاد و بیهوش شد از آن زمان دیگر آن حضرت عریان دیده نشد!!!(۲) این، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده می‌شود در حالی که آن حضرت فرمود: از کرامت خدایم به من این است که احدی عورتم را ندیده است.(۳) ۳) خوردن ذبیحه مشرکان/ در مسند احمد است (و دیگران نیز روایت کرده‌اند) که زید (ابن عمروبن نفیل) بر پیامبر عبور کرد در حالی که آن حضرت با سفیان بن‌حرث از سفره‌ای که بر ایشان تهیه شده بود می‌خورد زید را دعوت کردند او نپذیرفت از آن سفره بخورد و گفت من آنچه برای غیر خدا ذبح شده نمی‌خورم و تنها آنچه نام خدا بر آن برده شده می‌خورم!!!(۴)

۱- - الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- - الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۷- ۱۳۶

۳- - الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴- - الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۵۸، به نقل از صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۳، و مسنداحمد، ج ۱۱، ص ۱۸۹

ص: ۶۲

۴) پیامبروفتوای عائشه/ عائشه می گوید: روزی رسول خدا بر من وارد شد مردی را که کنارم نشسته بود مشاهده کرد این موضوع بر رسول خدا (ص) گران آمدبه گونه‌ای که آثار خشم را سیمایش مشاهده کردم. عرضه داشتم: ای‌رسول خدا این برادر رضاعی من است. فرمود به برادران رضاعی خود نگاه کنیدهمانارضاع وشیرخوارگی از گرسنگی است. فتوای عایشه بر این بودکه مردنامحرم با خوردن شیر از زنان مردم با او محرم می‌شود!!.(۱) ۵) بول ایستاده/ بخاری ومسلم از حذیفه نقل می کنندکه پیامبربه سایبان گروهی وارد شد پس به حالت ایستاده بول کرد!!! آنگاه آب خواست صلی الله علیه و سلم من برایش آب آوردم پس وضو گرفت.(۲)

۶) عدم رعایت حریم/ عبدالله بن زبیرروایت‌می کند: پیامبر صلی الله علیه و سلم درصبح سردی (مرا دنبال مأموریت) فرستاد من باز گشتم واو با بعضی از همسرانش زیر لحاف بود پس مرا داخل لحاف کرد درنتیجه ما سه نفر (درزیریک لحاف) شدیم!!(۳) ..

احادیثی دیگری نیز در این زمینه در آخر فصل می‌آید.

۱- -/ سنن ابی‌داوود ۲/ ۱۸۲-/ ۱۸۳ باب رضاعهٔالکبیر باب شیردادندبه مردان بزرگ

۲- -/ سنن‌النسائی ۱/ ۳۰ و سنن‌ابن‌ماجه ۱/ ۱۱۲-/ ۱۱۱ وصحیح بخاری ۱/ ۹۳ و ۲/ ۷۴۲

۳- -/ المستدرک علی الصحیحین ۳/ ۴۱۰ و کتاب السنّه ۲/ ۵۹۷

ص: ۶۳

عنوان دوم

(توهین به امیرالمؤمنین علی علیه السلام)

اشاره

نویسنده تحت عنوان فوق روایاتی را ذکر می‌کند که ما یک به یک روایات و اظهارات او را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

امّا حدیث اول (کارشناسی قضایی)

در صفحه ۶۰ بنابر نقل بحارالانوار حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که بدین مضمون است: زنی عاشق مردی از انصار بود و برای بدام انداختن او سفیده تخم‌مرغ را به لباس‌ها و بین ران‌هایش مالیده و به نزد عمر آمد حضرت علی که مستشار قضایی عمر بود بلند شد و بین رانهایش را نگاه کرد و او را متهم ساخت!!

آنگاه نویسنده می‌پرسد: «آیا واقعاً ممکن است امیرالمؤمنین بین رانهای زن نامحرمی را نگاه کند؟! و آیا با عقل جور در می‌آید که امام صادق- علیه السلام- چنین روایتی را نقل کند؟ آیا کسی که با اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله- محبت داشته باشد چنین سخنی می گوید؟!»

با مراجعه به اصل روایت، خوانندگان گرامی قضاوت کنند که آیا باز خیانت دیگری از نویسنده سرنزده است؟

امّا اصل حدیث

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی که عاشق مردی از انصار شده بود و

ص: ۶۴

نتوانسته بود نظر او را جلب کند تخم‌مرغی را برداشته و زردی آن را دور ریخته و سفیدی آن را بر لباسش در ناحیه ران‌هایش ریخته و سپس به نزد عمر آمده و گفت ای امیرالمؤمنین این مرد مرا در فلان محل گرفت و رسوایم نمود (و عفتم را برد) عمر خواست که مرد انصاری را مجازات کند انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضور داشت مرتب قسم یاد می‌کرد و می‌گفت: ای امیر مؤمنان درباره‌ی امر من تحقیق کن. پس چون زیاد قسم داد عمر به امیرمؤمنان گفت: ای اباالحسن نظر شما چیست؟ امیر مؤمنان نگاه به سفیدی بر لباس و دوران او انداخت پس آن زن را متهم کرد که توطئه کرده است بعد دستور داد ظرف آب داغی که شدید می‌جوشید بیاورند آن آب را به محل سفیدی ریخت آن سفیدی پخته شد ....(۱) همانطور که در روایت آمده زن برای رسیدن به مقصد خویش، سفیدی تخم‌مرغ را بر لباسش در قسمت دوران خویش ریخته بود تا بتواند آن مرد را متهم سازد و روایت دارد (علی ثیابها بین فخذیها، سفیدی را بر لباسش در قسمت دورانش) معلوم است آن زن ران خود را در یک جلسه عمومی نشان خلیفه و حاضران نمی‌دهد بلکه لباسش را که در ناحیه دورانش هست نشان می‌دهد و این امری است قابل قبول (و نویسنده، کلمه واو را خود اضافه کرده و

۱- – بحارالانوار ۴۰/ ۳۰۳.

ص: ۶۵

نوشته است آن را به لباس‌ها و بین ران‌هایش مالیده بود در حالی که این جمله صحیح نیست).

جمله پایان حدیث روشن می‌کند که حضرت برای روشن شدن موضوع به همان سفیده تخم‌مرغ که بر لباسش در قسمت ران او بوده نگاه کرده و چیزی را که عمر نتوانسته تشخیص بدهد تشخیص داده است و یک جوان را از فتنه و قتل نجات داده است و این باز عرفی است که اگر کسی به لباس قسمت ران نگاه کند مردم می‌گویند فلانی بین ران او نگاه کرد و مطلب را فهمید. کلمه نگاه به ران تفسیر است از برای این که معلوم شود نگاه به ناحیه دیگر لباس او نبوده بلکه نگاه به لباس قسمت ران بوده است.

آیا حدیثی که با کمی دقت حقیقت امر در آن روشن می‌شود این قدر هیاهو و جنجال می‌خواهد؟!

و آیا قضیه به جای کلاه، سرآوردن و یک کلاغ و چهل کلاغ کردن در اینجا مطرح نیست؟ آیا انسان به یاد آیه شریفه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً»(۱) نمی‌افتد؟!

نکته دیگری که قابل توجه است این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسایلی که خلیفه درمانده می‌شد و اسلام یا جان فردی در معرض خطر بودو خلیفه دست نیازبه سمت حضرت درازمی‌کرد امام علیه السلام آنان را راهنمایی می‌کرد و از مهلکه نجات می‌داد.

۱- - سوره بقره، آیه.

ص: ۶۶

امّا حدیث دوم (آموزش دشنام از منبر؟)

در این حدیث بنابر نقل بحارالانوار از امام صادق علیه السلام آمده که علی علیه السلام در بالای منبر بر زنی بداخلاق کلمات زشتی را بیان کرد و آن گاه نویسنده می‌پرسد «آیا ممکن ست امیرالمؤمنین- علیه السلام- چنین سخنان زشتی از زبانشان بیرون کنند؟ و آیا امام صادق- علیه السلام- چنین سخن پوچی را نقل می‌کند اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت می‌بود غوغا به پا می‌کردیم و آنها را رسوا می‌نمودیم اما متأسفانه در کتب خود ما شیعیان است.»

اولًا؛ این روایت در کتب اهل سنت آمده است؛ نظیر، شرح نهج‌البلاغه ابن‌حدیدمعتزلی.(۱) ثانیاً؛ این روایت در کتب شیعه به عنوان روایت مجهول آمده است زیرا طبق نقل بحار از کتاب اختصاص عمربن‌عبدالعزیز از مردی روایت می‌کند که معلوم نیست کیست ونیز در سندش عیسی بن سلیمان است که مجهول الحال است. در نتیجه این روایت بی‌ارزش و فاقد اعتبار است.

ثالثاً؛ گاهی مخاطب آنقدر رذالت دارد و به هیچ وجه ساکت نمی‌شود و سخنان او نظیر سلمان رشدی فقط هتاکی است که باید با بردن آبروی او چهره واقعی او را افشا کرد و مفاسد او را روشن

۱- - ج ۱، ص ۲۵۴.

ص: ۶۷

کرد تا دیگران از او اجتناب کنند و مبتلا به او نشوند که او یک فرد بیمار و خطرناک است. اگر روایت به فرض صحیح باشد مخاطب امیر مؤمنان علی علیه السلام فردی از خوارج نهروان بود که طبق نقلِ اول روایت پدر و برادرش به دست حضرت کشته شده و برای ضربه‌زدن به آن حضرت سخنانی خلاف ادب ابراز داشت در اول روایت آمده است: زنی بداخلاق نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت بر منبر بود و پدر و برادر آن زن را کشته بود آن زن گفت: این قاتل دوستان است، آنگاه حضرت به او نگاهی کرد و کلماتی را به او گفت.

رابعاً؛ همین طور که ملاحظه می‌شود نویسنده باز در نقل روایت جنبه امانت را رعایت نکرده و اولِ حدیث را که مربوط به این است که وی از خوارج نهروان است و پدر و برادرش در جنگ با حضرت کشته شده‌اند حذف کرده است.

خامساً؛ اگر ذکر معایب افراد بد باشد و توهین محسوب شود حتماً از دیدگاه نویسنده باید خدا هم مورد بازخواست قرار بگیرد و یا باید منکر قرآنی بودن بعضی از سوره‌های قرآن شود از جمله سوره مسدّ که درباره همسر ابی‌لهب می‌فرماید: «و امرأته حمالهٔ الحطب فی جیدها حبل من مسدّ».(۱) و آیه «اولئک کالانعام بل هم اضل»(۲) وآیه ((فمثله کمثل الکلب»(۳) و آیه «کمثل الحمار».(۴)

۱- – سوره مسد، آیه ۴ و ۵.

۲- – سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۳- – سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- – سوره جمعه، آیه ۵.

ص: ۶۸

سادساً؛ در کتب اهل سنت آمده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فحش می‌داد وبه آن دستور می‌داد!!! یک نمونه:

ابی بن کعب دید فردی به افتخارات جاهلیت افتخار می‌کند پس بدون کنایه وبا صراحت به او گفت: ....!!! مردم (به خاطر حرف زشت او) به او نگاه کردند. پس به مردم گفت: من هم مثل شما این کار را (زشت) می‌بینم فقط به شما بگویم که رسول خدا رحمهما الله به ما دستور داد که هر کس به افتخارات جاهلیت مباهات کند بدون کنایه وبا صراحت بگوید: ...!(۱)

امّاحدیث سوم و چهارم (طناب انداختند! متهم کیست؟)

نویسنده دو حدیث از احتجاج طبرسی بدون اشاره به صفحه آن ذکر می‌کند که در حدیث اول است: که عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب بر گردن امیرالمؤمنین انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند تا جائی که او فریاد می‌کشید (یا ابن‌امی ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)!!

آن گاه می‌پرسد: آیا امیرالمؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند؟! و در حدیث دوم آمده که حضرت فاطمه- سلام‌الله علیها- به امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- فرمود ای فرزند ابوطالب! (ما اشتملت شیمه الجنین و قعدت حجره الظنین) خلق خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل

۱- -/ مسند احمد ۵/ ۱۳۶

ص: ۶۹

اعتماد هستی!

مطلبی که در قسمت اول آمده برگرفته از کتاب احتجاج از بین یک بخش طولانی است که درباره کیفیت تخلف بعضی از اصحاب از دستور پیامبر و چگونگی بیعت با ابوبکر در غیاب اهل‌بیت علیهم السلام (به علت اشتغال آنان به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله) و توده مردم است و چگونگی بیعت عثمان و بنی امیه در مسجد النبی با ابوبکر و ایجاد جو رعب و وحشت برای مردم در گرفتن بیعت و مخالفت علی علیه السلام را متذکر می‌شود و حمایت جمعی از اصحاب از امام امیرمؤمنان و تجمعشان در خانه‌ی علی علیه السلام و رفتن علی علیه السلام به اتفاق حضرات فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام به درب خانه مهاجرین و انصار جهت استمداد در گرفتن حق خویش و همراهی نکردن مردم با آنان را بیان می‌کند و آمدن عمر و قنفد و گروه زیادی به درب خانه علی علیه السلام و تهیه هیزم جلو خانه آن حضرت و مضروب ساختن حضرت زهرا علیها السلام یادآور می‌شود و بردن امام به مسجد و اشاره‌ی آن حضرت به پیمانی که آنان با هم بسته بودند در غصب خلافت و تهدید او را به قتل، ذکر می‌کند که حدود ۷ صفحه است(۱) و نویسنده، مطلب مورد نظر خود را تقریباً از بین سه صفحه استخراج نموده است و خودِ این امر نشان می‌دهد که او از وقایع صدر اسلام و خیانتهای بسیاری از خواص در آن دوران به

۱- - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۰۳ تا ۱۱۰.

ص: ۷۰

اسلام و پیامبر و ظلمهای به اهل‌بیت علیهم السلام مطّلع بوده و دنبال نقطه ضعف بوده و چیزی را که خود نشان مظلومیت آن امام همیشه مظلوم است به عنوان نقیصه بزرگ ذکر کرده است ما در چند سطر آتی جواب این سؤال را که چگونه شد که علی علیه السلام با قوه قهریه در برابر غاصبان، موضعگیری نکرد از زبان آن حضرت و از زبان ابوبکر را ذکر می‌کنیم تا مطلب روشن شود.

امّا مطلبی که در قسمت دوم و تحت عنوان «متهم کیست؟» آمده است، جمله‌ای از فاطمه زهرا علیها السلام است که بعد از رفتن به مسجد در جمع زنان بنی‌هاشم و سخنرانی آن حضرت در آن مکان و احتجاج با ابوبکر و مردم درباره‌ی فدک صورت گرفت و از رفتارهای خلاف قرآن آنان و اولین حدیث‌سازان پرده برداشت این خطبه بیش از ۱۲ صفحه است و در منابع شیعی و سنی آمده است.(۱) بعد از آن سخنرانی و اتمام حجّت و بازگشت به منزل، وقتی همسر مظلومش را دید که خانه‌نشین و حقش را ضایع کرده‌اند و مانند متهمان با او برخورد می‌کنند و تحقیر شدن خود و امام و فرزندانش را در برابر مردم مشاهده کرد و دید چگونه فدک که وسیله معاش خانواده‌اش است غصب کرده‌اند با آتشی از دل برخاسته به آن امام مظلوم خطاب کرد و گفت: «یابن‌ابی‌طالب اشتملت شملهٔ الجنین وقعدت حجرهٔ الظنین نقضت قادمهٔ الاجدل فخانک

۱- -/ از جمله شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱۶/ ۲۳۶ ومروج الذهب ۲/ ۳۱۱ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ ومراجعات ۱۰۳ ودلائل الامامه طبری ۴۰ و ۴۱ وبحار الانوار ۴۳/ ۱۵۸ و ...

ص: ۷۱

ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبتزنی نحلهٔ ابی و بلغهٔ ابنی لقد اجهد فی خصامی و الفیته الدّفی کلامی ....»(۱)

«ای پسر ابی‌طالب جامه فرا گیر بر خود پیچیده‌ای (غم تمام وجودت را فرا گرفته) و مانند کسانی که متهم هستند نشسته‌ای (گویا مردم تو را متهم کرده‌اند)، چراغ دار راهنمایی گروه، پیمان‌شکنی کرده است پس افراد ناتوان و بی‌تقوی (زمام امر را به دست گرفته و) به تو خیانت کرده است این (ابوبکر) پسر ابی قحافه است که هدیه‌ای که پدرم به من داده است و وسیله زندگی فرزندانم است از من گرفته و در دشمنی با من کوشیده است او را در دشمنی شدید یافتم ....» گویا حضرت زهرا علیها السلام بادلی غمبار به همسر مظلومش که زانوی غم در بغل گرفته می‌گوید: چه شده که مانند جنین در رحم مادر زانوی غم در بر گرفته‌ای؟!

خواننده عزیز، شما را به خدا به مترجم و نویسنده‌ای که خود را مدافع حق و اهل‌بیت و بیان‌کننده حقایق می‌دانند بگویید کجای فرمایش حضرت زهرا علیها السلام است که به امامش بفرماید خلق و خوی انسان در تو نیست!! این ترجمه از کجای عبارت حضرت استفاده می‌شود «اشتملت» از شمول و شامل شدن است یعنی در جامه پیچیدن، «شمله» هم به معنای جامه و چادر و لباس است و معنای جنین نیز روشن است.(۲)

۱- - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۴۵.

۲- - کتب لغت از جمله فرهنگ جامع، ج ۱.

ص: ۷۲

خوانندگان محترم در می‌یابند که چگونه نویسنده ومترجم حدیث را تحریف کرده و کلمه (شمله) که به معنای جامه است به (شیمه) که به معنای خلق. خوی است تغییر داده اند تابه هدف خود برسند

مترجم در ترجمه‌ی جمله‌ی دوم می‌نویسد و «اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی!» آری امام علی علیه السلام متهم و غیرقابل اعتماد بود ولی نزد چه کسی؟ آیا نزد حضرت زهرا علیها السلام؟! او که به امام نگفت: من به تو بد گمان هستم بلکه گفت: تو این گونه که نشسته‌ای مردم تو را متهم می‌سازند، در حقیقت حضرت زهرا علیها السلام از وضعیت پیش‌آمده برای امام خویش متأثر است و با او درددل می‌کند لکن مع‌الاسف دین به دنیا فروشان سخنان آن حضرت را این گونه وارونه جلوه می‌دهند و بعد کتب شیعه و علمای شیعه را مورد هجوم قرار می‌دهند!!

امّا این سؤال که چرا حضرت با قوه قهریه در برابر غاصبان مقابله نکرد؟

جوابهای متعددی دارد که ما داوطلبان را به کتاب «رنجهای حضرت زهرا علیها السلام» نوشته‌ی علّامه سیدجعفر مرتضی عاملی ارجاع می‌دهیم و در اینجا فقط به ذکر دو جواب اکتفا می‌کنیم:

الف: سکوت امام علیه السلام به خاطر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

امیر مؤمنان وقتی در مسجد مطّلع شد که با توطئه‌ی ابوبکر و عمر

ص: ۷۳

و خالدبن‌ولید طرحی برای قتل او ریخته شده است گریبان عمر را گرفت و فرمود: ای پسر صهاک به خدا سوگند اگر عهد و پیمان از رسول خدا نبود و اگر در تقدیر الهی نبود می‌دیدی که (من با شما چگونه مقابله می کنم و می‌فهمیدی که) کدامیک از ما ضعیف هستیم و قدرتمان کمتر است.(۱) در جای دیگر نیز به چند تن از صحابه خاص خود فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش به من فرمود: ای اباالحسن این امّت بعد از من به تو خیانت می کنند و عهد مرا نسبت به تو می‌شکنند و تو نسبت به من مانند هارون به موسی هستی و امّت من رفتارشان مثل رفتار امت موسی با هارون است که پیروی از سامری کردند و هارون را رها کردند گفتم: ای رسول خدا در آن زمان چه کنم، فرمود: اگر یاور داشتی با آنان بجنگ وگرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا به من، مظلومانه ملحق شوی.(۲)

ب: ابوبکر نیز جواب سؤال را این گونه می‌هد؛

وقتی عمر به ابوبکر گفت که من درِ خانه علی علیه السلام را می‌بندم و نمی گذارم کاری بکند ابوبکر گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم دست از سخنان بیهوده‌ات بردار، به خدا سوگند اگر پسر ابی‌طالب بخواهد من و تو را بکشد با دست چپ خویش می کشد نه با دست

۱- - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۲۷.

۲- - احتجاج طبرسی ۱/ ۹۸.

ص: ۷۴

راست و تنها چیزی که ما را از دست او نجات داده است یکی از این سه امر است: ۱) او تنهاست و یاوری ندارد ۲) پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داده که با ما درگیر نشود ۳) هیچ قبیله‌ای نیست مگر اینکه با او دشمنی دارد. و بدان که اگر این سه امر نبود حکومت به دست او می‌رسید گرچه ما هم ناراحت بودیم دنیا در نزد او بی‌ارزش است و او را از مرگ باکی نیست آیا فراموش کردی روز جنگ احد همه فرار کردیم و از کوه بالا می‌رفتیم در حالی که زمامداران قوم (دلاوران عرب) اطراف او را گرفته بودند و یقین بود که او کشته می‌شود و هیچ راه فراری از میان آنان نداشت تا اینکه پیاده به جنگ ادامه داد ....(۱) امّا حدیثهای بعد در این عنوان

(با تیتر فقط خنده رو!! پیرمرد حقه‌باز! چشمان خیره!)

نویسنده در تیتر اوّل صفحه‌ی ۶۲ از تفسیر قمی از زبان حضرت فاطمه علیها السلام اوصافی از قول زنان قریش درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می کند که چند مطلب در این باره قابل ملاحظه است؛
اولًا؛ این حدیث مرفوعه است و از نظر حدیث‌شناسان بی‌اعتبار است.
ثانیاً؛ این حضرت زهرا علیها السلام نیست که این اوصاف را به امام علی

۱- - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۳۰- ۱۲۹.

ص: ۷۵

علیه السلام نسبت دهد بلکه سخنان زنان قریش است که دنبال عیب‌جویی علی علیه السلام بودند.

ثالثاً؛ اصل این موضوع (در صورت صحت) مربوط به زمانی است که ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت علی علیه السلام مطرح بود و طبیعی است دختر باید تمام جوانب را با پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان بگذارد از جمله آنها حرفهای زنان قریش درباره همسر آتی خویش است.

ما برای روشن شدن بیشتر هدف نویسنده بخشی از قبل و بعد جملات منتسب را می‌آوریم:

درباره ازدواج حضرت زهرا علیها السلام هر کس صحبت می‌کرد پیامبر از آن اعراض می‌کرد تا مردم از او مأیوس شدند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست او را به ازدواج علی علیه السلام در آورد به صورت خصوصی با دخترش گفتگو کرد حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا نظر شما هر چه باشد پذیرفته است ولی زنان قریش درباره‌ی او می‌گویند او مردی است با شکم بزرگ و دستان بلند، مفاصل درشت، موهای ریخته، چشمانی درشت با شانه‌های بلند نظیر کوهان شتر، خنده‌رو و بی‌مال است. پیامبر فرمود: ای فاطمه آیا می‌دانی خداوند بر دنیا توجه فرمود و مرا بر مردان جهانیان به عنوان پیامبر انتخاب کرد و برای بار دوم توجه کرد پس علی را به عنوان وصی بر مردان جهان اختیار کرد و در مرحله بعد تو را به

ص: ۷۶

زنان جهانیان انتخاب کرد ....(۱)

آیا این تعبیر خیانت نیست؟

تیتر دوم نویسنده در این صفحه «پیرمرد حقه‌باز» است که می‌خواهد چنین وانمود کند که در کتب شیعه، علی علیه السلام پیرمرد حقه‌باز به حساب آمده است حال بشنو اصل کلام ابی‌الفرج اصفهانی را؛

ابی‌اسحاق می گوید: پدرم مرا در روز جمعه به مسجد برد (جمعیت زیاد بود در نتیجه) پدرم مرا بلند کرد دیدم علی بالای منبر خطبه می‌خواند او پیرمردی بود که موهای جلو سرش ریخته، با پیشانی برآمده (که نشانه تیزهوشی است) با شانه‌های کشیده و محاسنی بلند به گونه‌ای که به سینه‌اش ریخته بود با چشمانی جذاب و مهربان. به پدرم گفتم او کیست؟ گفت: علی‌بن‌ابی‌طالب پسرعمو و برادر و وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان است.(۲) آیا فردی هست که از مترجم و نویسنده‌ای که خود را امین و آزادمنش می‌دانند بپرسد از کجا شما این جمله را پیدا کردید که حقه‌بازی از چشمانش نمایان بود جمله «لیناً فی العین» کجا به معنای حقه‌بازی است؟! کچل بودن را از کجا به دست آوردید؟! «اصلع» به معنای کسی است که موهای جلو سرش ریخته است و

۱- – تفسیر قمی ۲/ ۳۰۳، ذیل آیات معراج از سوره النجم.

۲- – مقاتل‌الطالبیین، ص ۱۶.

ص: ۷۷

این عیب محسوب نمی‌شود و شامل کچلی که یک نوع بیماری است نمی‌شود.

مضافاً بر اینکه در کجای حکایت فوق نسبت عیب یا بدی به امام امیر مؤمنان علیه السلام داده شده است به جز تحریفات نویسنده؟!!

امّا تیتر سوم (چشمان خیره)

ابوالفرج می‌نویسد: آن امام سبزه چهارشانه‌ای بود که به کوتاهی نزدیک‌تر بود با شکمی بزرگ، انگشتان باریک، بازوان کلفت، ساقهای باریک، چشمانی جذاب، محاسن پرپشت، موهای جلو سر ریخته و پیشانی برآمده.

اولًا؛ این حدیث نیست بلکه جمله ابوالفرج اصفهانی‌است واو اموی است و در نظر اهل سنت مورداطمینان‌است، نه نزد شیعیان.

ثانیاً؛ این توصیف امام در اواخر عمر و ایام خلافت خویش‌است، خود او بعد از ذکر وصفهای فوق می گوید: این اوصاف در روایات متفرقه آمده بود که من آنها را جمع نمودم.(۱) و از جمله ابواسحاق که در بالاـ آمد نیز استفاده می‌شود که این اوصاف مربوط به دوران حکومت آن حضرت است که نزدیک ۳۰ سال از شهادت حضرت زهرا علیها السلام گذشته و نزدیک به ۴۰ سال بعداز ازدواج با آن حضرت بوده است.

۱- - مقاتل‌الطالبین، ص ۱۶.

ص: ۷۸

ثالثاً؛ اوصافی که ذکر شده اوصاف یک پهلوان قوی هیکل است که هر صفتی از این صفات انسان را به سمت خود جلب می‌کند. بـازوان کلفت که نشـانه قـدرت بـازوی اوست، و سـینه فراخ و گشاده او که نشان صبر و مقاومت وی است، محاسن زیبا و پرپشت و چشمان ملیح و نمکین او که نشانه عطوفت و مهربانی است به گونه‌ای که هر فردی در کنارش احساس آرامش می‌کند.

رابعاً؛ تعجب از نویسنده است که خود را عالم می‌داندوبه چند

روایت ضعیف تمسک کرده واز روایات متعدددرمنابع اهل سنت

که پیامبراسـلام صلی الله علیه و آله را بدمنظرجلوه می‌دهدچشم‌پوشی کرده‌است رجوع کن به سنن ترمذی ۵/ ۶۰۳ و ۵۹۸ و صحیح مسلم ۴/ ۱۸۲۳ و صحیح بخاری ۱/ ۸۶.

عنوان سوم

(توهین به حضرت فاطمه- س-!)

اشاره

نویسنده در این عنوان چهار تیتر دارد؛

تیتر اول قهرمانی!

از مرحوم کلینی در اصول کافی روایت می‌کند که فاطمه شانه عمر را گرفت و او را به طرف خود کشید.

این روایت سـندش ضـعیف است زیرا درآن عبـدالله بن محمـد جعفی که ضـعیف شـمرده آمـده است.(۱) گذشـته از آن روایـت به صورت

۱- -/-/ معجم‌رجال‌الحدیث ۱۰/ ۳۱۴

ص: ۷۹

قیچی شده آورده اصل حیث را ملاحظه فرماییددرصد امانت داری نویسنده معلوم شود. عبدالله بن محمد جعفی می گوید: که امام‌باقر علیه السلام وامام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی کار مردم به آنجا رسید که رسید حضرت فاطمه علیها السلام شانه‌عمر را گرفت وبه طرف خود کشید وفرمود: به خدا سوگند، ای پسر خطاب اگر به خاطر این نبود که بلاـ دامنگیر افرادبی گناه شود می‌دانستی که خدا سوگند می‌دادم پس خدا را سریع الاجابه می‌یافتم (فوراًدعایم مستجاب می‌شد).(۱) علت این که آن حضرت شانه عمر را گرفت شاید شرایط زمانی برای حفظ جان امام چنین‌اقتضایی داشت وحفظ جان امام بر همه واجب است

تیتردوم جر و بحث

؛ از کتاب سلیم‌بن‌قیس نقل می کند که حضرت زهرا علیها السلام در قضیه فدك پیش ابوبکر و عمر رفت و با آنان جر و بحث کرد و در میان مردم فریاد کشید تا این که مردم به دورش جمع شدند!!

مطلبی به این صورت در کتاب سلیم‌بن‌قیس نیست کما این که مطالب قبل نیز به صورتی که نویسنده ادعا می کرده معمولًا ناصواب است آری؛ در کتاب سلیم‌بن‌قیس از امام امیرمؤمنان علیه السلام

۱- -/-/ الکافی ۱/ ۴۶۰

ص: ۸۰

روایت می کند که حضرت زهرا علیها السلام در زمانی که ابوبکر و عمر خواستند فدک را بگیرند به آنان فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله فدک در دست من نبود وکیل من در آنجا نبود و من از غله‌های آن استفاده نکردم؟ ابابکر و عمر گفتند: آری حضرت فرمود: پس چرا شما از من شاهد بر آنچه در دستم هست می‌طلبید؟ گفتند:

زیرا آن فیء مسلمانان است. اگر شاهد اقامه شد که هیچ وگرنه آن را می گیریم. حضرت زهرا علیها السلام در حالی که جمعیت اطراف ابوبکر و عمر بودند و می‌شنیدند فرمود: آیا شما می‌خواهید آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده است باز گردانید و درباره‌ی ما برخلاف مسلمانان حکم کنید؟ ای مردم بشنوید آنان چه کارهایی انجام می‌دهند!!(۱) ملاحظه می‌فرمایید حضرت فریادی نکشیده است بلکه با آنان احتجاج کرده است و جمعیت حضور داشته و خطبه و احتجاجهای آن حضرت در منابع شیعی و سنی آمده است از جمله شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۱۶، ص ۲۳۶ و نهایه ابن‌اثیر، جلد ۴، ص ۲۷۳، در ترجمه لغت لمّه و تفسیر کشاف، جلد ۱، در آیه ذی القربی و تاریخ ابن کثیر، جلد ۱۲، ص ۴۴۱.(۲)

۱- - سلیم‌بن‌قیس، ص ۱۳۶.

۲- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج‌الحیاهٔ فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹.

ص: ۸۱

تیتر سوم: عدم رضایت؟!

باز نویسنده از قول مرحوم کلینی در فروع ذکر می‌کند که حضرت زهرا علیها السلام از ازدواج با علی علیه السلام راضی نبود و گریان بود این حدیث نیز مانند حدیث اول بی‌اعتبار است چون بی‌سند است و ما حدیثی درباره گفتگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام از تفسیر قمی درباره وضعیت علی علیه السلام ذکر کردیم و شاید حدیث در کافی نیز به همین مضمون بوده و لابد حضراتی که دنبال بهانه‌ای بودند آن را دلیل بر عدم رضایت حضرت زهرا علیها السلام دانسته‌اند.

تیتر چهارم: شکایت؟!

نویسنده از کتاب کشف الغمه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بُرَیده به نزد حضرت زهرا علیها السلام رفتند، «تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: دخترم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: به دلیل قلت طعام و کثرت ناراحتیها و شدت غمها ....»

کجای این روایت توهین به حضرت زهرا علیها السلام محسوب می‌شود؟! اگر کسی درباره وضعیت سخت خاندان رسالت که در دوران صدر اسلام همچون سایر مسلمانان به سختی زندگی می‌کردند چیزی بنویسد توهینی به اهل‌بیت علیهم السلام نموده است؟

گویا فرهنگ توهین و احترام در نظر نویسنده با عرف عموم مردم تفاوت دارد!!

ضمن این که مطالب فوق در منابع اهل تسنن در بخش فضائل

ص: ۸۲

صحابه آمده است (مراجعه شودبه کتاب فضائل الصحابه ۲/ ۷۶۴)

درکشف الغمه‌نیز تصریح شده که روایت مذکور از کتاب مناقب خوارزمی است. چطور شد که نویسنده اینگونه دروغ‌به خواننده می‌گوید وروایات اهل سنت را به‌اسم روایت شیعی ذکرمی کند؟!!

عنوان چهارم

(توهین به امام حسین- ع-)

نویسنده روایتی را از مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند مبنی بر این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام وقتی خبردار شدند که حسین علیه السلام کشته خواهد شد ابراز داشتند که چنین فرزندی را نمی‌خواهند و هنگامی که جبرئیل خبر آورد که امامت و ولایت و وصایت در نسل اوست آنان راضی شدند و نیز با تیتر (حسین شیر نخورد!) سخنی دارد به این مضمون که حضرت زهرا علیها السلام «با دل ناخواسته حامله شد و او را تحمل کرد و با دل ناخواسته او را زاد» و هرگز شیر فاطمه و هیچ زن دیگری را نخورد او انگشت ابهام پیامبر را می‌مکید و تا دو سه روز برایش کافی بود.

بعد از آن نویسنده سؤالاتی مطرح می‌کند که چگونه پیامبر و حضرت زهرا چنین مژده‌ای را رد می‌کنند؟! آیا «حضرت زهرا با دل نا خواسته حامله شد؟ ونه ماه حسین را تحمل کرد؟! و آیا با دل ناخواسته او را زاد؟! آیا از شیردادنش امتناع می‌ورزید؟!»

بعد می‌نویسد «نعوذبالله سید و مولای ما حضرت حسین- علیه السلام- شهید

ص: ۸۳

حماسه‌آفرین تاریخ خیلی بزرگتر وپاکتر از این است که چنین ... (سخنانی) درباره ایشان گفته شود زنهای دنیا آرزو می‌کنند که هر کدام‌آنها دهها حسین بیاورند و انگهی حضرت فاطمه زهرا آن طاهره عفیفه چگونه از افتخار فرزندی‌همچون حسین سر باز می‌زند و ناخواسته حملش می‌کند و می‌زاید و شیرش نمی‌دهد؟ ...»

باید به ایشان گفت: که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام نیز انسان هستند و عواطف انسانی دارند وقتی خبردار می‌شوند که جگر گوشه آنها با چنین وضعی کشته می‌شوند این امر بر ایشان سنگین است و منهای رضای الهی و اجر و پاداش آن به طور طبیعی هر کس از پذیرش آن خودداری می‌کند به خصوص وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله درداشتن چنین فرزندی مخیّرباشد. لکن وقتی شخصیتی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام از آثار پربار آن مطّلع می‌شوند اعلام رضایت می‌کنند ولی با این حال وقتی مادر بداند که آینده فرزند در حملش چنین و چنان خواهد بود همواره ناراحت است و آیه شریفه نیز می‌تواند اشاره به همان حالت حضرت زهرا علیها السلام باشد.

گویا نویسنده، پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام را انسان نمی‌دانند و فکر می‌کند عواطف انسانی ندارند، پیامبر در شهادت حضرت حمزه علیه السلام و مرگ فرزندش ابراهیم علیه السلام گریست. چگونه او و دخترش از شهادت فجیع امام حسین علیه السلام مطّلع باشند و متأثر نباشند؟

ص: ۸۴

امّا جمله‌ای که حضرت زهرا علیها السلام از شیردادن به حسین علیه السلام خودداری کرد از دروغهای بزرگی است که به ساحت حضرت زهرا علیها السلام نسبت داده شده‌است آری؛ در روایات دارد که امام حسین علیه السلام از او شیر نخورد نه اینکه حضرت زهرا علیها السلام به فرزند دلبندش شیر نداد. این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که کسی به حسین علیه السلام شیر ندهد تا خود آن حضرت از طریق انگشت ابهام خویش او را سیراب کند و لذا می‌فرمود: «حسین منی و انامن حسین» و چنین چیزی ناممکن نیست و در قرآن و تاریخ نیز نمونه‌های آن اتّفاق افتاده است؛ نظیر، داستان موسی علیه السلام آنجا که حضرت موسی علیه السلام عصا را به سنگ زد و ۱۲ چشمه آب از سنگ بیرون آمد.(۱) خود اهل سنّت روایت کرده‌اند که از بین انگشنان پیامبر صلی الله علیه و آله آب جوشید تا لشکرچند صد نفری سیراب شدند.(۲)

امّا این جمله که زنان دنیا آرزو می‌کنند که هر کدام آنان دهها حسین علیه السلام بیاورند در صورتی درست است که به بچه‌هایشان هیچ آسیبی نرسد و در این صورت هیچ کدام حسین نخواهند شد و هیچ مادری هم حاضر نیست فرزندش این گونه با لب تشنه و با آن وضع فجیع به شهادت برسد تنها این فاطمه زهرا علیها السلام است که می‌تواند مادر چنین فرزندی باشد وانگهی نویسنده که از امام حسین علیه السلام این قدر دم می‌زند چرا در اواخر کتاب در صفحه‌ی ۱۷۲ کربلای امام

۱- - سوره بقره، آیه ۶۰ و اذاستسقی موسی لقومه ...

۲- -/-/ صحیح بخاری ۳/ ۱۱۰۵-/ ۱۱۰۴

ص: ۸۵

حسين عليه السلام و شفاى تربت او را به باد تمسخر مى گيرد؟ خدايا پناه بر تو از بى‌تقوايى و از استدراج.(۱) عنوان پنجم

(توهين به‌ام كلثوم- س-!)

تيتر چاره‌اى نبود؟

نويسنده روايتى را از كافى نقل مى كند مبنى بر ازدواج ام كلثوم دختر اميرمؤمنان عليه السلام با عمر و از امام صادق عليه السلام در اين باره نقل مى كند كه فرموده است: «ان ذلك فرج غصبناه» آن ... (ناموس) بود كه از ما غصب شد.!!

بعد از آن مى‌پرسد: آيا عمر با ام‌كلثوم ازدواج شرعى كرد؟ يا اين كه او را به زور غصب نمود؟ ... وانگهى اگر عمر ام‌كلثوم را غصب نمود پدرش اسدالله صاحب ذوالفقار و قهرمان قريش چگونه به اين ذلت تن در داد و از ناموس خود دفاع نكرد؟!

هدف وسيله را توجيه مى‌كند!!

در جواب مى گوييم؛ اولًا اصل ازدواج قطعى نيست مرحوم شيخ مفيد مى گويد: خبرى كه وارد شده درباره به عقد ازدواج درآورن اميرالمؤمنين عليه السلام دخترش را به عمر، درست نيست، زيرا در

۱- - اقتباس از آيه شريفه ۱۸۲ سوره اعراف.

ص: ۸۶

سند آن زبیربن‌بکّار است و نقلی بر توثیق آن نرسیده است و در آنچه نقل می‌کند مورد اتهام است به خاطر کنیه‌ای که نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام داشت.(۱) ثانیاً از بعضی از روایات استفاده می‌شود که ازدواج صوری بود و در حقیقت ازدواجی صورت نگرفته است نظیر روایت عمربن‌اذینه، او می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفته شد که مردم بر ما احتجاج می‌کنند و می‌گویند: امیرمؤمنان علیه السلام دخترش ام کلثوم را به فلانی داد، حضرت در حالی تکیه زده بود نشست و فرمود: آیا چنین می‌گویند؟ گروهی چنین گمان می‌کنند آنان هرگز به راه مستقیم هدایت نمی‌شوند. سبحان‌الله آیا امیرمؤمنان علیه السلام قدرت داشته باشد بین او (عمر) و دخترش مانع شود و دخترش را رها کند؟! دروغ می‌گویند و آن طور که آنان می‌گویند نبود. فلانی (عمر) از علی علیه السلام درباره دخترش ام کلثوم خواستگاری کرد.

علی علیه السلام خودداری کرد (عمر) به عباس (عموی آن حضرت) گفت: به خدا سوگند اگر دخترش را به ازدواجم در نیاورد مسؤولیت آب دادن به حجاج و زمزم را از تو می‌گیرم. عباس با علی علیهم السلام گفتگو کرد، امام امتناع کرد. عباس اصرار کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام چون دید آن فرد (عمر) بر عباس سخت می‌گیرد به یک زن جِنّی از منطقه نجران به نام سحیفه بنت جریریه دستور

۱- - بحارالانوار ۴۲/ ۱۰۸- ۱۰۷ به نقل از رسائل شیخ مفید، ص ۶۳- ۶۱

ص: ۸۷

داد به شکل ام کلثوم در آید و او را برای آن فرد (عمر) فرستاد و ام کلثوم از نظرها پنهان شد تا او به شک افتاد و در فکر تحقیق برآمد که کشته شد و او (زن جنّی) به نجران بازگشت و ام‌کلثوم آشکار شد.(۱) بنابراین روایات همه سؤالات نویسنده جواب داده می‌شود تنها یک سؤال باقی می‌ماند و آن این که اگر ازدواجی صورت نگرفته است پس حدیث نقل شده از امام صادق علیه السلام به چه معناست؟

مرحوم علّامه مجلسی بعد از نقل حدیث ازدواج و غصب ناموس اهل‌بیت علیهم السلام می‌گوید: این روایت با داستان زن جنی که به صورت ام کلثوم درآمد منافاتی ندارد، زیرا آن داستان مخفی بود و به جز افراد خاص از آن مطلع نبودند و چه بسا اهل‌بیت علیهم السلام امثال این امور را از بسیاری از شیعیان مخفی می‌کردند زیرا توان فهم آن را ندارند و ممکن است نسبت به اهل‌بیت غلو کنند. پس معنای جمله «ان ذالک فرج غصبناه» این می‌شود که آن را به ظاهر غصب کردند به فرض که صحت داشته باشد غصب است.

ثالثاً؛ به فرض صحت این واقعه ازدواج شرعی بوده زیرا احکام ظاهری اسلام بر کسی که شهادتین بدهد جاری می‌شود و امیرمؤمنان علیه السلام در انجام این ازدواج مضطر بود زیرا همانطور که از روایات استفاده می‌شود خلیفه قصد داشت در صورت ادامه

۱- – بحارالانوار ۴۲/ ۸۸.

ص: ۸۸

مخالفت امام نسبت ناروا به او بدهد.

هشام‌بن‌سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که چون عمر از امیرمؤمنان علیه السلام درباره دخترش خواستگاری کرد حضرت به او فرمود: او کوچک است عمر به نزد عباس آمد و گفت: من چه عیبی دارم؟ گفت: چطور؟ عمر گفت: از پسر برادرت خواستگاری دخترش را کردم جواب رد به من داد. به خدا سوگند زمزم را از شما می‌گیرم و هیچ کرامتی برایتان باقی نمی‌گذارم و بر ضد علی دو شاهد می‌آورم مبنی بر این که او ...... عباس به نزد او آمد و خبر را به او رساند و از او خواست اختیار امر را به او واگذارد. حضرت نیز چنین کرد.(۱) رابعاً؛ به فرض همه مطالب درست باشد و این روایات هم قطعی باشد کجایش توهین به ام‌کلثوم علیها السلام است؟! آری؛ بسیاری از افراد از بزرگان خویش چون معاویه و ... یاد گرفته‌اند که هدف وسیله را توجیه می‌کند. برای رسیدن به اهداف فاسدِخویش به هر وسیله‌ای‌دست می‌زنند.

۱- - بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۴.

ص: ۸۹

تیتر دستور محبّت با کی؟

نویسنده در تیتر دیگر تحت عنوان فوق روایتی ذکر می‌کند از ابوبصیر مبنی بر این «که زنی خدمت امام صادق- علیه السلام- آمد و درباره ابوبکر و عمر (رض) پرسید، فرمودند: (تولیهما) آن دو نفر را دوست داشته باش زن می‌گوید: پس روز قیامت که من با پروردگارم روبرو شوم بگویم که (انک امرتنی بولایتهما) تو مرا به دوستی آنان امر کردی؟ فرمودند: بله، سپس نویسنده می‌گوید: امام خویی درباره این (حدیث) ... فرموده: ...

امام صادق از روی تقیه چنین فرموده‌اند!!» بعد می‌گوید: «ای خویی بزرگوار مگر نه این است که زن سؤال کننده از شیعیان اهل‌بیت- علیهم السلام- و ابوبصیر از اصحاب امام صادق- علیه السلام- بود؟ پس اینجا چه لزومی به تقیه بود؟! بنابراین اجازه بفرمائید که بگویم توجیه آیهٔالله‌العظمی ابوالقاسم خویی نادرست است.»

در اینجا چند مطلب داریم:

۱) این روایت از جهت سند ضعیف است زیرا معلی بن محمدکه مورد وثوق اهل رجال نیست در سندش آمده است(۱) پس روایت قابل استناد نیست.

۲) در اینجا مناسب است که متن حدیث آورده شود تا معلوم شود امام نهی از تولی ومحبّت نسبت به آن دو نفر می‌کند. ابی بصیرمی گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که‌ام خالد که یوسف بن عمر

۱- -/ رجال نجاشی ۲/ ۳۶۵

ص: ۹۰

او را طرد کرده بود اجازه‌ی ورود خواست حضرت فرمود: آیا می‌خواهی حرفهای این زن را بشنوی؟ گفتم: آری، فرمود: الآن به او اجازه‌ی ورود می‌دهم. آنگاه حضرت مرا کنار خود بر مسند نشاند وآن زن وارد شد اورا زنی با بیانی رسا یافتم در باره‌ی آن دو (ابوبکر و عمر) پرسید حضرت به او فرمود: آن دو را دوست می‌داری؟ گفت: پس آنگاه که به ملاقات خدایم رفتم به او بگویم که شما مرا به دوستی آن دو دستور دادی، فرمود: آری، گفت: ولی این کس که با شما بر طنفسه (مسند) نشسته مرا دستور می‌دهد که از آن دو تبّری جویم و بسیاری از مردم به من دستور می‌دهند که آن دو را دوست داشته باشم، پس کدامیک بهتر و محبوبتر نزدشماست؟ فرمود: به خدا سوگند این (فرد که ابوبصیر است) ویارانش در نزد من از بسیاری از مردم محبوبتر هستند، این تمسک به قرآن در مقابله با خصم می‌کند و می‌گوید: ...(۱) ۳) در حدیثی که به کافی نسبت می‌دهد آمده است که زنی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، از کجا نویسنده فهمید که او شیعه بوده است؟ آیا صرف سؤال کردن فردی از دیگری نشانه پیروی از اوست؟ شاید این زن از مأمورین مخفی بوده و برای گرفتن سوژه علیه امام به نزد ایشان آمده است تا برای آن حضرت و پیروانش ایجاد دردسر کند و امام از آن مطّلع بوده است.

۱- -/ کافی ۸/ ۲۳۷ و بحار الانوار ۳۰/ ۲۴۱

ص: ۹۱

۴) به فرض این که آن زن از شیعیان و ابوبصیر از اصحاب بودند، ولی شاید کسان دیگری در آنجا حضور داشته و امام به خاطر آنان در مرحله اوّل تقیه نموده است زیرا ابوبصیر نمی‌گوید من تنها در نزد امام بودم و یک زن شیعه آمد و چنین سؤالی کرد.

۵) خود سؤال نشانه این است که توطئه‌ای در کار بوده است زیرا هر کس با الفبای شیعه آشنا باشد، جواب این سؤال را می‌داند و اصرار زن که می‌گوید: پس روز قیامت می‌گویم تو مرا به ولایت آنان دستور دادی، می‌رساند که او با این جمله می‌خواهد نقطه ضعفی را علیه امام به دست آورد. ولی امام با ظرافت خاص حکم واقعی را بیان فرمود.

۶) این داستان چه ربطی به توهین به‌ام کلثوم دارد که نویسنده در تحت این عنوان آورده است؟!

عنوان ششم

(توهین به امام حسن مجتبی– ع–!)

تیتر اول (بدون لباس!)

نویسنده از ارشاد شیخ مفید مطلبی را تحریف می‌کند و می‌نویسد:

«اهل کوفه- چنان ایشان را محاصره کردند و دائره را بر ایشان تنگ نمودند- نه تنها لباسهایشان را که حتی جانماز را از زیر پایش کشیدند سرانجام حضرت مجبور شد شمشیرش را حایل کند و بدون لباس بنشیند!!»

ص: ۹۲

بعد می‌پرسد «آیا شایسته است امام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود ... (بدون لباس) جلو مردم بنشیند این است محبت اهل بیت؟!»

ولی در ارشاد مفید مطلب به طور دیگری است عبارت این گونه است «ثم شد و اعلی فسطاطه و انتهبوه حتی اخذوا مصلاه من تحته ثم شد علیه عبدالرحمن بن عبدالله بن جعال الازدی فنزع مطرفه عن عانقه فبقی جالساً متقلداً بالسیف بغیر رداء»، «پس اطراف خیمه او را گرفتند و آن‌چه در خیمه‌اش بود به تاراج بردند حتی جانماز او را بردند و عبدالرحمن ازدی به او حمله کرد پس جامه را از کتف حضرت برداشت پس حضرت بدون عبا شمشیر را حمایل خود ساخت.»

شما را به خدا از نویسنده بپرسید کجا دارد که تمام لباس حضرت را ربودند؟ و بدون لباس بودن حضرت را از کجا به دست آورد؟!

مضافاً بر این که ذکر این مطلب و بیان ظلم‌های به اهل‌بیت و آوردن آن در کتاب‌ها آیا توهین به اهل‌بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است کتب اهل سنت نیز بلکه کتابهای آسمانی نیز از این قبیل مملو است- نمونه حکایت ارشاد را ابن‌اثیر در تاریخ خود ذکر می‌کند.(۱) و در قرآن سوره‌ی بروج نحوه‌ی شکنجه اصحاب الاخدود را بیان می‌کند آیا نقل آن توهین به شهدای واقعه اخدود است یا دفاع از مظلومیت آنها؟!

۱- - الکامل فی التاریخ ۳/ ۴۰۴.

ص: ۹۳

تیتر دوم (خوارکنندگان مؤمنان)

نویسـنده در این عنوان از سـفیان بن‌ابی لیلی نقل می‌کند که به امام بی‌ادبانه سـلام کرد و گفت: «السلام علیک یا مذل‌المؤمنین؟» ... بعـد می‌نویسـد: «آیـا امام حسن مجتبی خوار کننـده مؤمنان بود؟! یا این که عزت‌دهنـده مؤمنان؟» عرض می‌کنیم ضـمن این که این روایت به خاطر علی بن الحسـین الطویل ضعیف است، این سؤال را شما باید از سفیان بکنی نه از شیعیان آن حضرت و نه از کسانی که مطلب را در کتاب آورده‌اند- آری؛ این اولین توهین عملی به خاندان اهل‌بیت علیهم السـلام نبودآیاآن زمانی که به دومی گفته شد شما که می‌خواهی این خانه را به آتش بکشی در این خانه فاطمه است گفت: «باشد»(۱) اولین توهین‌ها صورت نگرفت؟

آری؛ در میان اصـحاب امام حسن علیه السـلام افرادی بودند که با آن حضـرت بی‌مهری می‌کردند همان طور که بعضی از اصحاب جدش رسول خدا صـلی الله علیه و آله و پدرش امیرالمؤمنین علیه السـلام اینگونه بودند در جنگ احد به تصریح قرآن فرار کردند و هر چه پیامبر صـلی الله علیه و آله آنان را صدا زد اعتنا نمی‌کردند(۲) و در صـلح حدیبیه به او اعتراض کردند و حتی در نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله شک کردند.(۳) خوب است نویسنده درباره‌ی آنان نیز کتابی بنویسد و از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کند

۱- - الامامهٔ و السیاسیهٔ، ص ۱۲.

۲- -/ سوره آل عمران، آیه ۱۵۲

۳- -/ صحیح بخاری ۲/ ۱۸۷ اواخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص ۱۲۸

ص: ۹۴

تا بداند بعضی از صحابه که ایشان شخصیتهای دوم اسلام می‌داند چقدر آن حضرت را آزار داده و به او توهین نموده‌اند، زیراچنین روایتی در کتب اهل سنت آمده‌است، نظیر المستدرک ۳/ ۱۷۵ و کنزالعمال ۱۱/ ۳۴۹ و ....

عنوان هفتم

(توهین به امام صادق- ع-!)

تیتر (سند رسوایی)

نویسنده، حدیثی درباره‌ی زاره نقل می‌کند که او بعد از سؤالی از امام صادق علیه السلام و خارج شدن از محضر او، نسبت به امام صادق علیه السلام جسارت کرد و بعد از آن شروع به حمله می‌کند که ... و در آخر اشاره می‌کند که از مرحوم آیةالله خویی در هنگام تألیف کتاب معجم‌الرجال درباره حدیث فوق سؤال کردم او «فرمود: هیچ عالمی از لغزش خالی نیست!» سپس به نقد جمله ایشان می‌پردازد و به دنبال آن حدیث بی‌سند دیگری در این رابطه می‌آورد و در پایان می‌نویسد: «ای ستمگران و از خدا بی‌خبران!! ای کسانی که سنگ محبت آل بیت را به سینه می‌زنید! آخر چه بگویم؟!! دلم از غم و درد و اندوه دارد خون می‌چکد، آیا این گونه دشنامها و اهانتها و جسارتها شایسته اهل بیت کرام است؟! بدانید که مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام بسیار بالاتر از این بی‌ادبی‌هاست!»

اشک تمساح به خاطر حدیث بی‌سند (رسوایی کدام یک بیشتر

ص: ۹۵

است؟)

آنچه ایشان به مرحوم آیه الله خویی نسبت می‌دهد بی‌سند است و صرف ادعاست و غیرقابل قبول. آری، آیهٔالله خویی در معجم‌الرجال بعد از آوردن روایت فوق می‌گوید: من تعجبم پایان‌پذیر نیست که چگونه کشی و شیخ، روایت زشت و بی‌ارزش که هیچ مناسب با مقام زراره و جلالت او نیست و یقیناً روایت فاسدی است ذکر کرده‌اند به خصوص که تمام راویان آن مجهول است.(۱)

انشاءالله مطالب بیشتر رادر فصل آتی در ذیل روایاتی که درباره زراره آورده است می‌آوریم تا معلوم شود که به تعبیر قرآن «قد بدت البغضاء من افواههم» بغض و کینه از زبانشان آشکار است و آنچه در دل مخفی می‌کنند بزرگتر است.»(۲)

لازم به ذکر است کسانی که مرحوم آیهٔالله خویی رادر جمع آوری معجم‌الرجال کمک می‌کردند نامهایشان درمقدمه چاپ اوّل معجم آمده است ودر میان آنان هیچ کس از کربلا در میانشان دیده نمی‌شود که نویسنده ادعا می‌کند من از کربلایم وجزوآن گروه بودم!!

۱- – معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۱۹.

۲- – سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

ص: ۹۶

عنوان هشتم

(توهین ادامه دارد!)

تیتر اول حضرت عباس (ع)

تیتر دوم فرزندان حضرت عباس (ع)!

تیتر سوم حضرت عقیل (ع)

! در ذیل این سه تیتر ۴ روایت ذکر می‌کند که دو حدیث آن در مذمّت حضرت عباس (عموی پیامبر) و یک حدیث در لعن فرزندان عباس عبدالله و عبیدالله و و یک روایت در مذمّت حضرت عقیل است.

حدیث آخر که به نقل از فروع کافی، جلد ۸ است در کافی وجود ندارد و سه حدیث دیگر ضعیف است.

اما حدیث اول تعدادی از راویانش ضعیف هستند و حدیث دوم روایتگرش جعفربن‌معروف است که مورد وثوق در نزد شیعه امامیه نیست و حدیث سوم که مربوط به لعن فرزندان عباس عموی پیامبر است گذشته از این که مرسل است دو راوی ضعیف نیز در سند او وجود دارد.(۱) وروایت چهارم که دلالت می‌کند که عباس و عقیل دو مرد ضعیف بودند ایرادی ندارد زیرا نه پس از اسلام و نه قبل از اسلام مطلبی در باره قوّت وشجاعت آنها نقل نشده است بلکه در جنگ بدر با مشرکین اسیر شدند(۲)

۱- - معجم رجال‌الحدیث ۱۰/ ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴.

۲- ۲-/ اسدالغابه ۳/ ۱۶۵.

ص: ۹۷

به طور کلی می‌توان این نتیجه را دربـاره مجموع روایـاتی که مورد تمسک نویسـنده قرار گرفته بیان کرد که یا روایات مورد اسـتناد ضعیف و بی‌ارزش است یا به صورت قیچی شده و بریده است و

کجا دیده وشنیده شده که شیعیان ابن عباس را لعن کنند؟! با این که سخنان علمای آنان در مدح او شهره آفاق است.(۱)

این شـیوه اهل سفسـطه و غلط انـدازان است که خود را محقق و آزادمنش و طرفدار حق می‌دانند ولی از آن بی‌بهره‌اند که نمونه آن در تیتر چهارم مشاهده می‌شود که چگونه حدیث را قیچی کرده و مطلب را خلاف واقع نشان داده است.

تیتر چهارم (امام زین العابدین – ع –)

در این بخش روایتی از کلینی نقل می‌کند که امام چهارم علیه السـلام به بردگی یزید اقرار کرد و گفت: «آنچه از من خواستی قبول کردم من اکنون غلام بی‌اختیار توام اگر خواستی مرا نگهدار و اگر خواستی بفروش!!!»

و بعد از آن مانند قسـمتهای پیشـین صدای مظلومیت خویش را در دفاع از امام و حمله به شـیعه شروع می‌کند. ماتم‌سرایی می‌کند و چون تمساح اشک می‌ریزد و می‌نویسد: «اگر خواسته باشیم همه آنچه

۱- -/ ر-/ ك: به رجال علامه وابن داود وتحريرطاووسى ومعجم رجال‌الحديث

ص: ۹۸

که درباره اهل بیت آمده جمع‌آوری کنیم سخن به درازا می‌کشد.» ... و بعد دو روایت درباره ابراز محبّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و بوسیدن دخترش ذکر می‌کند و می‌پرسد که آیا با عقل جور در می‌آید که رسول‌الله صورت و سینه دخترش را ببوسد؟! اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس باید بقیه چه‌کار کنند؟!! حال به نقل اصل حدیث درباره‌ی گفتگوی یزید و امام سجاد علیه السلام می‌پردازیم: (گرچه این حدیث از نظرسند به خاطر ایّوب خرّا ز که ناشناخته‌است ضعیف است.)

بریدبن‌معاویه می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

یزیدبن‌معاویه قصد حج داشت و وارد مدینه شد مردی از قریش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می‌کنی برده من باشی به گونه‌ای که اگر بخواهم تو را بفروشم و اگر بخواهم تو را به عنوان برده نگهدارم مرد قریشی گفت: به خدا سوگند نه تو از من از جهت نسبت فامیلی گرامی‌تر هستی و نه در جاهلیت و اسلام پدرت از پدر من افضل است و نه تو در دین از من برتر و بهتر هستی. پس چگونه به آنچه خواستی اقرار کنم؟

یزید گفت: اگر اقرار نکنی به خدا تو را می‌کشم. آن مرد گفت: کشتن تو مرا مهمتر از کشتن حسین‌بن‌علی علیهما السلام، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست. یزید دستور داد او را کشتند آنگاه به دنبال علی‌بن‌الحسین علیه السلام فرستاد و سخنانی مثل سخنان با مرد قریشی را به او گفت. علی‌بن‌الحسین علیهما السلام فرمود: آیا اگر اقرار نکنم تو

ص: ۹۹

همان گونه که آن مرد را کشتی مرا نخواهی کشت؟ یزید ملعون به او گفت: آری؛ علی‌بن‌الحسین علیهما السلام (در آن شرائط) فرمود: من نسبت به آنچه تو می‌خواهی اقرار می‌کنم من بنده‌ای مجبور هستم اگر می‌خواهی نگهدار و اگر می‌خواهی بفروش. یزید ملعون گفت: شر نزدیک توست تو خونت را حفظ کردی و چیزی از شرافتت کاسته نشد.(۱) اگر امام در چنین شرایطی این گونه سخن بگوید یا کسی آن را نقل کند توهین است؟ ضمن این که حضرت در برابر یزید نفرمود: (انا عبدک) من بنده و برده تو هستم بلکه فرمود: (انا عبد مکره) من بنده‌ای مکره و مجبور هستم شاید مقصود امام علیه السلام این باشد که من بنده خدا هستم که الان مکره هستم و مجبورم برای حفظ جانم جمله‌ای که تو دوست داری بگویم در نتیجه حضرت به او نفرموده است من غلام تو هستم تا نویسنده بتواند چنین مطالبی را بعد از آن بیاورد.

آری؛ با قیچی کردن روایات و پیداکردن روایات ضعیف که تقریباً در هر کتاب از هر فرقه‌ای یافت می‌شود و نیز با جعل حدیث می‌توان هر گونه اتهام را به دیگری نسبت داد.

اشکال دیگری را مرحوم علامه مجلسی در بحار بر این روایت وارد دانسته که موجب بی اعتباری بیشتر این حدیث می‌شود وی

۱- - کافی ۸/ ۲۳۵- ۲۳۴.

ص: ۱۰۰

می‌نویسد: معروف در تاریخ است که این ملعون (یزید) بعد از خلافت به مدینه نیامد بلکه از شام بیرون نرفت تا مرد وبه جهنم وارد شد(۱). البته بنی امیّه وپیروان آنان دست به هر جنایتی می‌زدند وصدور اعمال وقیحی از آنان دور نیست بلکه واقدی نقل می‌کند که مسلم بن عقبه وارد مدینه شد واز مردم خواست که با یزید بیعت کنند به عنوان برده وخدمتگذار، به گونه‌ای که هر کاری می‌خواهد در باره اموال وخانوادها و خونشان انجام دهد(۲) وابن حجر درشرح حال مسلم بن عقبه می‌گوید: مسلم در گفتار ورفتار با اهل مدینه بدرفتار کرد ودر خون ریزی کوچک وبزرگ زیادروی کرد تا او را «مسرف» نامیدند او سه روز مدینه را مباح اعلام کرد ولشگر (ش) می‌دزدیدند ومی کشتندوبه نوامیس مردم تجاوز می‌کردندبعداز سه روز، قتل را بر داشت واز کسانی که زنده ماندند به عنوان بردگان یزید بن معاویه بیعت گرفت(۳) اما احادیث مربوط به ابراز علاقه پیامبراسلام صلی الله علیه و آله نسبت به دخترش لازم به بررسی و تحلیل دارد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مانند یک فرد عادی نیست و بر اساس احساسات کار نمی‌کند بلکه هر کار او بر اساس حکمت است و پیامی دارد. آن حضرت می‌داند در آینده وقایع تلخی رخ خواهد داد و با هر طریق ممکن می‌خواهد جلو آن حوادث ناگوار را بگیرد. گاهی در جمع

۱- بحارالانوار ۴۶/ ۱۳۸

۲- -/ البدایه والنهایه ۸/ ۲۲۵

۳- -/ الاصابه ۶/ ۲۳۲

ص: ۱۰۱

همسرانش می‌فرماید: «کدامیک از شما در منطقه حوأب مورد پارس سگها قرار خواهید گرفت.»(۱) و در جایی دیگر گلوی حسین علیه السلام و از شکم تا حلق او را بوسه می‌زند و درباره او و برادرش می‌فرماید: «الحسن و الحسین امامان قاما اوقعدا»(۲) و درباره‌ی دخترش می‌فرماید: «رضا فاطمهٔ من رضای و سخط فاطمه من سخطی»(۳) و در برابر او تمام قامت برمی‌خیزد و دست او را می‌بوسند و احیاناً رو و سینه‌اش را می‌بوسد(۴) یا درباره عمار می‌فرماید: «تقتله الفئهٔ الباغیه»(۵) ولی مع الاسف هوا و هوس تذکرات و سفارش‌های گفتاری و عملی پیامبر صلی الله علیه و آله را بی‌اثر ساخت و هر جا محل بوسه واقدام پیامبر بود مورد هجمه قرار گرفت بر دست زهرا علیها السلام شلاق زدند و بر صورتش سیلی و بر سینه‌اش میخ در کوبیدند و بدن حسینش را زیر سم اسب قرار دادند و بر گلویش شمشیر نهادند. شاید بتوان گفت که رفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت یک عمل بازدارنده برای ظلم‌ها بود تا آنان که احیاناً حدیث پیامبر را فراموش کردند رفتار پیامبر آنان را متنبه سازد زیرا فراموش کردن حدیث و سخن زودتر اتفاق می‌افتد تا فراموشی رفتارهای بسیار چشمگیر نظیر بوسیدن پیامبری ۶۰ ساله دست دختر ۱۵ ساله و یا بر شانه خود سوار کردن

۱- – بحار ۱۸/ ۱۲۳.

۲- – جلاءالعیون ۱/ ۳۱۰.

۳- – الامامهٔ و السیاسهٔ، ص ۱۴.

۴- – جلاءالعیون ۱/ ۱۳۴.

۵- – بحار ۲۲/ ۳۲۶.

ص: ۱۰۲

فرزند و نوه عزیزش و ....

حال شما بنگرید افراد کوتاه‌نظر و مغرض چگونه هدایت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را به باد تمسخر می گیرند؟ اینجاست که انسان به یاد آیه شریفه قرآن می‌افتد که می‌فرماید: «و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمهٔ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً، آنچه از قرآن نازل می کنیم شفا و رحمت برای اهل ایمان است و همین قرآن که شفا و رحمت است، برای ستمگران فقط خسران و زیان را افزون می کند.»(۱) و همین سخن درباره گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز صادق است که برای بعضی جز خسران و زیان اثر دیگری ندارد.

مخی نماند که اکثر علمای اهل سنت بوسیدن تمام اعضای فرزند دختروپسررا به جز عورت جایز می‌دانند. ابن بطّال می گوید: جایز است بوسیدن هر عضوی ازاعضای‌فرزند کوچک وهم چنین بزرگ در بیشتر علمامگر عورت ودر مناقب فاطمه علیها السلام گذشت که پیامبر صلی الله علیه و سلم اورا می‌بوسید ونیز ابوبکر دخترش عائشه را می‌بوسید(۲) (کدام زشت‌تر است؟!!)

جمعی از اهل سنت روایت کردهاند که ابن عبّاس گفت: دیدم رسول خدا (صلی‌الله علیه‌وسلم) دو رانِ‌حسین را باز کرد و ..... را بوسید!!!!(۳) بیهقی در سنن خویش از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل

۱- – سوره اسراء، آیه ۸۲

۲- –/ فتح الباری ۱۰/ ۳۵۰

۳- –/ المعجم الکبیر ۳/ ۴۵ و ۱۲/ ۱۰۸ و الاصابه ۱/ ۶۱۱ و ذخائرالعقبی ص ۲۲۱

ص: ۱۰۳

می کند که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بودیم که حسن آمد پس بر آن حضرت بالا رفت پیامبر پیراهن او را باز کردو دو .... اورا بوسید(۱)!!!! آقای نویسنده آزاد منش وعالم فرزانه در باره این روایات که در کتب اهل سنت چه می گوید؟!

عنوان نهم

(توهین به امام رضا- ع-!)

اشاره

در این قسمت حکایتی از اصول کافی نقل می کند و ابتدا می‌نویسد:

«بزرگان ما در نسب محمد قانع (امام جواد علیه السلام) شک کردند که آیا فرزند امام رضا است ...!!» بعد داستان را با حذف بعضی از قسمتها ذکر می کند و در پایان با تیتر «تقلید از منافقین» می‌نویسد: «پس شیعیان حضرت رضا شک کردند که محمد قانع فرزند ایشان باشد!! با وجود این که حضرت می‌فرمایند او فرزند من است آنها باور نمی کنند و برای اثبات مدعای خود دست به دامن قیافه‌شناس می‌اندازند!» وی در ادامه از مطلب خود نتیجه گیری می کند که خلاصه آن چنین است:

«این کار نه تنها طعن آشکار به امام رضا علیه السلام است بلکه آشکارا همسرش را متهم کردند و در پاکی او شک نمودند (همان گونه که منافقین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم نمودند) ممکن است این اتهام درباره دیگری مطرح باشد امّابه اهل‌بیت علیهم السلام چنین تهمت

۱- -/ السنن الکبری ۱/ ۱۳۷

ص: ۱۰۴

ظالمـانه‌ای روا داشـتن کمال پستی است ولی متأسـفانه مصادر علمی ما که مـدعی هستیم علوم اهل‌بیت علیهم السـلام را برایمان نقل کرده‌اند پراز امثال این گونه اباطیل و خرافاتند.»

ما در اینجا به نقل اصل حـدیث می‌پردازیم و بعـد به نتیجه گیری نویسـنده نظری می‌انـدازیم؛ (ضـمن این که این روایت نیز ضـعیف است زیرا زکریابن یحیی بن نعمان درسند آن است ووی نا شناخته است.)

زکریابن‌یحیی می گویـد از علی‌بن‌جعفر برادر امام هفتم علیه السـلام شـنیدم که به حسن‌بن‌حسـین می گفت: به خـدا سو گند خداوند اباالحسن رضا (امام هشـتم علیه السلام) را یاری کرد. حسن (بن‌حسین) گفت: آری فدایت شوم برادرانش بر او ستم روا داشتند علی بن جعفر گفت:

آری به‌خدا، و ما عموهایش نیز بر او ستم کردیم. حسن (بن‌حسین) گفت: من که نبودم شما چه کردید؟ گفت: برادرانش (و ما نیز) به او گفتند: در میان ما امامی سبزه نبوده است حضـرت رضا علیه السلام به آنان فرمود: او پسر من است گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله قیافه‌شناس (نیز) قضاوت می‌کرد پس بین ما و بین شما قیافه‌شناس نظر بدهد.

حضـرت فرمود: شـما بفرستید قیافه‌شنـاسان بیایند ولی من هرگز چنین نمی‌کنم و به آنان نگویند برای چه آنان را خواسـته‌اید و شـما باید در منازل خویش باشید وقتی قیافه‌شناسان آمدند ما را در باغ نشاندند و عموها و برادران و خواهران در برابرش قرار گرفتند و بر

ص: ۱۰۵

امام رضا علیه السلام جامه‌ای پشمی پوشاندند و کلاهی بر سرش نهادند و بیلی بر شانه‌اش نهادند و گفتند: شما وارد باغ شو به گونه‌ای که گمان شود داری کار می‌کنی. سپس ابی‌جعفر (محمدبن‌علی امام جواد علیه السلام) را آوردند و گفتند: این پسر را به پدرش ملحق کن (و بگو پدرش کیست؟) قیافه‌شناسان گفتند: اینجا پدرش نیست ولی این فرد عموی پدرش و آن یکی نیز عموی پدرش و این فرد عمو خودش و این عمه‌اش است و اگر پدرش در اینجا باشد فردی است که در باغ کشاورزی می‌کند زیرا پاهای آنان مثل هم است آنگاه اباالحسن (امام رضا علیه السلام) رو برگرداند. قیافه‌شناسان گفتند:

او پدرش است ....(۱) همانطور که از حدیث کاملًا استفاده می‌شود کسانی که سخن امام رضا علیه السلام را نمی‌پذیرفتند و از آن حضرت خواستند تن به نظر قیافه‌شناس بدهد بستگان آن حضرت بودند نه شیعیان آن حضرت، و لذا قیافه‌شناسان هم گفتند: این عموی پدر و آن عموی خود او ...

است معلوم می‌شود همه از اقوام بودند نه شیعیان آن حضرت، در نتیجهٔ تمام حرف‌های نویسنده مانند حرف‌های قبلی بی‌اساس و تحریف و سخن از پیش خود است این اولًا،

و ثانیاً؛ متهم کردن همسر پیامبر به مسائل خلاف عفت ربطی به داستان ما ندارد و اصل قضیه اتهام نیز معلوم نیست اساسی داشته

۱- – اصول کافی ۱/ ۳۲۳- ۳۲۲.

ص: ۱۰۶

باشد و ما در خاتمه کتاب و علم غیب امام در این‌باره مطالب مناسب را ذکر کردیم.

ثالثاً؛ اگر نویسنده معتقد است که در میان اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله منافقین بودند پس چگونه او تمام اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مورد احترام می‌داند و اخذ به سنت آنان می‌کند و روش آنان را مانند روش پیامبر، محترم می‌داند؟(۱) (از دیدگاه اهل سنت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به کسانی گفته می‌شود که ولو یک لحظه آن حضرت را درک کرده باشند!!).

رابعاً؛ ذکر احادیث فوق در منابع شیعی نشان‌دهنده ظلمی است که به اهل‌بیت علیهم السلام روا شده است و این ظلم نه تنها از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی بلکه گاهی از ناحیه بستگان و خویشان خود آنان بوده است و عبور بزرگان حوزه از کنار این روایات و زیر سؤال نبردن بستگان اهل‌بیت علیهم السلام به خاطر احترام به خود اهل‌بیت علیهم السلام است و بعضی از بزرگان نیز ممکن است توجیهاتی ذکر کنند که مورد پسند بعضی از افراد نباشد.

البته در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که چگونه ممکن است بستگان نزدیک امام معصوم علیه السلام رفتارهایی ناروا داشته باشند؟

پاسخ به این سؤال در عنوان نهم ذکر خواهد شد انشاءالله

در ضمن مطلب منسوب به مرحوم آیةالله خویی‌نمی تواند درست

۱- -/ اهل بیت ع از خود دفاع می‌کند ص ۱۳

ص: ۱۰۷

باشـد زیرا همـان طـور که قبلًااشـاره شـد متعـارف در مـدارس اهـل سـنت است که حـدیث را نزد بزرگـان خویش می‌خوننـد نه در حوزهای شیعی بلکه جزومطالعه خارج از درس محسوب می‌شود مضافاً بر این که مرحوم خویی در درسها ومطالب خود چیزی را از مرحوم کاشف الغطا نقل نمی‌کندچون از شاگردان وی نبوده بلکه معاصر اوبوده است.

نویسـنده در پایان این عنوان از لابلای گفتاری طولانی از عیون اخبارالرضا علیه السـلام با تیتر (باز هم تهمت) نقل می‌کنـد که دختر عموی مأمون عاشق امام بود و امام عاشق او. و نویسنده این امر را نیز تهمت دیگری از شیعه به امام می‌داند ولی باید توجه داشت که کلمه در کتـاب عیون اخبارالرضـا عشق نیست بلکه حبّ به معنـای دوستی است و محبّت و علاـقه بین امـام و پیروان آنـان نه تنهـا بد نیست بلکه نشـانه پرداخت اجر رسـالت است. مسـلم است که پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و اهـل‌بیت علیهم السـلام مؤمنـان را دوست دارنـد و مؤمنـان نیز پیـامبر و اهل‌بیت علیهم السـلام او را دوست دارنـد و ذکر مطلب فوق در عیون نشان‌دهنـده این است که محبّت به امام رضا علیه السـلام حتی در خاندان مأمون نیز بوده است و ما نمی‌دانیم کجای این محبّت و نسبت آن به امام علیه السلام عیب است؟

روشن است که محبّت امام به مردم از قبیل محبّت خداوند به بندگان است نه از قبیل روابط جنسی بعضی از انسانهای رذل.

ص: ۱۰۸

عنوان دهم

(توهین به جعفر – ع –!)

در این عنوان نویسنده اشاره‌ای به برادری از امام حسن عسکری علیه السلام به نام حضرت جعفر می‌کند و می‌گوید که این‌جعفر را به کذّاب ملقب کردند و از مرحوم کلینی نقل می‌کند که «او فاجری بود که فسقش را آشکار می‌کرد. شهوترانی که به شدت معتاد عرق خوردن بود در میان مردان فردی را مثل او ندیدم که خودش آبروی خود را بریزد و در باطن خویشتن را حقیر و سبک بشمارد.»

بعد می‌نویسد: آیا واقعاً در میان اهل‌بیت-/ علیهم السلام-/ چنین شخصی وجود داشته است که فاسق و فاجر و شهوتران و عرق‌خوار باشد؟!

گرچه نویسنده در این بخش نیز قسمتهای مهمی از حدیث را که می‌توانست حقایقی را آشکار کند که مورد مذاقش نبوده حذف نموده است (از جمله وجود مقدس امام دوازدهم علیه السلام که نویسنده منکر وجود خارجی اوست و بحث آن به طور اجمال انشاءالله خواهد آمد ولی) ما به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از نقل آن اجتناب می‌کنیم و به سؤالی که در آخر عنوان قبل مطرح شد و نظیر آن در اینجا آمده است می‌پردازیم و جواب آن را ذکر می‌کنیم و آن اینکه؛

ص: ۱۰۹

همه می‌دانیم خداوند انسان را خلق کرد و برای او عقل و وحی را قرار داد و به او اراده و اختیار داد تا بتواند به کمال اختیاری برسد. هیچ کس در انجام گناه مجبور نیست کما این که هیچ کس در انجام کارهای خوب نیز مضطر نیست و این اصل شامل فرزندان پیامبران و امامان علیهم السلام می‌شود. فرزند پیامبر بودن فرد را مجبور به انجام کار خوب نمی‌کند واز انسان سلب اختیار نمی‌کند کما این که در خانواده بد بودن نیز از انسان سلب اختیار نمی‌کند. گرچه در تصمیم‌گیریهای او مؤثر است، ولی هرگز او را مانند یک عنصر بی‌اراده نمی‌سازد. شیعه این اصل عقلانی را مطابق با آیات و روایات و تاریخ می‌داند و محبّت به اهل‌بیت علیهم السلام سبب نشده است تا کسانی که در بستگان اهل‌بیت علیهم السلام لغزیدند معرفی نکنند.

این روش اهل سنت است که هر کس مرتبط به پیامبر شد (مثل همه همسران پیامبر) بلکه حتی کسی که یک بار پیامبر را دیده باشد او را عادل بلکه معصوم بدانند و برخلاف عقل و قرآن و تاریخ نظر دهند- چه کسی نمی‌داند که پسر نوح جزء کافران شد و با آنان به هلاکت رسید؟ خداوند به حضرت نوح علیه السلام فرمود: (او گرچه پسر توست ولی) از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است.(۱) و یا چه کسی است که با قرآن کمی آشنا باشد و نداند که نمونه‌های انسان کافر از دیدگاه قرآن زن حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط

۱- - سوره هود، آیه ۴۶، قال انه لیس من اهلک.

ص: ۱۱۰

پیامبر علیه السلام بودند؟ و یا نداند که دو همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (عایشه و حفصه) علیه آن حضرت توطئه کردند و خداوند با نزول سوره تحریم آنان را رسوا کرد؟

اگر به صراحت قرآن پسر نوح از اهل‌بیت نوح علیه السلام نیست جعفر پسر امام نیز از اهل‌بیت علیهم السلام نخواهد بود و نویسنده به خاطر افکار خلاف عقل و قرآن از یک نیروی فاسد به دفاع برخاسته است.

معیار در خوبی، صرف انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و معیار در بدی انتساب به فرد فاسد نیست که زن و پسر نوح با این که منتسب به آن حضرت بودند بر ایشان سودی نداشت و به صراحت قرآن وارد آتش شدند.(۱) آسیه نیز همسر فرعون از او کسب بدی نکرد و انسان نمونه برای همه اهل ایمان شد.

آخرین عنوان

(قاتل اهل بیت کیست؟!)

در پایان فصل دوم کتاب، نویسنده به یک امر اشاره می‌کند مبنی بر اینکه عده زیادی از آنان (اهل‌بیت) در مناطق شیعه‌نشین به دست خود شیعیان کشته شدند و خوانندگان را به کتاب مقاتل‌الطالبین

۱- - سوره تحریم، آیه ۱۰.

ص: ۱۱۱

ارجاع می‌دهـد و در پایان، چنـد مطلب بی‌دلیل دیگر را بیان می‌کنـد که بعضـی از آنان چون در بحثهای آتی به طور مفصل خواهد آمد ما از طرح آن خودداری می‌کنیم.

اما این که بسیاری از افراد منسوب به اهل‌بیت علیهم السلام در مناطق شیعه‌نشین کشته شدند سخنی به حق است ولی دو مطلب در اینجاست؛ یکی اینکه چرا امامزادگان و سادات گرامی و اولاد اهل‌بیت علیهم السلام به این مناطق آمدند؟ دوم اینکه چه کسانی آنان را به شهادت رساندند؟

در بخش اول بایـد گفت چون بنی‌امیه و بنی‌عباس بـدترین رفتار را با خانـدان رسالت علیهم السلام داشتند لذا آنان احساس امنیت نمی‌کردند و بهترین محل را برای زندگی در مناطق دوردست از شهر خود (مدینه‌منوره) و کنار شیعیان می‌دیدند ولی دستگاههای غاصب و ظالم به تعقیب آنان می‌پرداختند و به کارگزاران و جاسوسان خویش که در مناطق شیعه‌نشین حضور داشتند دستور تعقیب و قتل آنان را می‌دادند و با ایجاد رعب و وحشت مردم را از نزدیک شدن به آنان برحذر می‌داشتند، زیرا با حضور منتسبین به خاندان رسالت علیهم السلام در میان مردم و حمایت مردم از آنان حکومت غاصبان متزلزل می‌شد.

لذا آنان با انواع ترفندها به نابودی سادات گرامی و فرزندان اهل‌بیت علیهم السلام همت گماشتند و نه تنها آنان بلکه کسانی که از ایشان حمایت کردند مورد هجمه قرار می‌گرفتند. شاهد آن وجود

ص: ۱۱۲

قبور شهدا در کنار مزار اهل‌بیت علیهم السلام است رجوع به کتاب نامبرده (مقاتل‌الطالبین) نیز مطالب فوق را روشن می‌کند. بنابراین قاتل اهل‌بیت علیهم السلام و سادات گرامی همان خلفا و حاکمان غاصب و ظالم و دست‌نشانده‌های آنان بودند نه شیعیان، بلکه به عکس آنان از حامیان و فدائیان اهل‌بیت علیهم السلام بوده و هستند و بسیاری از شیعیان در دفاع از آنان شهید شده‌اند.

کدام توهین است؟

محدثان و تاریخ‌نویسان سنی از جمله بخاری و مسلم و احمدبن‌حنبل و طبرانی و ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسند: هنگامی که وفات پیامبر فرا رسید گروهی از رجال از جمله عمربن‌خطاب در خانه‌ی آن حضرت حضور داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیایید تا فرمانی برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.

عمر گفت: «ان الرجل لیهجر»، «پیامبر هذیان می‌گوید»!!! همین کتاب خدا برای ما کافی است در این هنگام حضار به گفتگو و کشمکش پرداختند عده‌ای می‌گفتند: نزدیک‌تر شوید تا پیامبر فرمانی برای شما بنویسد که بعد از وی هرگز گمراه نگردیدو گروهی حرف عمر را تکرار می‌کردند. وقتی سخنان بیهوده و گفتگوی آنان بالا گرفت، پیامبر فرمود: برخیزید.(۱)

۱- - برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید.

ص: ۱۱۳

شما بگویید کدامیک از این دو توهین است جمله‌ای که الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت گفت که پدر و مادرم فدایت یـا جمله عمربن‌خطـاب؟ پیـامبری که خداونـد دربـاره‌اش می‌فرمایـد: «و مـا ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی»، «او از روی هوی سخـن نمی‌گویـد (آنچـه می‌گویـد) تنهـا وحی است که به او نـازل می‌شـود.»(۱) اگر کسـی بگویـد: پیامبر هـذیان می‌گویـد توهین نیست؟!! تعصب تا کجا، وجود یک روایت آن هم به صورت «روایت شده» در کتب شیعی درباره‌ی الاغ پیامبر این قدر هیاهو دارد و توهین محسوب می‌شود ولی توهین آشـکار یک فردبه ساحت مقدّس‌رسول‌خدا صـلی الله علیه و آله قابل‌دیدن‌وبررسی نیست؟ الله اکبر.

توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن

اشاره

در قسـمتهای قبـل مطالبی را از نویسـنده مشاهـده کردیم که به گمان وی توهین محسوب می‌شـد ولی واقعیت آن است که در کتب اهل سـنت آنقـدر مطالب نازیبا حتی در باره خلفا دیده می‌شود که موجب تعجب انسان است به خصوص آن که برادران اهل تسـنن معتقد به صحاح سته هستند و مطالب در آن را نظیر قرآن صحیح می‌دانند در حالی که شیعه معتقد به صحیح بودن تمام مطالب یک کتاب شیعه هم نیست. مطلب ذیل از جمله مطالبی است که در کتب

۱- – سوره النجم، آیات ۳ و ۴.

ص: ۱۱۴

اهل سنت آمده است و ما چون قصد نداریم حتی توهین‌های مذکور در کتابهای اهل سنت را درباره‌ی خلفا ذکر کنیم لکن جهت جواب به نویسنده، به دو روایت از جلال‌الدین سیوطی اکتفا می‌کنیم.

آرزوی می‌کند علف باشد!!

حسن می‌گوید که ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست داشتم این گیاه بودم تا خورده شوم و هضم شوم!!! قتاده می‌گوید: به من خبر رسیده که ابوبکر گفت: دوست داشتم علفی بودم تا چارپایان مرا بخورند!!!(۱) نکته؛

اگر این حدیثها صحیح باشد و ظاهراً صحیح نیز هست معلوم می‌شود که ابوبکر از انسان بودن خود شرم دارد در حالی که انسان بودن کرامت است و خداوند می‌فرماید: «و لقد کرمنا بنی آدم ...»، «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم ...»(۲) او در هیچ جا حیوان و گیاه را بر انسان برتری نداده است تا ابوبکر آرزو کند که همچون گیاه که پست‌تر از حیوان است باشد.

و اگر این احادیث جعلی باشد پس معلوم می‌شود کتابهای اهل

۱- - تاریخ الخلفاء، ص ۹۷.

۲- - سوره اسراء، آیه ۷۰.

ص: ۱۱۵

سنت قابل اعتماد نیست و در آنها احادیث جعلی وجود دارد. ولی واقعیت آن است که احادیثی که در فضیلت خلفا وارد شده است به طور کلّی جعلی است و آن روایات به دستور معاویه و با صادر کردن بخشنامه رسمی و فرستادن آن به تمام کشور اسلامی جعل شده است، او به جعل حدیث جهت فضیلت خلفا و بر ضد امیرمؤمنان علیه السلام دستور صادر کرد و برای هر حدیث جعلی مبالغ هنگفتی پرداخت می کرد و این روایات جعلی تمام کتب اهل سنت و به خصوص صحاح آنان را پر کرده است و گاهی به ندرت احادیثی صحیح در میان آنها دیده می‌شود که روایات فوق و روایت بعدی از این قبیل است. برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتبی از جمله شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی جلد ۱، ص ۴۶۳ به بعد مراجعه کرد.

آرزو می‌کنند ... و گوسفند باشند!!!

سیوطی درباره آرزوی ابوبکر و عمر چنین می‌نویسد:

ضحاک گفت: ابوبگر گفت: به خدا سوگند دوست داشتم درختی (علفی) در کنار جاده بودم پس شتری از کنارم عبور می کرد و مرا می‌چید و وارد دهانش می کرد پس مرا می‌جوید آنگاه مرا هضم می کرد و بصورت ... خارج می کرد و بشر نبودم «ثم اخرجنی بعراً و لم اکن بشراً»!!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده‌ام بودم مرا تا آن‌جا که مورد نظرشان بود چاق می کردند و آنگاه که خوب

ص: ۱۱۶

چاق شدم مرا سر می‌بریدند و بعضی از مرا سرخ می‌کردند و بعضی را آبگوشت، سپس مرا می‌خوردند و بشر نبودم «ثم اکلونی و لم اکن بشراً»!!!!(۱) اگر این حدیث در منابع شیعی حتی منابع غیر معروف دیده می‌شد و ما درباره‌ی ابوبکر و عمر چنین گفتیم با ما شیعیان چگونه رفتار می‌کردند؟! ما که به خاطر مصالح اسلام و مسلمین و به امر ائمه علیهم السلام لب فرو بسته‌ایم با ما این گونه رفتار می‌کنند. حتماً اگر مثل این روایات در کتابهای ما دیده می‌شد همان دستور معاویه را درباره‌ی شیعیان اجرا می‌کردند و بعضی از حضرات همان رفتاری که حجاج‌بن‌یوسف باشیعیان علی علیه السلام داشت امروز با ما داشتند.

۱- - تاریخ‌الخلفاء، ص ۱۳۳.

ص: ۱۱۷

ص: ۱۱۸

ص: ۱۱۹

فصل سوم‌ازدواج موقت

اشاره

در اول این بحث نویسنده به گمان خود خواسته با غیرشرعی قلمدادکردنِ ازدواج موقّت از اهل‌بیت علیهم السلام دفاع کند و روایاتی را که در این باب وارد شده با تعبیرات زننده خود تفسیر می‌کند و به نظر ایشان ازاین امر سوء استفاده‌های بسیار شده و بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است. انشاءالله در قسمتهای بعدی در این مورد سخن خواهیم گفت.

علی‌رغم نویسنده چیزی که می‌تواند جلو مفاسد اخلاقی و خانمانسوز و گسترش بی‌بند و باری و هرزگی را بگیرد ازدواج موقّت است و روایاتی در ترغیب آن وارد شده است واین که امثال نویسنده ازحلال بودن متعه وحشت دارند مانند بسیاری از افرادست که نماز وسایر احکام بر آنان سنگین است وازآنوحشت می‌کنند ولی باید بدانند که حکم خداوند به خاطر خوشایندافراد وضع یا رفع نمی‌شود

اما بررسی روایات

روایت اول؛ شرط ایمان

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: متعه (ازدواج موقت) دین من و دین پدرانم است هر کس که به آن عمل کند به دین پدرانم عمل کرده و هر کس منکر آن شود منکر دین ما شده و به دین غیر ما

ص: ۱۲۰

معتقد شده است.

نویسنده بعد از ذکر این روایت می‌گوید: «ملاحظه می‌فرمایید بنابراین روایت هر کس متعه نکند یا آن را قبول نداشته باشد کافر است!»

در حقیقت، این سؤال مطرح است که چگونه می‌شود اگر فردی یکی از احکام را قبول نداشته باشد موجب انکار دین می‌شود؟ در پاسخ می‌گویم: کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان دارد به تمام آنچه آن حضرت آورده است مؤمن است و تبعیض در آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده (تا بخواهد به بعضی مؤمن باشد و به بعض دیگر غیر مؤمن)، معنا ندارد. خداوند دربارهٔ کسانی که می‌گویند: ما به جمعی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده ایمان می‌آوریم و به بعض دیگر ایمان نمی‌آوریم می‌فرماید: کافران حقیقی اینان هستند.(۱) بنابراین رد بعضی از دستورات دینی رد اصل دین است و اگر ثابت شد چیزی (مثل نماز و روزه) جزو دین است و به اصطلاح ضروری دین باشد و کسی آن را انکار کند در حقیقت اصل دین و آورنده آن را انکار نموده است. عین همین سخن دربارهٔ مذهب می‌آید اگر چیزی ضروری مذهبی از مذاهب اسلامی باشد و فردی آن راانکارنماید از آن مذهب خارج می‌شود: نظیر رجعت و ازدواج موقت (متعه) در نزد مذهب شیعه. بنابراین انکار متعه یا رجعت یا غیبت صغری جزو ضروریات مذهب شیعه اهل‌بیت علیهم السلام است و

۱- - سوره نساء، آیه ۱۵۰ ... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر بعض ...

ص: ۱۲۱

بر همین اساس امام انکار متعه را انکار معتقدات پدران خود و معتقد به روش غیر اهل‌بیت می‌شمارد و حدیث فوق در بیان اثبات کفر و خروج از اصل دین برای فرد منکر متعه نیست بلکه به صورت روشن می‌رساند که منکر متعه از روش اهل‌بیت علیهم السلام که اسلام‌شناسان واقعی هستند خارج شده است. و لذا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از ما نیست‌که‌کسی مؤمن به بازگشت (رجعت) ما نباشد و متعه را حلال نداند.(۱) البته روایت به شکلی که نویسنده آورده در منابع شیعی وجودنداردواین روایت ساخته وپرداخته نویسنده است که خودرا انسانی آزادمنش وعالم وارسته می داند!!

احادیث ثواب ازدواج موقت (متعه)

حدیث اول فضیلت متعه را بیان می‌کند که اگر فردی برای رضای خدا این کار را انجام دهد موجب آمرزش گناهانش می‌شود و در حدیث دوم فضیلت طواف خانه خدا را برای چنین شخصی ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد این روایات، مشکلی ندارد.

در سطور آتی به نحو اجمال روشن خواهیم کرد که ازدواج موقت نه تنها در نزد شیعه بلکه در نزد بسیاری از بزرگان اهل تسنن و حتی در نزد بعضی از ائمه اربعه اهل سنت مجاز است و وقتی این

۱- - من لا یحضره‌الفقیه ۳/ ۲۹۱.

ص: ۱۲۲

کار جایز شد و راهی برای جلوگیری از زنا و عمل خلاف عفت بود و فرد به خاطر رضای الهی یک کار حلال مشروع را انجام داد یقیناً به خاطر همین نیت خویش به خدا نزدیک می‌شود و رحمت الهی شامل حال او می‌شود و می‌تواند آمرزش گناه و آجر طواف خانه خدا ثواب کار مشروع او باشد که برای رضای الهی انجام داده است.

در حدیث سوم نیز چیزی شبیه همین امر آمده است که فردی که یکبار متعه انجام دهد (و در نتیجه به خاطر خدا از حرام الهی اجتناب کند) از غضب خدا در امان شده و در مرتبه‌ی دوم با ابرار محشور می‌شود (زیرا این فرد بنای به ترک گناه دارد و در نتیجه همنشین ابرار می‌شود) و در مرتبه‌ی سوم آن فرد با پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود (زیرا از گناه به خاطر پیامبر اجتناب نموده است).

اصل حدیث چنین است: (گرچه این روایت نیز ازجهت سند قابل قبول نیست چون صالح بن عقبه وپدرش که در سند روایت آمده اند مورد اعتماد اهل رجال نیستند)

صالح بن عقبه از پدرش نقل می‌کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا کسی که متعه (ازدواج موقت) انجام دهد ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصود او از متعه رضای الهی باشد و بخواهد بر خلاف کسی که آن را منکر است (و جزو دین نمی‌داند و حرام می‌شمارد) رفتار کرده باشد خداوند به خاطر هر کلمه‌ای با آن همسرش بگوید برایش حسنه‌ای می‌نویسد و به خاطر هر دستی که به سمت او دراز می‌کند

ص: ۱۲۳

حسنه‌ای برایش می‌نویسد و به خاطر هر مرتبه‌ی نزدیکی گناهی از او را می‌آمرزد و چون غسل انجام داد به مقدار آنچه آب بر موهایش رسیده خداوند او را می‌آمرزد، گفتم: به تعداد موهایش؟! فرمود: آری به تعداد موهایش.(۱) این روایت به خوبی دلالت دارد که ثواب صرفاً به خاطر شهوترانی نیست بلکه برای اجرای دستور خدا، و رضای خدا و مخالفت با کسی است که حکم خدا را قبول ندارد.

نویسنده تحت عنوان ارتقای درجه از تفسیر منهج‌الصادقین روایتی را در باب فضیلت ازدواج موقت دارد که متأسفانه مثل بسیاری از موارد دیگر بدون سند است (البته مواردی هم که با سند و صفحه ذکر می‌کند معمولًا خلاف واقع است چه رسد به مواردی که بی‌سند است) و به فرض صحّت حدیث مانند روایات فوق خواهد بود که مؤمنی حکمی از احکام الهی را به خاطر رضای الهی اجرا کرده است و بر خلاف نظر بدعت‌گذاران حلال خدا را حفظ کرده است؛ یعنی، همانطور که اهل‌بیت علیهم السلام چون امام حسین و امام حسن و امام علی و رسول خدا علیهم السلام نگهبان دین خدا و احکام او هستند این فرد نیز در حدتوان خود نگهبان دین خدا بوده است.

ملاحظه می‌فرمایید: نویسنده، مطابق با نظر خلیفه دوم، ازدواج

۱- – من لا یحضره‌الفقیه ۳/ ۲۹۱.

ص: ۱۲۴

موقت را یک کار حرام می‌داند و آن را زنا می‌شمارد و از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام و بسیاری از صحابه و تابعین و بزرگان اهل سنت چشم‌پوشی می‌کند و فردی که این کار را انجام دهد او را انسان پلیدی به حساب می‌آورد.

خوب بود وی به تاریخ و سیره اهل سنت نگاه می‌کرد تا این گونه خلاف ادب سخن نمی‌گفت. وی اگر به کتاب دوستش موسی جارالله (صاحب‌الوشیعۀ) مراجعه می‌کرد می‌دید که ابن‌جریح سنی در مکه خود ازدواج موقت داشت تا جایی که ۷۰ زن را صیغه کرد.(۱) نویسنده صیغه کردن زنان هاشمی را بسیار بد می‌داند و فریادش بلند است می‌نویسد: «خوب دقت کنید؛ زنان هاشمی که سلاله‌طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله- هستند از این هجوم محفوظ نمانده‌اند در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند.»

اگر نویسنده‌به کتب اهل سنت مراجعه می‌کرد می‌دید خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او و حتی تا مدت زمانی از خلافت عمربن‌خطاب این کار را می‌کردند. به عنوان نمونه در این حدیث دقت کنید؛

قتاده می‌گوید «از ابانضره شنیدم که می‌گفت به جابربن‌عبدالله گفتم: ابن زبیر از متعه نهی می‌کند و ابن‌عباس به آن دستور می‌دهد (تو چه می‌گویی؟) گفت: سخن در نزد من است ما، در زمان رسول

۱- - الغدیر، ۶/ ۲۲۷ و ۲۲۲ و میزان‌الاعتدال ۲/ ۱۵۱.

ص: ۱۲۵

خدا صلی الله علیه و آله و سلم (تا زمان عمربن‌خطاب) متعه داشتیم پس وقتی عمربن‌خطاب روی کار آمد گفت: خداوند آنچه برای پیامبرش خواست حلال کرد و قرآن در جایگاه‌های خویش نازل شد پس حج خویش را از عمره جدا کنید و به دنبال ازدواج دائم باشید (و کسی حق ندارد ازدواج موقت انجام دهد) پس اگر مردی با زنی ازدواج موقت انجام دهد او را سنگسار می‌کنم.»(۱) ابن‌عباس می‌گوید: اولین فرزندی که از متعه به دنیا آمد (عبدالله بن‌زبیر) آل زبیربود.(۲) عبدالله به عطا می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه شریفه «و اذ اسرّالنبی» پرسش کردم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی ازدواج موقت (متعه) انجام داد سپس به بعضی از همسرانش مطلب را بیان فرمود، آن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به کار زشت (فاحشه) نمود، حضرت به او فرمود: آن برای من حلال است زیرا ازدواج تا زمان مشخص است تو آن را کتمان کن ولی آن زن خبر را برای بقیه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پخش کرد.(۳) شعبۀبن‌مسلم می‌گوید: من بر «اسماء» دختر ابی‌بکر وارد شدم و از او درباره متعه سؤال کردم‌او گفت: ما آن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌دادیم.(۴)

۱- – الغدیر ۶/ ۲۱۱ و مسند ابی داوود، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲- – الغدیر ۶/ ۲۰۹، به نقل از العقد الفرید ۲/ ۱۳۹.

۳- – وسایل الشیعه ۱۴/ ۴۴۰.

۴- – وسایل‌الشیعه ۱۴/ ۴۴۱.

ص: ۱۲۶

مرحوم صدوق نیر نقل می‌کند که علی علیه السلام زنی را در کوفه از قبیله‌ی بنی نهشل متعه کرد.(۱) ما به عنوان نمونه به چند روایت در منابع شیعی و سنی درباره‌ی رواج متعه در میان اهل‌بیت علیهم السلام و صحابه و حتی بزرگان اهل‌بیت علیهم السلام اشاره کردیم تا معلوم شود که نویسنده یا یک فردِ بی‌اطلاع نسبت به احکام و تاریخ است یا فردی مغرض و سرسپرده است.

سن متعه

نویسنده که از خیال‌بافیهای خود لذّت برده در صفحه‌ی ۸۳ با ذکر روایتی درباره سن زنی که می‌تواند صیغه شود دادِ سخن سر می‌دهد و سپس با ذکر فتوایی از حضرت امام خمینی قدس سره مبنی بر این که می‌شود بچه شیرخوار را صیغه کرد همه چیز را به باد تمسخر می‌گیرد غافل از آن که اولًا از امام صادق علیه السلام درباره‌ی صیغه کردن دختر سؤال کرده است(۲) نه دختر بچه (ولی متأسفانه مثل سایر روایات، نویسنده، جاریه که به معنای دختر است به معنای دختر بچه معنا کرده است) و ثانیاً؛ حضرت، سن دختری را که می‌شود با او ازدواج موقت داشت و فریب نمی‌خورد ده سال ذکر کرده است و در اسلام دختر ۹ ساله بالغه است و در مناطق حجاز دخترها قبل از ۱۰ سالگی ازدواج می‌کنند و به خانه شوهر

۱- – وسایل‌الشیعه ۱۴/ ۴۴۰.

۲- – وسایل‌الشیعه ۱۴/ ۴۶۱.

ص: ۱۲۷

می‌روند نمونه‌ی آنان، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام است که در ۹ سالگی ازداوج کرد و در ۱۰ سالگی مادر شد وبنابر نقل اهل سنت عایشه در ۶ سالگی به عقد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درآمدودر ۹ سالگی به خانه آن حضرت رفت.(۱) بلکه اهل سنت فتوا داده‌اند که نکاح شیر خوار جایز است(۲) بالاتر این که مالک وشافعی وابوحنیفه فتواداده‌اندکه نزدیکی کردن بادختر بچه‌ای که طاقت جماع دارد جایزاست(۳). اگر نویسنده از این مطالب بی‌خبر است پس چگونه می‌خواهد درباره‌ی مسائل مهم اسلام اظهار نظر کند و اگر مطلع است پس با چه جرئتی احادیث شیعه را به باد تمسخر می گیرد؟!

اما فتوای حضرت امام خمینی را در تحریرالوسیله نیافتیم و به فرض صحّت این انتساب (که به نظر می‌رسد در آن نیز تحریف صورت گرفته است) اشاره به اصل محرمیت است یعنی می‌شود دختر بچه شیرخوار را صیغه کرد و با او محرم شد و ازدواج دختر بچه موجب محرمیت است و فرد با او و مادر و مادربزرگش محرم می‌شود نه چیزی که نویسنده تصور کرده از قبیل شهوترانی و نزدیکی و ...!! اللهم اشف کل مریض

امّا درباره‌ی داستان جوانی که سنّی بود و از مرحوم آیةالله خویی

۱- -/ صحیح بخاری ۲/ ۴۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوة ۷/ ۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی ازنقلهاعایشه بیوه بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد

۲- -/ مغنی‌ابن قدامه ۹/ ۱۶۰

۳- -/ ششرح النوی بر صحیح مسلم ۹/ ۲۰۶

ص: ۱۲۸

خواست تا دخترش را به طور موقت به ازدواج او درآورد به نظر می‌رسد (اگر اصل داستان مثل بعضی از ادعاهای دیگرش ساخته‌ی خود نویسنده نباشد) هر دو جوان سنی بودند و با نقشه‌ای حساب شده می‌خواستند موجبات تحقیر مذهب شیعه را فراهم کنند و هتک خانواده مرجعیّت شیعه نمایند که آن مرجعِ آگاه نقشه آنان را خنثی نمود و فرد ضعیف النفسی مثل نویسنده، فریب خورده و فکر کرده است که یکی از آنان شیعه و دیگری سنی است و آن شیعه از مذهب دست کشیده است کجای دنیا پیدا می‌شود یک جوان شیعه معتقد به مذهبِ اهل‌بیت علیهم السلام به خاطر یک مسئله فقهی دست از مذهب و ولایت و محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بردارد و محبّت قاتلان و غاصبان حقوق اهل‌بیت علیهم السلام را در دل خود جای دهد؟!

واین جواب را هر فردی می‌تواند به آن سنی موهوم بدهدکه بسیاری از امور جایز وجوددارند ولی از انجام آن در شرایطی خود داری می‌کنیم؛ نظیر طلاق ودادن دختر به فرد بیمار وبخیل وبداخلاق وپست. ودرصورت بودن نکاح دایم با فرد شایسته ازدواج موقت پسندیده نیست گرچه در اسلام جایزاست؛ زیرا درازدواج دایم حق نفقه وارث و ... وجوددداردولی در ازدواج موقت نیست. بنا براین ممکن است چیزی حلال باشدوانسان به آن راضی نباشد ودادن دختر به سنی ازاین قبیل است.

ص: ۱۲۹

تحریم متعه

نویسنده ادعای می‌کند «که صیغه (ازدواج موقت) در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آن را بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید اما آنچه در نزد ما شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را عمربن‌خطاب حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- در غزوه خیبر حرام بودن آن را اعلام فرموده‌اند»، آنگاه دو روایت برای اثبات ادعای خود نقل می‌کند یکی از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر گوشت الاغ اهلی و ازدواج متعه را حرام کرد و دیگری از امام صادق علیه السلام در جواب این پرسش که آیا مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟

فرمودند: خیر.

و گمان کرده که «این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع به شمار می‌آید» و ادعاء می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام از خود نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله حکم تحریم را نقل کرده و بقیه ائمه‌اطهار علیهم السلام بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده‌اند و بعد ادعای دیگری دارد مبنی بر اینکه روایاتی که خلاف این حکم (حرمت متعه) است همه جعلی است و همه‌ی ائمه علیهم السلام می‌دانستند که متعه حرام است و می‌نویسد: «اگر امام صادق- علیه السلام- حکم حرام بودن متعه را نمی‌دانست نمی‌فرموند نکاح بدون شاهد درست نیست» در آخر

ص: ۱۳۰

نتیجه‌گیری می‌کند که: «مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می‌کند یک حرف آن از ائمه اطهار- علیهم السلام- ثابت نیست بلکه نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام که منظور شان بدنام کردن اهل بیت و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده‌اند ... در حالی که حتی یک نفر از ائمه اطهار- علیهم السلام- و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند ... پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی‌توانند باشند والانعوذبالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت می‌شود!»

ما در اینجا به طور اجمال به بررسی ادعاهای بی‌دلیل نویسنده می‌پردازیم؛ تنها دلیل برای نسخ حکم مباح بودن متعه دو روایت ذکر شده می‌داند و ادعا می‌کند که نزد شیعیان معروف است که عمربن‌خطاب آن را تحریم کرده حال به جملات زیر توجه کنید تا روشن شود حکم تحریم متعه توسط چه کسی صادر شد و سپس به نقد بقیه مطالب می‌پردازیم (این روایات از کتب اهل سنت است).

تا بیش از پیش دروغگویی نویسنده ثابت شود که تنها شیعیان حکم تحریم متعه را به عمر نسبت نمی‌دهند و او را بدعتگذار نمی‌دانند بلکه بسیاری از اهل تسنن نیز مانند شیعیان اظهار نظر می‌کنند و اگر این روایات جعلی است معلوم شود که کتب اهل سنت پر از احادیث جعلی است که به قول ایشان دشمنان اسلام و نیروهای ستون پنجم این روایات را جعل کرده‌اند (و وارد کتابهای

ص: ۱۳۱

معتبر اهل سنت نموده‌اند).

۱) جابربن‌عبدالله می‌گوید: «ما با یک مشت خرما و آرد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی‌بکر متعه می‌کردیم تا آن که عمر در قضیه (ازدواج موقت) عمروبن‌حریث از آن نهی کرد».(۱)

۲) خوله دختر حکیم بر عمربن‌خطاب- رضی‌الله عنه- وارد شد و گفت: «ربعهٔ پسر امیه زنی را متعه کرده است و از آن حامله شده است پس عمر- رضی‌الله عنه- در حالی که عبایش به زمین کشیده می‌شد (از خانه) بیرون آمد و گفت: این متعه است اگر پیش من آورده بودی او را سنگباران می‌کردم.»(۲) ۳) ابن‌جریرطبری از علی نقل می‌کند که فرمود: «اگر عمر پیش از این نهی از متعه نکرده بود من حتماً بر آن فرمان می‌دادم و به جز شقی (بدبخت) زنا نمی‌کرد.»(۳) ۴) عروه به (عبدالله) بن‌عباس گفت: «از خدا نمی‌ترسی که به مردم اجازه می‌دهی متعه کنند؟ ابن‌عباس گفت: برو از مادرت بپرس، عروه گفت: امّاابوبکر و عمر چنین نکردند. ابن‌عباس گفت:

به خدا سوگند شما دست بردار نیستید تا خداوند شما را عذاب کند من از پیامبر صلی الله علیه و سلم برایتان می‌گویم و شما از ابوبکر و عمر برایم

۱- - الغدیر ۶/ ۲۰۵ و ۲۰۶. وصحیح مسلم ۲/ ۱۰۲۳ کتاب النکاح باب المتعه.

۲- الموطأ ۲/ ۵۴۲ و الغدیر ۶/ ۲۰۶.

۳- - الغدیر ۶/ ۲۰۷. وکنزالعمال ۱۶/ ۵۲۲ و ۵۲۳.

ص: ۱۳۲

حدیث می گویید؟»

علامه امینی بعد از نقل حدیث فوق می گوید: «علت اینکه ابن‌عباس به عروه گفت از مادرت (که اسماء دختر ابوبکر بود) بپرس این بود که زبیر او را متعه کرد و از او عبدالله‌بن‌زبیر به دنیا آمد. راغب در محاضرات جلد ۲، ص ۹۴ می گوید: عبدالله‌بن‌زبیر ایراد به عبدالله‌بن‌عباس می گرفت که چرا می گوید: متعه حلال است. عبدالله بن‌عباس به او گفت: از مادرت بپرس که چگونه پدرت حایل را بین خود و مادرت برداشت؟ عبدالله بن‌زبیر از مادرش پرسید مادرش به او گفت: من تنها تو را از راه متعه زاییدم.»(۱) ۵) المتقی الهندی از ابی قلابه نقل می کند که عمرگفت: دومتعه در دوران رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که من از آنها نهی می کنم و (برانجام آن) ها عقاب می کنم (ازدواج موقت و متعه حج).»(۲) اینها از جمله دهها روایاتی است که در مجامع روایی اهل سنت درباره حلال بودن متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و اول زمان عمر بوده است و بسیاری از بزرگان اهل سنت به آن فتوا داده و عمل کرده‌اند.(۳)

۱- – الغدیر ۶/ ۲۰۹– ۲۰۸.

۲- شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۰ وکنزالعمال ۱۶/ ۵۲۱.

۳- – مرحوم علامه امینی ره در الغدیر تحت عنوان من اباح متعه النساء، کسانی که متعه زنان را مباح می‌دانند نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می‌آورد، از جمله آنان؛ جابربن‌عبدالله، عبدالله‌بن‌مسعود، عبدالله بن‌عمر، معاویهٔ بن ابی‌سفیان، ابوسعید خدری، زبیربن‌عوام، ابی‌بن‌کعب، ربیعهٔ بن‌امیه، سعید بن‌جبیر، طاوس یمانی سدی، مجاهد، پیروان عبدالله بن‌عباس از اهل مکه و یمن، مالك بن انس امام فرقه مالکیه و ابن جریح مکی.

ابوحیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می گوید: «و بر این قول جماعتی از اهل‌بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون ابن‌جریح مکی متوفی ۱۵۰ قبول کرده‌اند. شافعی می گوید: ابن جریح ۷۰ زن را صیغه کرد و ذهبی می گوید: او با حدود ۹۰ زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیرقرطبی، ۵، ص ۱۳۳، فتح الباری، ۹، ص ۱۴۲.

سرخسی در مبسوط می گوید: «تفسیر متعه آن است که به زنی بگوید: تو را متعه می کنم از تو بهره می‌برم به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالك بن‌انس جایز است و ابن‌عباس نیز همین قول را دارد. الغدیر، ج ۶، ص ۲۲۳– ۲۲۰.

ص: ۱۳۳

از مطالب فوق بی‌اساسی ادعاهای نویسنده کاملًا واضح شد و نیازی به توضیح ندارد و معلوم شد که تحریم متعه بدعت خلیفه دوم بوده است و بسیاری از اهل سنت که آزادمنش بودند نظر خلیفه را نپذیرفتند مگر در شرایط ترس و خفقان و روایاتی که در فضیلت متعه از اهل‌بیت علیهم السلام رسیده است به خاطر حفظ سنت اسلامی و مخالفت با بدعتگذاران است همانطور که از روایات فضیلت استفاده می‌شود.

ما در اینجا درباره دو حدیثی که نویسنده برای نسخ متعه به آن استدلال کرده است نقد کوتاهی داریم.

اما حدیث اول؛ راوی آن زید بن علی بن الحسین علیه السلام است که اشاره به حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی دارد. اولًا چون مطابق با نظر خلفای اهل سنت است حمل بر تقیه می‌شود و احتمال تقیه در آن زیاد است. ضمن این که سند این حدیث ضعیف است به خاطر عمروبن خالد که مورد اعتماد اهل رجال نیست ونیز راوی

ص: ۱۳۴

دیگرش حسین بن علوان که سنی است. و ثانیاً در جمع با سایر روایات که به صورت متواتر دو فرقه (شیعه و سنی) آورده‌اند حمل بر حرمت موقت می‌شود به خصوص که گوشت الاغ کراهت دارد و حرمت ندارد و در جنگ خیبر به خاطر جلوگیری از نابودی الاغ اهلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن منع کرد (همانطور که در بعضی از روایات بر آن تصریح شده است) و منع از مصرف گوشت الاغ در آن شرایط موقت بوده است وهیچ یک از فقها فتوا به حرمت گوشت الاغ نداده است وتعجب از کسی است که خودرا در زمره مجتهدان می‌داند از اجماع فقهای شیعیدرباره حرام نبودن گوشت الاغ بی اطلاع است!! و ثالثاً این روایت به فرض صحّت و دلالتش بر حرمت دائم به خاطر معارضه‌اش با دهها روایت دیگر که به صورت متواتر وارد شده است و نیز مخالفتش با قرآن، کنار گذاشته می‌شود و به آن عمل نمی‌شود. زیرا با یک روایت نمی‌شود از آیه قرآنی که دهها روایت و عمل امّت را به دنبال دارد اعراض کرد.

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت تحریم متعه و الاغ اهلی می‌گوید: «این روایت در حال تقیه وارد شده است و بر خلاف نظر شیعه است و هر کس روایات و روش امامان ما علیهم السلام را درباره‌ی مباح بودن متعه بداند علم به این مطلب دارد. پس نیاز به بحث زیاد در این رابطه نیست.»(۱)

۱- – تهذیب الاحکام ۷/ ۲۵۳.

ص: ۱۳۵

امّا روایت دوم؛ دلالت دارد بر وجود شاهد برای ازدواج در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و این روایت هیچ ربطی به حرمت ازدواج موقت و نسخ حکم حلیت آن نـدارد، زیرا همان طور که در ازدواج دائم شاهـد گرفته می‌شود در ازدواج موقت نیز می‌توان شاهـد گرفت و از روایات نیز استفاده می‌شود که این کار بهتر است و بودن شاهـد در هنگام ازدواج ارتباطی به نسخ حکم ازدواج موقت ندارد. بلکه خود همین روایت صریح در حلال بودن متعه است اصل حدیث چنین است:

معلی‌بن‌خنیس می‌گویـد: «به امـام صـادق علیه السـلام گفتم: چنـد شاهـد در متعه کافی است؟ فرمود: یک مرد و دو زن، گفتم: اگر هیـچ کس را نیافتنـد چه کـار کننـد؟ فرمود: بر آنان مشـکلی نیست، گفتم: نظر شـما چیست اگر آنان نگران بودنـد از اینکه دیگران خبردار شونـد؟ آیا یک شاهد کافی است؟ فرمود: آری، گفتم: فدایت شوم آیا در زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟ فرمود: خیر.»

مرحوم شیخ طوسـی بعد از نقل روایت فوق می‌نویسد: «این روایت تنها منع از ازدواج موقت‌بدون شاهد است و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها ازدواج با شاهد بوده است و گرفتن شاهد بهتر است و نبودن ازدواج بدون شاهد در عصـر آن حضرت دلیل بر منع آن نیست همانطور که می‌دانیم بسیاری از کارهای مباح بوده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده است و ممکن است روایت جنبه

ص: ۱۳۶

احتیاط را بیان کند تا اینکه زن گمان نکند این کار خلاف شرع است.

سپس مرحوم شیخ طوسی روایتی ذکر می‌کند مبنی بر اینکه وجود شاهد به خاطر این است که زن گمان نکند که این کار خلاف شرع است.(۱) بنابراین نه تنها این روایت بر حرام بودن ازدواج موقت دلالت ندارد بلکه برعکس دلالت بر مباح بودن آن دارد.

مطلبی‌را که نویسنده از مرحوم شیخ طوسی در توضیح روایت نقل می‌کند وجود خارجی ندارد وتنها مطلبی که ما دربالاـ از وی‌ذکرکردیم در تهذیب هست به آنان که داعیه علم واجتهاددارند وخود را آزادمنش وامین می‌دانندواین طور مطلب می‌سازند یا تحریف می‌کنندچه باید گفت؟!!

تمسّک به یک روایت برای جلوه تناقض

نویسنده باآوردن روایتی ازامام‌صادق علیه السلام می‌خواهدتعارض بین روایات درباره ازدواج موقت رادرست کند. مضمون روایت که‌از نظرسند ضعیف‌است وازامام‌صادق علیه السلام نقل شده است چنین‌است:

زنی نزد عمر آمد و گفت زنا کردم عمر دستور سنگسار او را داد وقتی خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید، پرسید چگونه زنا کردی؟

۱- – تهذیب الاحکام ۷/ ۲۶۲.

ص: ۱۳۷

گفت از بیابانی عبور می‌کردم خیلی تشنه شدم از فردی بادیه‌نشین آب خواستم، آن فرد تنها زمانی راضی شد به من آب دهد که من خودم را در اختیارش قرار دهم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدای کعبه این ازدواج است. وی بعد از نقل روایت ضمن اشاره به اینکه متعه با رضایت طرفین صورت می‌گیرد و در اینجا زن مجبور بوده برای حفظ جانش تن به چنین کاری بدهد می‌خواهد تناقض را نشان دهد زیرا به نظر وی از یک طرف طبق فتاوای فقهای شیعه باید رضایت طرفین در متعه باشد ولی در اینجا رضایت نبوده ولی باز حضرت آن را ازدواج می‌داند.

لکن جواب ایراد را مرحوم صاحب جواهر داده است وی می‌فرماید: «این روایت حمل می‌شود بر اینکه این کار در حکم ازدواج است به خاطر اضطرار و مجبور بودن زن، همان طور که در همین روایت به نقل دیگری آمده است: آن زن گفت: چون عطش بر من اثر کرد به نزد او رفتم پس او مرا آب داد و به من تجاوز کرد.

علی علیه السلام فرمود: این همان است که خداوند می‌فرماید: «فمن اضطر غیر باغ و لاعاد» پس هر کس مجبور شد و ستمگر و تجاوزگر نبود (پس گناهی بر او نیست) و این زن ستمگر و تجاوزگر نیست. آنگاه عمر او را رها کرد و گفت: لو لا علی لهلک عمر، اگر علی نبود عمر نابوده شده بود.»(۱)

۱- - جواهرالکلام ۳۰/ ۱۵۴- ۱۵۳.

ص: ۱۳۸

مفاسد (ساختگی) صیغه

نویسنده تحت این عنوان هفت مفسده برای ازدواج موقت ذکر می‌کند و ما به آنها اشاره می‌کنیم و به طور اجمال به بررسی آن می‌پردازیم:

۱) در مفسده‌ی اول وی مدعی است که «مخالف با نصوص شرع است» که بی‌اساس بودن این ادعا در بحثهای گذشته ثابت شد و در سطور بعدی نیز در این رابطه سخن خواهیم گفت.

۲) در مفسده‌ی دوم وی مدعی است که «این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه اطهار- علیهم السلام-/ منسوب گردد.» ما هم می‌گوئیم آری؛ این دیدگاه که مخالف نظر خلیفه دوم بوده است سبب جعل حدیث شده است و افرادی به خاطر جلوگیری از طعن بر خلیفه دوم و توجیه خلاف شرعهای وی روایات متعددی را جعل کرده‌اند مبنی بر اینکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله متعه را حرام اعلام کرده است (لکن این روایات آنقدر مضطرب و متناقض است که هرکس به آنان رجوع کند بر جعلی بودن آن‌ها پی می‌برد، جلد ۶ الغدیر می‌تواند در این رابطه منبع خوبی باشد.)

۳) در مفسده‌ی سوم وی مدعی می‌شود که «در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده است» و سپس نتیجه‌گیریهای آنچنانی می‌کند. ای کاش این فرد که خود را محقق می‌داند لااقل یک روایت یا فتوا در این باره ذکر

ص: ۱۳۹

می‌کرد تا بدانیم در کدام روایت یا چه کسی متعه زن شوهردار را جایز دانسته است؟!

ما فقط یک جمله می‌گوییم و آن اینکه این اولین و آخرین حرف بی‌اساس نیست «هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابداً»، «این دروغی بزرگ است خداوند به شما نصیحت می‌کند که هرگز مثل آن را مرتکب نشوید.»(۱) ۴) در مفسده‌ی چهارم وی مدعی است که «اولیای خانواده‌شان نمی‌توانند بر دختران باکره‌شان مطمئن باشند چون ممکن است بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی (ازدواج موقت) داشته باشد و صیغه شوند و چه بسا ناگهان پدر مطلع می‌شود که دخترش قبل از ازدواج حامله است.» و نتوانند کاری انجام دهند.

پاسخ این حرف نیز روشن است زیرا بسیاری از فقهای شیعه اذن پدر را در ازدواج دختر باکره شرط می‌دانند و فرقی بین ازدواج دائم و موقت نیست. رجوع به رساله عملیه مراجع بزرگ تقلید این واقعیت را نشان می‌دهد.

۵) در مفسده‌ی پنجم وی مدعی است صیغه کردن بازی کردن با آبروی مردم است، روشن است این دیدگاه مربوط به کسانی است که ازدواج موقت راخلاف شرع می‌دانند و آن را زنا محسوب می‌کنند. آیا ازدواج موقت بازی با آبروی مردم است یا عمل لواط

۱- - سوره نور، آیه ۱۶ و ۱۷.

ص: ۱۴۰

کسانی که متعه را حرام می‌دانند و لواط را انجام می‌دهند؟! یحیی‌بن‌اکثم از جمله کسانی بود که سخت با متعه مخالف بود و آن را به شدت حرام می‌دانست ولی مرتب با جوانان و پسران زیبا که صورتشان بدون مو بود لواط می‌کرد و با آن مأنوس بود!!!(۱) حال کدامیک بازی با آبروی مردم است؟!! احکام خداوند تابع امیال اشخاص نیست بلکه تابع مصالح ومفاسد واقعی است وخداوند با علم به آنها احکام را وضع کرده است. ممکن است بعضی از اموررا برای خود دوست داشته باشد ولی برای دیگران نپسنددمثلاینکه دوست دارد چند همسر داشته باشد ولی آن را برای دختران وخواهرانش نپسندد ودوست داشته باشد متعه انجام دهد ولی دوست نداشته باشد کسی بادخترش یا خواهرش (به خاطر نکاح دایم) متعه انجام دهدواین دوست داشتن ونداشتن دلیل بر حرمت تعدد زوجات متعه نمی‌شود.

۶) در این مفسده به نظر نویسنده مرد و زن از هم ارث نمی‌برند و رضایت سرپرست زن شرط نیست و گواه و اعلان نیز ندارد ولی از روایات قبل روشن شد که گرچه اعلان لازم نیست لکن گرفتن گواه بهتر است و رضایت پدر دختر باکره شرط است و ارث بردن از یکدیگر تابع توافق و قرارداد بین زن و مرد است. ضمن این که بعضی از اهل سنت ازدواج به دون گواه واعلان را صحیح

۱- - اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

ص: ۱۴۱

می‌داننـد و معتقدند که در مواردی زن و شوهر از هم ارث نمی‌برند(۱) اما روایت منسوب به امام صادق علیه السـلام که زن را، متاع کرایه‌ای معرفی کرده‌است سندش‌به خاطر سعدان بن مسلم ضعیف‌است وی درکتابهای رجال توثیق نشده‌است(۲) آری در منابع اهل سنت دیـده می‌شود که آنان کرایه کردن زن را جایز می‌شـمارند هیـچ مفسده‌ای در این بخش به چشم نمی‌خورد، نظیرابوحنیفه.(۳) ک

۷) به نظر نویسـنده (ازدواج موقت) «صـیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده» تا آبروی دین را بریزند ولی حقیقت آن اسـت که جلوگیری از ازدواج مشـروع موقت آن قدر مفاسد به دنبال دارد که قابل شمارش نیست و اگر این راه حلال الهی بسته نشده بود به تعبیر امیرمؤمنان علیه السلام به جز افراد شقی و بدبخت آلوده به زنا نمی‌شدند.(۴)

تأویل بی‌دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟

نویسـنده حکایتی را از مرحوم آیةالله خویی نقل می‌کند که نامبرده روایت تحریم متعه در روز خیبر را حمل بر تحریم موقت کرده و ما چون بحث درباره‌ی دو روایت مورد استثنای نویسنده را به طور

۱- -/ ر-/ ک به مغنی ابن قدامه ۷/ ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱

۲- -/ معجم رجال الحدیث ۸/ ۹۹-/ ۹۸

۳- -/ اقتضاءالصراط المستقیم ص ۲۳۶

۴- - الغدیر ۶/ ۲۰۷.

ص: ۱۴۲

مفصل بحث کردیم از تکرار آن پرهیز می‌کنیم و در آنجا ثابت کردیم که تأویل نویسنده بی‌دلیل و برخلاف نظر بسیاری از بزرگان اهل سنت است نه نظر مرحوم آیهٔالله خویی و نیز از مباحث گذشته روشن شد که دزد راه کیست؟ آنان که روایت را جعل می‌کنند و روایت قیچی شده را مورد تمسک قرار می‌دهند و به یک روایت ضعیف و معارضِ با دهها روایت دیگر استناد می‌کنند و گفتن دروغ و نسبت ناروا از سرتاسر نوشتارشان می‌بارد و کتابهای آن چنانیِ خود را بین افراد غیر مطّلع، به صورت مجانی توزیع می‌کنند دزد راه هستند، آیا اینان دزدانی نیستند که برای فریب جوانان و جداکردنشان از مذهب اهل‌بیت علیهم السلام و با مطرح کردن مسایل فرعی می‌خواهند آنان را از مسائل اصلی و دشمن‌شناسی و مقابله با دشمنان اسلام باز دارند؟!

جوانان ما به خوبی می‌دانند که فقهای بزرگواری چون امام خمینی (ره) بودند که به مسلمانان عزت بخشیدند و جلو دزدیها را گرفتند.

نویسنده بعد از شاهکاریهای خود در حمایت از نظر عمربن‌خطاب فقهای شیعه را در دام افتاده، معرفی می‌کند!! الحمدلله که در عالم اسلام یک نفر پیدا شد و فهمید هزاران تن از بزرگان اسلام از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا الان در دام افتاده‌اند و او تنها کسی بود که توانست از دام نجات پیدا کند!!

ص: ۱۴۳

رأی قرآن چیست؟

اشاره

نویسنده راه مبارزه با فساد و تباهی و جلوگیری از دزدان را رجوع به قرآن می‌داند و با تمسک به دو آیه، دو راهکار معرفی می کند؛

۱) عفاف (خویشتنداری)

آیه مربوط که در سوره نور آمده است از کسانی که زمینه‌ی ازدواج بر ایشان فراهم نیست می‌خواهد عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود، آنان را بی‌نیاز کند و زمینه‌ی ازدواج را برایشان فراهم سازد. ولی اوّلًا؛ در آیه از کسانی که توانایی ازدواج ندارند خواسته شده خوشتندار باشند وکسانی که می‌توانند ازدواج موقت کنند ضرورتی برای خویشتنداری ندارندوثانیاً؛ می‌شود آیه را این طور معنا کرد که به وسیله متعه عفت پیشه کنند تاخداوندازفضل خود آنان را بی نیاز کند ووسیله ازدواج دایم را فراهم سازد همان طور که این مضمون در بعضی از روایات واردشده است(۱) وگرنه روشن است کسانی که از این طریق پاک می‌مانند و در برابر تمایلات جنسی و زمینه‌ی شهوترانی بیرونی تاب مقاومت دارند و خود را حفظ می کنند اندک هستند.

۱- -/ کافی ۵/ ۴۵۲

ص: ۱۴۴

۲) آیه ازدواج با کنیزان

خداوند در سوره نساء به کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاده را ندارند سفارش می کند با کنیزان عفیفه ازداوج کنند.
مخفی نماند که آیه ازدواج با کنیزان بعد از آیه متعه وارد شده است(۱) وخود همین می‌رساند که ازدواج با کنیزان برای کسی است که نتواند ازدواج بازنان آزاد اعم از ازدواج دایم یا موقت داشته باشد.

۳) راهکار سوم؛

ولی بر همه واضح و روشن است که با گسترش فرهنگ ابتذال در جامعه بشری از طریق ماهواره و فیلمها و شبکه سراسری اینترنت و ... و عدم وجود کنیز در جوامع اسلامی، برای جوانانی که امکان ازدواج بر ایشان فراهم نیست و گاهی به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور یا شهر غریب به سر ببرند صرف سفارش کردن به خویشتنداری و کنترل غریزه جنسی و عدم ارائه راه کار عملی مشکل را برطرف نمی‌سازد و افرادی که نمی‌توانند به حالت عزوبت باقی بمانند بی‌تردید در منجلاب فحشا و آلودگی سقوط خواهند کرد. در اینجاست که نقش راهکار سومی که قرآن بر آن تصریح دارد روشن می‌شود زیرا ممکن نیست

۱- -/ سوره نساء آیه ۲۵-/ ۲۴

ص: ۱۴۵

آئین اسلام شریعت جاودانه و آخرین دین باشد و طرحی برای این معضل فراگیر نیندیشیده باشد. راهی که قابل اجراست و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عمل شده است و بعدها مورد اختلاف واقع گردیده است و قرآن به آن تصریح دارد ازدواج موقت است. در سوره نساء می‌خوانیم:

«فما استمعتم به منهم فاتوهن اجورهن فریضهٔ»، «پس هرگاه از آن زنان بهره‌مند شدید مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.»(۱) مفسران شیعه و سنی برآنند که آیه یادشده در مورد نکاح متعه نازل گردیده است و صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی اهل سنت پذیرفته‌اند که این امر در اسلام بوده است.

تنها یک سؤال مطرح است که آیا حکم نکاح متعه نسخ شده است یا خیر؟ که جواب آن از لابلای مباحث گذشته روشن شد روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان رایج بوده است و خلیفه دوم از آن نهی کرده است.

در اینجا یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه؛ کسانی که از ازدواج موقت (متعه) هراس دارند و آن را نامشروع می‌پندارند باید توجه داشته باشند که تمام فقها و محققان اسلامی نظیر آن را از نظر معنا در عقد دائم پذیرفته‌اند و آن این که مرد و زن عقد دائم

۱- - سوره نساء، آیه ۲۴.

ص: ۱۴۶

ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال یا کمتر یا بیشتر به وسیله طلاق از هم جدا گردند.

واضح است که چنین پیوندی به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم با متعه دارد این است که متعه در ظاهر و باطن محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم به ظاهر همیشگی و در باطن محدود است. کسانی که این نوع ازدواج دائم را که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است جایز می‌دانند چگونه از تشریع و تجویز نکاح متعه بر خود ترس و هراس راه می‌دهند؟

قابل توجه است که تمام شرایطی که در نکاح دائم مطرح است در نکاح موقت نیز هست، تنها تفاوت در دائم و موقت بودن است شرایط زیر همانطور که در ازدواج دائم معتبر است در نکاح موقت نیز معتبر است؛

۱- زن و مرد نباید مانع شرعی در ازدواج داشته باشند وگرنه عقد آنان باطل است.

۲- مهریه مورد رضایت طرفین در عقد باید ذکر شود.

۳- مدت ازدواج باید معین باشد.

۴- عقد شرعی اجرا گردد.

۵- فرزند متولد از آنان مشروع است و نام پدر و مادر (مانند عقد دائم) در شناسنامه ذکر می‌گردد.

۶- نفقه فرزندان بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می‌برد.

ص: ۱۴۷

۷- زن در صورتی که یائسه نباشد باید عده نگهدارد.

تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت تشریع شده است هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که شرط نکنند از یکدیگر ارث نمی‌برند و معلوم است که این دو تفاوت تأثیری در ماهیت ازدواج ندارد.(۱) از مطالب فوق علت نهی امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام درباره‌ی نکاح متعه روشن شد؛ زیرا ازدواج متعه برای رفع ضرورت است و در این حال است که انسان با انجام نکاح متعه خود را از گناه حفظ می‌کند و طبیعی است خداوند برای چنین فردی پاداش اخروی نیز منظور می‌کند ولی این ازدواج مربوط به کسانی نیست که دارای همسر شایسته هستند و برای آنان متعه ضرورت ندارد و لذا در روایت امام هفتم علیه السلام به علی‌بن‌یقطین دارد «ما انت و ذاك و قد اغناك الله عنها، تو را به متعه چه کاری است خداوند تو را از آن بی‌نیاز کرده است.»(۲) به خصوص فردی مانند علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید بود که در معرض خطر قرار داشت. گرچه در تتمه همین حدیث که‌نویسنده آنرا حذف کرده جمله‌ای است که دلالت بر حلال بودن متعه دارد. ادامه حدیث چنین است: «گفتم: میخواهم حکم آن رابدانم. فرمود: در کتاب علی علیه السلام (وآثار مکتوب آن حضرت) است. گفتم: ما متعه رازیاد کنیم ومتعه

۱- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۲- ۹۵.

۲- - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

ص: ۱۴۸

زیاد باشد؟ فرمود: آیا چیزی جز آن موجب شادی وسرور است؟

در روایت دیگر از امام ابی‌الحسن علیه السلام است که فرمود: متعه حلال مطلق است برای کسی که با ازدواج (دائم) بی‌نیاز نشده است.

سپس چنین فردی به وسیله نکاح متعه پاکدامنی خود را حفظ کند پس کسی که با ازدواج (دائم) از آن بی‌نیاز شد در صورتی که همسرش از او غایب شد (و به گناه می‌افتد) باز نکاح متعه برایش مباح است.(۱)

علّت دیگر برای نهی از متعه

یکی از علتهای دیگری که موجب می‌شد تا امامان علیهم السلام از نکاح متعه نهی کنند شرایط سیاسی حاکم بود لکن نویسنده با حذف قسمت عمده روایت و تحریف در قسمتهای ذکر شده خواسته اصل حرمت متعه را از نظر امام صادق علیه السلام ثابت کند.

نهی امام صادق علیه السلام عمار را از ازدواج متعه در این رابطه است اصل حدیث چنین است:

عمار می گوید که امام صادق علیه السلام به من و سلمیان بن‌خالد فرمود:

«قد حرمت علیکما المتعه من قبلی مادمتما بالمدینهٔ لا نکما تکثران الدخول علیّ فاخاف ان تواخذا فیقال: هؤلاء اصحاب جعفر، من به خاطر (مصالح) خودم ازدواج متعه را تا زمانی که در مدینه هستید بر شما

۱- – وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

ص: ۱۴۹

دو نفر حرام کردم زیرا شما زیاد بر من وارد می‌شوید و من می‌ترسم که شما را (در رابطه با متعه) بازداشت کنند و بگویند: اینان یاران جعفر (امام صادق) هستند.»(۱) آیا نویسنده با تغییر جمله «قد حرمت علیکما المتعه»، «بر شما دو نفر متعه را حرام کردم» به «قد حرمت علیکم المتعه»، «بر شما شیعیان متعه را حرام کردم» و حذف بقیه روایت شیوه یهود و نصاری را در تحریف و خلاف جلوه دادن حق نپیموده است؟ ضمن این که این روایت مانند سایر روایات ضعیف است چون در یندش حکم بن مسکین است که توثیقی در باره آن در کتب رجال وارد نشده است.

برخورد امام باقر علیه السلام (قضاوت با شما)

اما برخورد امام باقر علیه السلام با سؤال عبدالله‌بن‌عمیر برخورد یک ولیّ خدا با فردی پست و پلید است و از خود روایت، پستیِ عبدالله‌بن‌عمیر به خوبی استفاده می‌شود او قصد دهن‌کجی به امام علیه السلام را داشته و امام کریمانه از او روی گرداند و به آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و چون نادانان، آنان (عبادالرحمن) را مورد خطاب قرار دهند (عبادالرحمن) از کنارشان به سلامت بگذرند و با آنان درگیر نشوند.»(۲) عمل کرد. ما اصل روایت را نقل می‌کنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کنند:

۱- - کافی ۵/ ۴۶۷.

۲- - سوره فرقان، آیه.

ص: ۱۵۰

زراره می گوید: «عبدالله بن عمیر لیثی به نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: چه می گویی درباره ازدواج موقت زنان؟ فرمود: خداوند آن را در کتابش و بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله حلال شمرده است پس تا روز قیامت حلال است او گفت: آیا مثل تو چنین سخنی می گوید در حالی که عمر آن را حرام اعلام کرد و از آن نهی کرد؟! حضرت فرمود: گرچه او چنین کرده باشد. (عبدالله‌بن عمیر) گفت: من به خدا پناه می‌برم از اینکه چیزی را که عمر حرام کرده است حلال بشماری. حضرت فرمود: تو حرف دوستت (عمر) را بگیر و من نیز بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. پس بیا تا من با تو ملاعنه کنم که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درست و حرف دوست تو (عمر) باطل است. عبدالله‌بن‌عمیر به امام رو کرد و گفت: آیا خوشحال می‌شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت این کار را انجام دهند. حضرت چون سخن از همسرانش و دختران عمویش شد از او چهره‌اش را برگرداند.»(۱)

خلاصه:

از مباحث گذشته چنین نتیجه گیری می‌شود از آنجا که اسلام یک دین جاودانه است و باید پاسخگوی همه نیازهای انسانها برای همیشه باشد لذا برای آنان که زمینه ازدواج دائم را ندارند خداوند

۱- - کافی ۵/ ۴۴۹.

ص: ۱۵۱

نکاح موقت را که نظیر نکاح دائم است قرار داده است و این امر مطابق با شرع و عقل است و صدها روایت نیز بر آن دلالت دارد و بدین وسیله می‌توان از مفاسدی که جامعه بشری را با نابودی روبروی سازد جلوگیری کرد و روایاتی که بر منع آن دلالت دارد یا از روی تقیه صادر شده است یا به خاطر جو سیاسی روز و یا جلوگیری از هوسرانی است و هیچ دلیل عقلی یا شرعی بر حرام بودن آن وجود ندارد.

بحث دیگر جاریه

نویسنده بحث دیگری را در ادامه بحث متعه مطرح می‌کند تحت عنوان «حدیث بخوانیم» وی دو حدیث از استبصار نقل می‌کند مبنی بر این که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام اجازه داده‌اند که فرد کنیزش را در اختیار دیگری بگذارد تا از او بهره ببرد و سپس می‌گوید: «اگر همه انسانهای روی زمین جمع شوند و قسم بخورند که امام باقر و امام صادق- علیهما السلام-/ چنین چیزی گفته‌اند من یکی باور نخواهم کرد.

ائمه اطهار بسیار عزیزتر و شرافتمندتر و بزرگوارتر از آنند که چنین چرندیات باطلی بر زبان آورند ....» سپس الفاظ رکیک و زشتی را به کار می‌برد که ما از تکرار آن معذور هستیم.

لکن باید توجه داشت اولًا؛ کنیزی که در اینجا مطرح است خدمتگزاران در منازل نیستند بلکه مقصود کنیزانی هستند که در

ص: ۱۵۲

صدر اسلام خریداری می‌شدند و جزو اموال انسان محسوب می‌شدند.

ثانیاً؛ درباره بردگان و کنیزان در فقه کتابی وجود دارد و احکام خاص آنان در آنجا مورد بررسی قرار می‌گیرد از جمله احکام آنان سبکتر بودن تکلیف‌شان و کمتر بودن حد در صورت گناه بر آنان است.

ثالثاً؛ بهره‌بری جنسی از کنیز مشروط به آن است که همسر نداشته باشد همانطور که از حدیث شماره‌ی ۴ و ۷ کتاب استبصار جلد ۳ استفاده می‌شود.

رابعاً؛ در روایت اول که از امام باقر علیه السلام نقل شده آمده که حضرت فرمود: آنچه صاحب کنیز برای خودش حلال است از کنیز بهره ببرد می‌تواند آن را برای دیگری حلال کند معنی روایت این است که اگر کنیز همسر داشته باشد فقط در انجام کارها می‌تواند از او استفاده کند و حق بهره جنسی ندارد و اگر کنیز همسر ندارد می‌تواند از او بهره جنسی و غیرجنسی ببرد و می‌تواند آن را به دیگری ببخشد و دیگری نیز حکم صاحب اول کنیز را دارد به عبارت دیگر دو راه برای بهره‌بری جنسی از کنیز در اسلام وجود دارد؛ یکی ازدواج و دیگری مالک او شدن (به شرطی که همسر نداشته باشد) روایت دوم که از امام صادق علیه السلام وارد شده است نیز به همین مطلب دلالت دارد آنجا که حضرت به محمدبن‌مضارب می‌فرماید: این کنیز را بگیر تا به تو خدمت کند و از او بهره ببر.

ص: ۱۵۳

متأسفانه نویسنده مطابق با طبع و روش خویش به طور گزینشی عنوان و حدیثی را انتخاب می کند و بدون در نظر گرفتن مجموعه روایات و جوّ صدور کلام امام علیه السلام همه چیز را به باد تمسخر و فحاشی و هتاکی می گیرد، در حالی که روایات نیز مانند آیات قرآنی مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و عام و خاص دارد و باید مجموع روایات را با یکدیگر سنجید و حکم اسلامی را بیان کرد مانند کسی که مشروب بخورد و وقتی از او بپرسند چرا شراب می‌خوری می گوید خدا در قرآن گفته است حلال است!! زیرا خدا فرموده است «لاـ تقربوا الصلوة و انتم سکاری»، «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید.» پس معلوم می‌شود مست بودن و میگساری بی‌اشکال است!!!

استدلال نویسنده نیز مانند این فرد مشروب‌خوار است با این تفاوت که شرابخوار آیه قرآن را تکذیب نمی کند ولی نویسنده روایات را تکذیب می کند.

خامساً؛ کتب اهل سنت نیز پرازاین مطالب در این‌باره است مثلًا درکتاب الفقه علی مذاهب الاربعه آمده است: شخصی مالک کنیزی است آن را می‌فروشد سپس قبل از آن که به مشتری تحویل دهد با او نزدیکی می کند در این صورت نه لازم است مهریه بپردازد و نه حدی بر آن می‌خورد ولی مشتری می‌تواند از قیمت آن کم کند در صورتی که کنیز باکره باشد وگرنه از قیمت آن نیز چیزی

ص: ۱۵۴

کم نمی‌شود.(۱) وحتّی در میان اهل سنّت کسانی هستند که قایل‌اند زن می‌تواند کنیزش را حلال شوهرش کند؛ نظیر سفیان ثوریکه قایل به جواز تحلیل است.(۲) سادساً؛ اصل بودن کنیز در جامعه اسلامی امروز منتفی است و لذا در کتابهای فقهی اخیر کلمه‌ای در این رابطه دیده نمی‌شود با این حال این همه هیاهو و توهین برای چه؟ آیا مشکل جوامع اسلامی بهره‌بری از کنیز است؟ تمام مشکلات و گرفتاریهای مسلمین را نویسنده رفع نمود تنها همین یک مشکل باقی مانده است؟!!

مشروعیت لواط

یکی از اموری که بر هر مسلمان واضح است حرمت لواط است ولی در وطی در دبر همسر اختلاف‌است و از آن تعبیر به لواط نمی‌شود؛ کما این که اتیان از قُبُل زن را جماع می گویند. واین عمل (وطی در دبر همسر) را جمعی حرام دانسته‌اند و دیگران که جایز شمرده‌اند کراهتش را شدید دانسته و گفته‌اند: اگر زن راضی نباشد این کار حرام است و این ربطی به مشروعیت لواط آن گونه که نویسنده جلوه می‌دهد ندارد. حتی از کلمات اهل سنت استفاده می‌شود که در میان آنان نیز کسانی وجود دارند که این فتوی را قبول دارند در کتاب «الفقه‌علی‌مذاهب الاربعه» آمده است «بر نزدیکی

۱- – الفقه علی مذاهب‌الاربعه ۴/ ۱۲۳.

۲- –/ المحلی ۱۲/ ۲۰۶

ص: ۱۵۵

کردن با زن بر اساس عقد صحیح تمام مهریه قطعی می‌شود (و باید مرد آن را بپردازد)» و سپس در حاشیه می‌نویسد: «حنابله می گویند: در چهار مورد مهریه قطعی می‌شود؛ اولی آن موارد:

نزدیکی کردن در قُبُل یا دُبُر زن است و سپس از موارد ممنوع (نزدیکی کردن مانند) حیض و نفاس را ذکر می کند و هیچ اشاره‌ای به نزدیکی در دبر را ندارد.»(۱) همچنین از قول شافعیه نیز می‌نویسد: مهریه قطعی می‌شود و احتمال سقوط داده نمی‌شود به دو امر یکی نزدیکی کردن است با زن و ادخال ... در قُبُل زن یا دُبُراو ... دوم مرگ یکی از زن و شوهر قبل از نزدیکی.(۲) مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب نقل می کند که حکایت شده که مالک (امام فرقه مالکیه) نیز قایل به حلیت بهره‌بری از عقب همسر است.(۳) این فتاوای فقها بر اساس روایاتی است که نویسنده برای وهن و تحقیر مذهب شیعه به آنها تمسک کرده است اگر او بی‌غرض بود سری به کتابهای اهل سنت می‌زد و می‌دید آنچه در کتب شیعه وجود دارد در آن کتابها نیز هست جز این که در روایات و فتاوای شیعه (البته آنان که حرام نمی‌دانند و فتوای بر کراهت شدید آن می‌دهند) رضایت همسر را شرط می‌دانند ولی در کتب اهل سنت

۱- – الفقه علی‌مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۵.

۲- – الفقه علی‌مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۴.

۳- – استبصار ۳/ ۳۴۴.

ص: ۱۵۶

چنین شرطی را ما نیافتیم.

نکته قابل توجه

شایـد تمام روایاتی که درباره مجازبودن وطی در دُبُر همسـر در کتب شـیعی آمده است از ده روایت تجاوز نکند و نویسـنده آنها را مخالف صریح آیه ۲۲۲ سوره بقره می‌دانـد ولی بهتر بود که به کتب روایی اهل سـنت رجوع کنـد تا ببیند چندین برابر این احادیث که به زعم او مخالف نص صریح قرآن است در کتابهای آنان دیده می‌شود به عنوان نمونه تنها جلال‌الدین سیوطی در ذیل آیه ۲۲۲ سوره بقره حدود ۲۵ حدیث درباره مشروعیت وطی در دُبُر همسـر ذکر می کند و نویسـنده از کنار همه آنها گذشـته و فقط روایات مذکور در کتابهای شیعه را خلاف نص قرآن و خلاف فطرت می‌شمرد و کسانی که چنین کنند را راهزنان معرفی می کند، ما نیز در اینجا به نقل ۳ روایت اکتفا می کنیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می کنیم.

۱) نسائی از طریق یزیدبن‌رومان از عبیدالله پسـر عبدالله‌بن‌عمر نقل می کند «ان عبدالله بن عمر کان لا یری بأساً بان یاتی الرجل المرأة فی دبرها»، «عبدالله بن عمر ایرادی نمی گرفت بر کسی که از عقب با زن (خود) نزدیکی کند».(۱)

۱- - تفسیر الدرالمنثور ۱/ ۲۶۶.

ص: ۱۵۷

۲) ابن جریر از دراوردی نقل می‌کند: «به زیدبن‌اسلم گفته شد که محمدبن‌منکدر را از نزدیکی با زنان از عقب نهی کرده است زید (بن‌اسلم) گفت: گواهی می‌دهم که محمد (بن منکدر) به من خبر داد که خودش نیز چنین کاری را می‌کند»!!!(۱) ۳) خطیب از ابی‌سلیمان جوزجانی روایت می‌کند «از مالک بن‌انس (امام فرقه مالکیه) درباره وطی در دُبُر همسر خویش پرسیدم او (مالک) گفت: همین الان سرم را به خاطر همین کار شستم (و غسل کردم.)»(۲) با توجّه به مطالب فوق ضرورتی درباره نقد بیشتر نظرات نویسنده و بررسی روایات مذکور وجود ندارد و می‌توان برای این بحث به آیات قرآنی نظیر آیه ۲۲۳ سوره بقره «نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم ...» وروایات مربوطه‌در منابع اهل سنت چون تفسیر قرطبی ۲/ ۲۲۶ وصحیح مسلم ۱/ ۲۴۲ و ۲۴۳ وسنن ترمذی ۱/ ۲۳۹ و ۲۴۲ وسنن الدارمی ۱/ ۲۵۵ تا ۲۵۹ رجوع کرد که می‌رساندآنچه اهل سنت حرام می‌دانند بهره‌بری از قُبُل زن در حال حیض است و سایر بهره‌بریها در حال حیض بلا- مانع است وآنچه نویسنده در صفحه ۱۰۲ ذکر می‌کند که در حال حیض به زنان نزدیک نشوید و هیچ بهره‌ای از آنان نبرید تا پاک شوند خلاف نظرات بزرگان اهل سنت است.

۱- – همان.

۲- – همان.

ص: ۱۵۸

فقط این سؤال در اینجا از نویسنده می‌شود که آیا با اتهام واهی به شیعه که متعه زن شوهردار و لواط را جایز می‌دانند راه وحدت امت اسلامی را می‌پیماید؟!

راهزنی:

نویسنده در پایان این فصل تحت عنوان «راهزنی» اشاره به روایتی از حضرت رضا علیه السلام می کند که درآن به حلال بودن وطی در دُبُر همسر دلالت می کند. وحضرت به سخن لوط پیامبر در سوره هود استشهاد می کند که (لوط به قومش) گفت: «این دختران برای شماپاکترند.» زیراقوم لوط خواهان لواط بودند وپیامبرشان آنان را به کار دیگری که حرام نبودراهنمایی کرد. آنگاه نویسنده‌آیه ۲۸ عنکبوت را که می‌فرماید: «شما به سراغ مردان می‌روید وراهزن هستید.» را مفسر آیه سوره هود می‌داند وارضای غریزه جنسی را ازطریق عقب راه زنی معرفی می کند.

گرچه تفسیرِقطع طریق که در آیه ۲۸ عنکبوت آمده به قطع نسل می‌تواند معقول باشدولی تفسیروی بر خلاف نظر بعضی از مفسران اهل تسنن، نظیر ابن کثیر وقرطبی وطبری‌است که در تفاسیرشان‌ذیل آیه آوده‌اند. آنان می گویند: قطع طریق به معنای گرفتن راه مردم وجلو مسافران را گرفتن است (البته این جمله عین عبارت آنان نیست بلکه از تعبیرهای مختلفشان به دست می‌آید)

وهرگز اتیان همسراز عقب در بعضی از اوقات موجب قطع نسل

ص: ۱۵۹

نمی‌شود وخلاصه سخن این که این کار در میان جمعی از صحابه وبزرگان اهل سنت چون مالک وشافعی مرسوم بوده است ونویسنده اگر نمی‌داند پس چگونه داعیه اجتهاد واصلاح‌طلبی داردوآبروی اصلاح طلبان را می‌ریزد واگر نمی داند به چه جرأتی روایت اهل بیت را به باد تمسخر میگیرد؟!!

گذشته از همه‌ی این مطالب، قوم لوط به سراغ مردان می‌رفتند تا غریزه‌ی جنسی خویش را ارضاء کنند و در اینجا (به فرض صحّت روایات) ارضای غریزه‌ی جنسی از طریق عقب همسر مطرح است نه مسئله‌ی لواط که هم جنس بازی با مردان با یکدیگر است

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

فصل چهارم خمس یا کلید بانکها

اشاره

نویسنده در این فصل ابتدا روایاتی را درباره حلال بودن خمسِ اموال شیعیان در عصر غربت از ناحیه‌ی امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است (وعمده روایات از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام است) و سپس فتاوای گروهی از فقهای شیعه را درباره‌ی حلال بودن خمس و واجب نبودن پرداختِ آن ذکر می کند و به دنبال آن دو فتوای مفصل از شیخ مفید و شیخ طوسی درباره‌ی طریقه‌ی مصرف خمس می‌آورد و آنگاه با عنوان چرخش اندیشه با اشاره به فتوای تمام فقها در قرن اخیر در وجوب خمس، مراحل تحول در دیدگاه خمس را (آن گونه که تصور کرده) ذکر می کند و در پایان (مطابق دیدگاه خود) به علت تولد خمس اشاره می کند و کسانی که خمس می گیرند را از جمله کسانی می‌داند که مال مردم را به حرام می‌خورند.

ما در اینجا به بررسی موضوع خمس بر اساس سر فصلهایی که در کتاب مورد بحث آمده است می‌پردازیم؛ گر چه روایاتی در حلیت خمس وارد شده است لکن در برابر آن روایات فراوانی است که بر واجب بودن خمس و حلال نبودن ذره‌ای از آن، دلالت دارد به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

۱) محمدبن‌زیدطبری می گوید: «گروهی از خراسان‌برامام رضا علیه السلام وارد شدند و از آن حضرت خواستند خمس را بر آنان حلال

ص: ۱۶۲

کند حضرت فرمود: آیا آن را حلال کنم؟ با زبانتان اظهار دوستی می‌کنید و خمسی را که به عنوان حقی از طرف خداوند برای ما و برای خودش قرار داده است نمی‌دهید؟ هرگز برای یک نفر از شما آنان را حلال نمی‌کنم.»(۱) ۲) ابی‌بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کسی چیزی از خمس را بخرد چیزی را که حلال نیست خریده است.»(۲) خوانندگان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتب احادیث از جمله وسایل‌الشیعه، جلد ۶، باب ۲ و ۳ از ابواب انفال مراجعه کنند.

نکته:

روایاتی که دلالت بر حلال بودن خمس دارد بیشتر به مسئله پاکی شیعه و پاک بودن نسلشان تکیه دارد و این امر مربوط به ازدواج (و خرید کنیز و غنیمت کردن کنیز در جنگ و پرداخت مهریه) و مخارج زندگی است به این معنا که اهل‌بیت علیهم السلام به شیعیان اجازه دادند آنچه در خرید کنیز و مصارف زندگی و ازدواج و نفقه زندگی مصرف می‌کنند و از درآمدهای سالیانه آنهاست بدون پرداخت خمس می‌توانند مصرف کنند روایتهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که نویسنده آورده در این رابطه است به خصوص روایت چهارم که

۱- – وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.

۲- – وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.

ص: ۱۶۳

محمدبن‌مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: ما آن را حلال کردیم تا تولد شیعیان ما پاک باشد. (و نطفه آنان از لقمه حرام نباشد و کنیزشان و مهریه زنان از مال حرام نباشد تا ازدواجشان صحیح باشد) و اولاد و نسل آنان پاک باشد (و فرزندان نامشروع نداشته باشند).

بعضی از روایات دیگر که خمس را حلال می‌کند مربوط به آنجایی است که پرداخت خمس برای افراد در شرایطی که دارند رنج و مشقت دارد (از قبیل مشکلات اقتصادی و تنگدستی) و طبیعی است امام که مظهر رحمت الهی است نمی‌خواهد شیعیانش در تنگدستی و مشقت باشد همانطور که از حدیث ۶ و ۷ استفاده می‌شود. در روایت ۷ تصریح است به اینکه هر کس در تنگدستی قرار دارد حق امام بر او حلال است و در حدیث ۶ که از یونس بن‌یعقوب است و متأسفانه روایت درست معنا نشده چنین آمده است:

«فدایت شوم در دست ما اموال و بهره‌ها و تجارتهایی است و می‌دانیم حق شما در آن قطعی است و ما نسبت به آن کوتاهی کرده‌ایم امام صادق علیه السلام فرمود: ما با انصاف با شما رفتار نکردیم اگر شما را به کلفت (و رنج) در امروز بیندازیم و از در انصاف با شما وارد نشده‌ایم.»(۱)

۱- – وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

ص: ۱۶۴

همانطور که ملاحظه می‌شود حدیث ششم صراحت دارد که حلال بودن خمس مربوط به کسی است که در فشار اقتصادی قرار دارد و در حدیث هفتم حضرت می‌فرمایـد: الیوم، یعنی امروز، منصفانه نیست که شما را به کلفت و رنج بینـدازیم معلوم می‌شود شرایط جامعه یا فرد سؤال کننده به گونه‌ای بوده است که حضرت او را از پرداخت خمس معاف کرده است. همان طور که ملاحظه می‌شود نویسنده در حدیث ۶ خیانت دیگری مرتکب شده‌است وکلمه‌ی (الیوم) را از حدیث حذف کرده تا بتوتندبه هدف خود برسد.

امّا حدیث هشتم که نویسنده به آن استشهاد کرده است آن نیز دلالت بر وجوب خمس و پرداخت آن دارد و سپس امام آن را به فرد می‌بخشد و روشن است که امام می‌تواند خمس را به فردی ببخشد.

به نظر می‌رسد آنچه امامان علیهم السلام در باب خمس حلال نموده‌اند مربوط به نکاح (مهریه و خرید کنیز و خرج ازدواج) و مسکن و تجارت (سرمایه به مقدار نیاز جهت زندگی) است و می‌توان گفت همه فقهای شیعه بر این امر اتفاق نظر دارند. در این باره بعد از اشاره به فتاوای فقهایی که قایل به حلال بودن خمس و واجب نبودن آن هستند سخن می‌گوییم.

فتاوای فقهای شیعه درباره خمس

گرچه گروهی از فقهای شیعه فتوا به حلال بودن خمس برای شیعه

ص: ۱۶۵

داده‌انـد ولی آنچه نویسـنده به علمـای بزرگ شـیعه نسبت داده است قابـل تأمـل است بلکه حتی کسـانی که فتوی به واجب نبودن خمس داده‌انـد مقصودشـان موارد خاص است که پرداخت خمس آن موارد لازم نیست نه این که به طور کلی خمس حلال است و پرداخت آن واجب نیست.

مثلًا صاحب جواهر (که نویسـنده مـدعی است خمس را واجب نمی‌دانـد) عقیـده دارد که خمس در انفال و آنچه از اموال مربوط به حقوق امامان علیهم السـلام در دست دشـمنان آنان است و به طریقی به دست شیعیانشان می‌رسد حلال است (ولی نویسنده قیدهای آن را حذف کرده است).(۱) همین طور عبارت مرحوم محقق در شرایع «ولا یجب اخراج حصهٔ الموجودین من ارباب الخمس منه»، «واجب نیست سـهم صاحبان خمس از آن به ایشان پرداخت شود.» بعد از این جمله دارد: ثابت شده که امامان علیهم السـلام مناکح (آنچه مربوط به زنـاشویی) و مسـکن و تجـارت (است) درزمان غیبت برای شـیعیان مباح نموده‌انـد.(۲) یحیی بـن سـعید حلّی نیز در همان صفحه الجامع للشرایع حلال بودن تصرف در اموال را بدون پرداخت خمس مربوط به ازدواج ومسکن وتجارت می‌داند.

بنابراین طبق نظر این بزرگان خمس در سه مورد ذکر شده واجب

۱- – جواهرالکلام ۱۶/ ۱۴۱.

۲- – شرایع‌الاسلام ۱/ ۱۸۴.

ص: ۱۶۶

نیست نه اینکه ایشان مطلقاً قایل به عدم وجوب خمس در زمان غیب باشند. همچنین جمله‌ای که از مرحوم شهید ثانی نقل‌می‌کند نه درمجمع الفائده والبرهان ونه در مسالک یافت نمی‌شود ومطلبی که برساند وی قایل به حلال بودن مطلق خمس است وجود ندارد.

آری در شرح لمعه که بعداز مسالک تألیف کرده تصریح می‌کند که خمس را در زمان غیبت باید به فقیه جامع الشرائط داد.

مرحوم صاحب مدارک ازاباحه رامربوط به همین ۳ موردمیداند.(۱) مرحوم مقدس اردبیلی نیز در مجمع الفائده والبرهان تصریح می‌کند که در صورتی که ممکن باشد خمس را به فقیه عادل امین بدهد سزاوارتر است ازاین که خودش آن را مصرف کند زیرا او نایب امام علیه السلام است.(۲) مرحوم سلّار در کتاب (مراسم) سخنی دارد که دلالت دارد که مباح بودن مربوط به انفال است نه خمس. مراجعه به آن کتاب خیانت دیگر نویسنده را آشکار می‌کند. مرحوم سبزواری گرچه به اباحه خمس فتوا می‌دهد ولی بعد می‌فرماید: احوط نزد من مصرف کردن همه اقسام خمس به سر پرستی فقیه عادل جامع فتواست وسزاوارست که آن رعایت شود ...(۳) مرحوم فیض نیز سهم سادات را واجب می‌داند وسر پرستی همه را با فقه عادل مطابق احتیاط وبهتر مداند.(۴) مرحوم کاشف الغطاء نیز برخلاف آنچه نویسنده آورده است

۱- -/ مدارک الاحکام ۵/ ۳۸۳

۲- -/ مجمع الفائده والبرهان ۴/ ۳۵۷

۳- -/ ذخیرۀ المعاد ص ۴۹۲

۴- -/ مفاتیح الشرایع ۱/ ۲۲۹

ص: ۱۶۷

پرداخت خمس را حتّی بر سادات لازم می‌داند و تنها حلال بودن آن را مربوط به آن چیزی می‌داند که شیعه از حاکم جور به وسیله‌ی هدیه و یا اجاره و خرید و فروش بدست می‌آورد. او معتقد است در صورتی که مکلّف خمس را به مجتهد بپردازد دیگر تکالیفی ندارد و می‌گوید: اگر مجتهد از طرف غایب (به عنوان نماینده آن حضرت علیه السلام) خمس راپذیرد پس ظاهراین‌است که مجزی است و بعد می‌فرماید: و این کلام درباره همه حقوق جاری است.(۱) همچنین نسبتی که به مرحوم شیخ رضا همدانی نیز می‌دهد خلاف واقع است ایشان نیز مانند سایر فقهای شیعه خمس را واجب می‌داند و درباره چگونگی مصرف آن نظرش این است: «بنابر اقوی فرد می‌تواند خمس را به سادات مستحق بپردازد ولی احوط این است که مطلق خمس (حتی سهم سادات) را به فقیه جامع‌الشرائط که حاکم در عصر غیبت است بپردازد او می‌نویسد:

اشکالی نیست در این که فقیه جامع‌الشرائط از طرف امام علیه السلام در حال غیبت در مثل این امور نیابت دارد و همان طور که از بررسی کلمات بزرگان استفاده می‌شود این امور از قطعیات است.»(۲) ما به ذکر همین چند نظرِ فقهایی که فتوای آنان خلاف واقع نقل شده بود اکتفا می‌کنیم و به یک نکته مهم اشاره می‌کنیم و آن اینکه شاید به ندرت پیدا شود کسی که قایل به حلال بودن خمس به نحو

۱- – کشف الغطاء، ص ۳۶۴- ۳۶۳.

۲- – مصباح الفقیه فی الزکاة الخمس، ص ۱۶۱، به صورت تلخیص.

ص: ۱۶۸

مطلق در میان فقهای شیعه باشد.

و شاید بتوان بین نظرات کسانی که قایل به عدم وجوب خمس هستند با کسانی که قایل به وجوب آن هستند جمع کرد که اولی مربوط به مناکح (مسایل زناشویی) و مساکن (منازل مسکونی) و تجارت (سرمایه در حد نیاز برای زندگی) است و دومی مربوط به مازاد موارد ذکر شده است و هرکس به کلمات بزرگان رجوع کند می‌تواند این امر را به خوبی استفاده کند.

امّا فتوای شیخ مفید و شیخ طوسی

نویسنده دو فتوا از مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی ذکر می‌کند و می‌خواهد با ذکر این دو فتوی بگوید که خمس بر شیعیان واجب نیست غافل از اینکه خود همین دو فتوی بر وجوب خمس دلالت دارد و تنها چیزی که در آن مطرح است چگونگی مصرف خمس است ما در اینجا فتاوای این دو عالم بزرگ را درباره‌ی وجوب خمس ذکر می‌کنیم تا معلوم شود آنان نیز خمس را مطلقاً حلال نمی‌دانسته‌اند.

«مرحوم شیخ مفید می‌فرماید: بدان، خداوند تو را تأیید کند که آنچه درباره‌ی حلال بودن خمس آوردیم تنها درباره مناکح (ازدواج و مسایل زناشویی) است و علت آن همان است که در روایات از امامان علیهم السلام آمده است که میلاد شیعیان پاک باشد و درباره بقیه اموال وارد نشده است و روایاتی که درباره وجوب

ص: ۱۶۹

خمس و سختگیری به آن است مربوط به غیر از مناکح است.»(۱) همین طور مرحوم شیخ طوسی در نهایه می‌فرماید: «اما در حال غیبت پس امامان علیهم السلام اجازه داده‌اند به شیعیان در خمس مربوط به آنان در موارد مناکح (زناشویی) و تجارت (سرمایه) و مساکن (محل سکونت) تصرف کننددرباره سایر موارد پس در هیچ صورت حق تصرف در اموال را (بدون پرداخت خمس) ندارند.»(۲)

بنابراین جمع بین روایات حلال بودن خمس بر شیعیان و وجوب پرداخت آن همان است که این دو فقیه بزرگ بر آن تصریح فرموده‌اند و صاحب جواهر نیز بر آن اشاره دارد و می‌توان ادعا کرد که همه فقهای شیعه بر حلیت خمس در بعضی از موارد اتفاق نظر دارند کما این که شاید نتوان فقیهی پیدا کرد که قایل به حلیت خمس به طور کلی باشد.

و نویسنده با حذف قبل و بعد بعضی از فتاوی و آوردن روایات مربوط به حلیت خمس درباره مناکح و تجارت و مسکن خواسته است به خواننده این گونه تلقین کند که حکم به وجوب خمس از فتاوای فقهای شیعه در قرن اخیر است و بدین وسیله زمینه بدبینی را به آنان فراهم کند.

۱- - جواهرالکلام ۱۶/ ۱۴۶.

۲- - همان.

ص: ۱۷۰

ولایت خمس با کیست؟

امّا در زمان غیبت خمس را باید به چه کسی داد و چگونه مصرف کرد، موضوع مورد بحث و اختلافی در میان فقها از صدر اسلام تا کنون بوده است. بعضی از فقها بر این نظر بوده‌اند که خود فرد می‌تواند خمس را اعم از سهم امام علیه السلام و سهم سادات در موارد مشخص در اسلام مصرف کند و به صاحبان خمس بپردازد و بعضی بر این عقیده هستند که چون در عصر غیبت مجتهد جامع الشرایط نائب حضرت صاحب الزمان- ارواحناالهالفداء- است باید آنچه مربوط به آن حضرت (از جمله خمس) است به او ارجاع داده شود یا با اذن او مصرف شود. آری نظراتی چون دفن این اموال امروزه مورد قبول نیست.

باید این نکته از نظر مخفی نماند که همانطور که همه علوم در حال پویایی است و نقاط ضعف و قوت علوم به تدریج معلوم می‌شود و نظرات دانشمندان در هر فن مورد بحث صاحب نظران آن فن قرار می‌گیرد در فقه شیعه نیز این اصل جاری است به خلاف اهل سنت که خود را ملزم می‌دانند نظرات چهار فقیه خود در قرن دوم اسلام «مالك بن انس، محمدبن‌ادریس (شافعی)، احمدبن‌حنبل، نعمان‌بن‌ثابت (ابوحنیفه)» را برای همیشه پیاده کنند و حق رد آنان را ندارند ولی باب اجتهاد در شیعه همواره باز است و نظرات بزرگان مرتب مورد نقد قرار می‌گیرد و چه بسا نظرات قبلی در

ص: ۱۷۱

مراحل بعد پذیرفته نیست. نظیر آن درباره‌ی حکم نجاست آب چاه در گذشته بود که فتوی به نجاست آب چاه می‌دادند و مسایل متعدد و سختی را در کتب فقهی ذکر می‌کردند که از جمله آن در کتاب لمعه مرحوم شهید آمده است ولی امروزه این فتوی دیگر مورد پذیرش نیست و روایات در این باب را حمل بر استحباب می‌کنند و آب چاه را معتصم می‌دانند. این موضوع در همه مسایل فقهی مطرح است فقها امروزه می‌دانند (بلکه هر فردی که از دوران غیبت صغری فاصله بگیرد می‌فهمد) که دفن خمس در خاک تضییع آن است و لذا این فتوی مورد قبول نیست در زمان مثل شیخ طوسی که به دوران غیبت صغری نزدیک بودند و انس به ظهور داشتند این فتوی به ذهن آنان نزدیک بود و این امر را نباید چرخش در فقه دانست. مخی نماند که مرحوم شیخ طوسی و فقهای اخیر مانند مرحوم خویی در سهم سادات اتفاق نظر دارند واختلاف نظر آنها درباره سهم امام علیه السلام است واین‌ها از امور اجتهادی است وکاری به حلال بودن مطلق خمس ندارد.

چیزی که موجب شده است بسیاری از فقها از صدر اسلام تا کنون فتوی بدهند که خمس باید در دست فقیه جامع‌الشرایط باشد مسئله نیابت او از حضرت امام زمان علیه السلام است و ولایت فقیه و نیابت او از حضرت بقیةالله- روحی له الفداء- به نحو اجمال پذیرفته شده همه فقهای شیعه است و هرکس ولایت فقیه و جانشینی او را از امام معصوم علیه السلام پذیرفت تردیدی نیست که در تمام امور به او

ص: ۱۷۲

رجوع می‌کند از جمله مسائل مالی اسلام که خمس و زکات و ...

است و استفاده او از وجوهات شرعی نظیر خمس به مقدار نیاز است و این امری قابل قبول است، زیرا اگر کسی خدمتگذار فردی شد؛ طبیعی است که آن فرد زندگی او را تأمین می‌کند و فقها که زندگی خود را وقف اسلام نموده‌اند حق دارند به مقدار نیاز از وجوهات شرعی استفاده کنند. هرکس با زندگی فقهای بزرگ آشنا باشد می‌داند که آنان چقدر با احتیاط و وسواس برای نیازهای خود از وجوهات استفاده کرده و حتی المقدور از اموال شخصی خود استفاده کرده‌اند و کمترین تصرف را جهت امور شخصی از وجوهات داشته‌اند. بله ممکن است فردی از صفای باطن یک عالم دینی سوء استفاده کند و وجوهات را بیش از آنچه باید، مصرف کند ولی این ربطی به اصل حکم ندارد و برای جلوگیری از همین امور است که سخت‌ترین شرایط را برای مرجع تقلید و ولی فقیه آورده‌اند. و این فتوی به خلاف آنچه نویسنده ابراز می‌دارد که چرخش در قرن اخیر بوده است از صدر اسلام و اوایل دوران غیبت کبری بوده است به عنوان نمونه ابی الصلاح حلبی (۴۴۷- ۳۷۴ ه) در کتاب کافی می‌گوید: «اگر مکلف به خمس خللی وارد کند نافرمانی خدا را کرده است و مستحق لعنت است زیرا ظالم آل محمد صلی الله علیه و آله است ....»(۱)

۱- – الکافی، ص ۱۷۳.

ص: ۱۷۳

گرچه او در صفحه ۱۷۳ می‌نویسد: «و بر کسی که خمس واجب شد لازم است آن را اخراج کند و آن بخشی راکه مربوط به ولی امر علیه السلام است جدا کند و منتظر باشد تا آن را به حضرت برساند و اگر نشد و زمان مرگ او فرا رسید وصیت کند به کسی که به دین و بصیرتش اطمینان دارد تا از طرف او واجب را ادا کند.»

ولی در صفحه ۱۷۲ می‌نویسد: «واجب است بر کسی که خمس و زکات و فطره و انفال واجب است آن را به حاکم اسلامی که منصوب از طرف خداست برساند یا به کسی که از طرف او معین شده است بدهد تا در جایگاهش قرار دهد. پس اگر از یکی از این دو امر معذور بود پس آن را به فقیه مطمئن بدهد. اگر از آن نیز معذور بود خودش متولی آن می‌شود تا آن را برای شیعه نیازمند عادل مصرف کند.»

بنابراین آنچه نویسنده، تحت عنوان تحول در دیدگاه خمس و مراحل پنج‌گانه آن آورده مطلبی بی‌اساس و باطل است؛ زیرا همانطور که ملاحظه می‌شود وی در مرحله‌ی اوّل (یعنی در زمان غیبت صغری و دو قرن بعد از آن) مدعی است به کسی خمس داده نمی‌شد ولی همانطور که ملاحظه شد فتاوای شیخ مفید و شیخ طوسی و ابی‌الصلاح حلبی که در همان قرن اول بعد از غیبت صغری بودند همه قایل به لزوم پرداخت خمس بودند. ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و به مسئله علت خمس می‌پردازیم.

مناسب است که به این نکته اشاره کنیم‌که کتاب مرحوم آیهٔ الله

ص: ۱۷۴

خویی (منهاج الصالحین) است وکتاب فقهی است وکتاب (ضیاءالصالحین) که نویسنده به وی نسبت می‌دهد از محمد صالح جواهرچی است وکتاب زیارت ودعاست وکتاب فتواوفقه نیست. آفرین به این محققِاسلام شناس که به جمع اهل تسنن پیوست بااین شناخت ومعرفت که فرق بین کتاب دعا وفقه نمیگذارد!!

علّت تولّد خمس

نویسنده تحت عنوان فوق به مقوله‌ای اشاره می‌کند به نام سهم مجتهد و می‌گوید: «سهم مجتهد مقوله‌ای است که در عصور بسیار متأخر پدید آمده است ...» تا اینکه می‌گوید: «ملاحظه می‌فرمایید که هیچ نصی درباره خمس کسب و کار وجود ندارد نه کتاب، نه سنت و نه قول امام، بلکه این دیدگاهی است که در عصور بسیار متأخر توسط بعضی از فقهاء پدید آمده است و کاملًا با قرآن و سنت و اقوال ائمه- علیهم السلام- و فتاوای فقهاء و مجتهدین معتبر مخالف است.»

خوانندگان گرامی می‌دانند که هیچ کس تا به حال سخنی از سهم مجتهد به میان نیاورده است آری؛ در نظر کسانی که معتقد به نیابت مجتهد جامع‌الشرائط در عصر غیبت هستند سهم امام و خمس و وجوهات در اختیار و زیر نظر او در موارد مشخص در اسلام مصرف می‌شود و از این جهت به فرض اگر به آن سهم مجتهد گفته شود منعی ندارد همچنین با توجه به مباحث گذشته خوانندگان گرامی به بی‌اساس بودن ادعاهای نویسنده مبنی بر

ص: ۱۷۵

نبودن نصی درباره خمس ... در این بخش مانند سایر موارد پی می‌برند.

اسباب انحراف

نویسنده در اواخر فصل، انحراف انسان را در پول و شهوت می‌داند و با ذکر حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام زاهدان را می‌ستاید. آری؛ اگر پول در اختیار افراد بی‌تقوی و خودکامه باشد فسادآور است ولی اگر در اختیار اسلام‌شناس مهذّب چون شیخ‌انصاری یا مثل مرحوم سیدکاظم یزدی یا امام خمینی- ره- باشد موجب رحمت برای جامعه اسلامی است. زندگی ساده حضرت امام خمینی قدس سره برای کسانی که زندگی او را از نزدیک دیده‌اند مایه‌ی عبرت است. آری کسانی چون معاویه و شیخ‌نشینان خلیج فارس و ... با پول و شهوت به فساد می‌افتند.

آیا این دلسوزی‌ها جز برای این است که مردم از اطراف فقهای شیعه که نگهبانان اسلام هستند پراکنده شوند؟ و مردم از مراجعه به آنان در مسائل مختلف خودداری کنند؟ تا دشمنان اسلام بتوانند ضربه‌های مهلك را بر پیکره جوامع اسلامی وارد کنند؟ زیرا با حضور علمای پاك و مهذّب در میان مردم هرگز دشمنان اسلام نمی‌توانند به اهداف خود برسند. وچیزی که سبب شده احکام نورانی اسلام به خصوص خمس مورد حمله قرارگیرداین است که فقهای شیعه از این طریق از دولتها مستقل بوده و هستند ومیتوانند

ص: ۱۷۶

در مقابل انحرافهابایستند به خلاف علمای اهل سنّت که از زمان خلفا تا کنون وابسته به حکومتها بودند.

قال‌اللّه: «هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا»، «اینان همان کسانی هستند که می‌گویند به کسانی که اطراف رسول خدا هستند انفاق نکنید تا آنان پراکنده شوند ....»(۱) در خاتمه این فصل مناسب است به این مسئله توجه شود که شیعیان خمس را متعلق به امام عصر- عج- می‌دانند و مجتهد جامع‌الشرایط را نماینده‌ی او می‌دانند و لذا به عشق مولای خود از روی رغبت خمس را پرداخت می‌کنند. آنان نه تنها با اتکا به روایات وارده به وجود آن حضرت عقیده دارند بلکه هر روز آثار پربرکت وجودی آن حضرت را لمس می‌کنند. آری اغیار و نامحرمانی که منکر آن حضرت هستند و از لطف او محروم و چشمانشان از دیدن نمایندگانش و شوکت و عظمت دوستداران و ارادتمندانش کور و گوشهایشان از شنیدن حقایق کر است. «صم بکم عمی فهم لا یرجعون»(۲)

تحریف و تصرف در سخنان امام خمینی ره

(علت تولد خمس)

نویسنده در صفحه ۱۲۳ تحت عنوان رأی امام خمینی ره القاب

۱- – سوره منافقون، آیه ۷۱.

۲- – سوره بقره، آیه ۱۸.

ص: ۱۷۷

احترام‌آمیزی را برای مرحوم امام می‌آورد (حال به چه قصد و نیتی؟ خدا می‌داند) و سپس سخنان آن بزرگوار را طبق خواست خود تحریف می‌کند.

در این مورد خوانندگان می‌توانند به ص ۲۲ کتاب ولایت فقیه مرحوم امام خمینی- ره- مراجعه کنند و تحت عنوان احکام مالی، دیدگاه ارزشمند آن بزرگوار را مطالعه کنند. مرحوم امام- ره- در این بخش در صدد اثبات حکومت در اسلام هستند و می‌فرمایند: وجوب خمس و زکات و جزیه و ... که اگر درست طبق شرع اسلام پرداخت شود اموال زیادی خواهد بود فقط برای پرداخت به فقرا و سادات و طلبه نیست و از هزینه‌ی آنان بسیار بیشتر است پس این مبالغ برای چه تشریع شده؟ مسلم است که برای اداره‌ی حکومت اسلامی تشریع شد، عین عبارت حضرت امام چنین است: «معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه قضیه مهمتر اینهاست و منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است.»

اما نویسنده این فرمایش امام را چنین آورده است ایشان فرمودند:

«به نظر بنده حکومت اسلامی عادل به سرمایه‌های گزافی احتیاج ندارد که به کارهای پیش پا افتاده و مصالح شخصی مصرف کند.»

شما خوب دقت کنید و قضاوت کنید که امام چگونه خمس و زکات را برای مصرف حکومت عادل و تشکیل حکومت واجب می‌داند و تشریع آن را دلیل بر برنامه مالی حکومت اسلامی

ص: ۱۷۸

می‌دانـد ولی ایشان می‌خواهـد اسـتفاده کنـد که امام می‌فرمایند حکومت نیاز به خمس و زکات ندارد تا برای کارهای پیش پاافتاده (نظیر مخارج سادات) مصـرف شود!! و آنگاه می‌خواهـد اینطور نتیجه‌گیری کنـد که خمس و زکات را علما برای بهره‌بری شخصـی خود واجب کرده و از مردم می‌گیرند تا در مسیر هوا و هوس خویش مصرف کنند!!

ص: ۱۷۹

ص: ۱۸۰

ص: ۱۸۱

فصل پنجم‌بازی با کتابهای آسمانی

اشاره

نویسنده در اوّل این فصل متذکر می‌شود که «شک نیست که پس از صحائف آسمانی و سه کتاب معروف که همگی منسوخ هستند قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام حضرت محمد- صلی الله علیه و آله- نازل شده است و سپس ابراز می‌دارد که طی مطالعاتی که داشته‌ام پی برده‌ام که فقها و روحانیون ما از کتابهایی سخن می‌گویند که گویا علاوه بر قرآن، بر پیامبر بزرگوارمان- صلی الله علیه و آله- نازل شده، ایشان و این کتابها را به طور اختصاصی در اختیار امیرالمؤمنین- علیه السلام- گذاشته است» و با علامت تعجب و جمله «ملاحظه فرمائید:» هشت روایت را به صورت بریده می‌آورد و نام کتابهای الجامعه، صحیفهٔ الناموس، صحیفهٔ العبیطهٔ، صحیفهٔ ذوابهٔالسیف، صحیفه علی علیه السلام، الجفر، مصحف فاطمه، تورات و انجیل و زبور را می‌آورد.

دراینجا چند سؤال مطرح است؛

۱) آیا این نامها به گونه‌ای که نویسنده مطرح کرده است در روایات آمده است؟

۲) مقصود از این کتابها چیست؟ آیا این کتابها آسمانی هستند؟ و اگر آسمانی است چگونه مطالب و معارف آن در قرآن نیامده است؟

۳) چرا حقایق این کتابها در اختیار امت قرار داده نشده است؟

ص: ۱۸۲

پاسخ سؤال اول

گرچه بعضـی از نامهای مذکور در روایات آمده است نظیر جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ولی نامهای چون صحیفه‌ی ناموس نامهای از پیش خود در آورده نویسنده است او چنین عنوانی را اول ذکر می کند، و بعد روایتی می‌آورد بدون اینکه حتی یک کلمه مربوط به آن در روایت دیـده شود، مثلًا بعـد از شـماره‌ی ۲ (صـحیفه ناموس) می‌نویسـد: «از حضـرت رضا علیه السـلام در حدیث علامات امام آمـده است که فرمودند: در نزد امام صـحیفه‌ای خواهد بود که در آن نام تمام شیعیان تا روز قیامت درج خواهد بود و صحیفه دیگری که در آن نام تمام دشـمنانشان تا روز قیامت درج خواهـد بود»- بعـد از آن، از بودن چنین صـحیفه‌ای که بتواند این همه نام را در خود جای دهد تعجب می کند و می گوید:

«به نظر شـما همه کامپیوترها و عقل‌های الکترونیکی دنیا می‌توانند این عدد خیالی را بشـمارند و در خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواسـتند ثابت کنند آن فقط در اختیار پیامبران قرار می گیرد آن هم در اشیای ملموس نه چیزهای غیبی؟ این که چه لزومی بوده که دروغ به این گنـده‌ای از زبان ائمه و اهل بیت علیهم السـلام گفته شود ما که سـر درنیاوردیم!» و بعد آرزو می کند که این مطالب به دست دشمنان اسلام نیفتد تا موجب تمسخر اسلام و مسلمین شود.

خواندگان گرامی؛ ملاحظه می کنید که اولًا؛ نامی از صحیفه‌ی ناموس در حدیث نیامده است. و ثانیاً حضرت نفرموده است که

ص: ۱۸۳

این کتاب آسمانی است و بر پیامبر نازل شده است.

ثالثاً؛ جمع‌آوری اطلاعات زیاد در یک مجموعه به خصوص با امکانات امروزی مثل کامپیوتر و هارد و سی‌دی که نویسنده به بخشی از آنها اشاره می‌کند امری کاملًا طبیعی است اگر مجموعه اسامی پیروان اهل‌بیت علیهم السلام مثلًا چند میلیارد باشد ممکن است تمام آن اسامی را در یک سی‌دی جای داد. کسانی که کمترین اطلاع از وسایل جدید داشته باشند به بی‌اطلاعی نویسنده درباره‌ی این امور اعتراف خواهند کرد.

رابعاً؛ آیا وقتی بشر عادی بتواند چنین اطلاعاتی را در یک شیءِ ملموس جای دهد آیا جای دادن آن توسط حجت خدا کاری غیرمعقول خواهد بود؟ و اگر این کار از افراد معمولی و عادی قابل قبول باشد از خاندان اهل‌بیت علیهم السلام غیر قابل قبول خواهد بود؟!

خامساً؛ خداوند در سوره مطففین دو کتاب معرفی می‌کند: یکی کتاب «فجار» و دیگری کتاب «ابرار» که در آن دو حقایق بی‌شماری جای داده می‌شود مضافاً بر آن که آن دو کتاب غیرملموس است.

اهل سنت خود روایت کرده‌اندکه پیامبر صلی الله علیه و آله دو کتاب بیرون آورد که اسمهای تمام اهل بهشت وجهنم در آن ذکرشده بود(۱) مسلّم اسمهای تمام اهل بهشت بیش از اسمهای شیعیان است چطور است که امثال نویسنده آن دو کتاب را می‌پذیرند وتعجب نمی‌کنند

---

۱ -/ سنن ترمذی ۴/ ۴۴۹ ومسند احمد ۲/ ۱۶۷

ص: ۱۸۴

ودروغ نمی‌پندارندولی چیزی را که نزد اهل بیت علیه السلام درباره اسامی پیروان خویش است را به باد تمسخرمی گیرند؟؟!!

آیااین نشانه محبت نویسنده به خاندان رسالت علیه السلام است مضافاًبر

این که‌این دوکتاب الان کجاست؟ آیا نمی‌تواند درنزد اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه و آله باشد واسمهای پیروان ودشمنانشان درآن دو کتاب باشد. سادساً؛ خدا کند که دشمنان اسلام کتاب مورد بحث را نبینند تا گمان کنند که او از علمای اسلام است و فکر کنند علمای مسلمانان این‌قدر کم‌اطّلاع و غیرمنطقی هستند.

حدیث ۵ نیز وضعیتی شبیه حدیث دو دارد که هیچ اشاره‌ای در آن به نام صحیفه‌ی علی علیه السلام نیست (البته سخن‌سرایی‌هایی که بعد از حدیث دو نویسنده داشته دیگر در اینجا نیست.)

پاسخ سؤال دوم

در پاسخ به این پرسش که مقصود از صحیفه جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و ... چیست؟ باید گفت: مقصود این است که امامان از اهل‌بیت علیهم السلام دارای علوم مختلف هستند و تنها اطلاعات آنان مثل بقیه مردم به ظاهر قرآن باز نمی گردد، بلکه آنان عالمترین مردم هستند و آنان به تعبیر امام هادی- علیه السلام- در زیارت جامعه معدن علم و اهل خانه وحی هستند و به صراحت قرآن و

ص: ۱۸۵

اتفاق مفسـران تمام علم کتاب در نزد علی علیه السلام است.(۱) امام علی علیه السـلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیمـاریش هزار در علم را به صـورت راز به من آمـوخت که از هر در آن هزار درب دیگر از علوم بـاز می‌شود.»(۲) و به نقل متواتر شیعه و سنی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من شهر علم هستم و تو دروازه آن هرکس خواهان ورود به شهر و حکمت باشـد باید از در آن وارد شود.» ابن عباس می‌گوید: «ما بیان می‌کردیم که رسول خدا صـلی الله علیه و سـلم ۷۰ عهد (وآموزش) با علی داشت وآن عهـد (وآموزش) را با غیر او نداشت.(۳) حتّی ابوهریره که حـدود سه سل از عمرش را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله سپری کرده ادعـا می‌کنـد که دو گنجینه ودریای معارف از آن حضـرت آموخته اسـت(۴) شما می‌توانیددر باره امیر مؤمنان علیه السـلام ومعارف بلندی که در ظرف ۲۳ سال‌از پیامبر صـلی الله علیه و آله آموخته است، قضاوت کنید، به خصوص که آن حضـرت می‌فرمود: «من هر گاه از رسول خـدا می‌پرسـیدم آن حضـرت به من پاسخ می‌داد وبه من می‌آموخت وچون ساکت می‌شدم او شروع می‌کرد.(۵)

بنابراین علوم امیرمؤمنان و امامان از نسل او علیهم السلام با دیگران قابل

۱- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روائی در ذیل آیه آخر سوره رعد.

۲- - بحارالانوار ۲۶/ ۶۵.

۳- -/ الطبقات الکبری ۲/ ۳۳۸

۴- -/ صحیح بخاری ۱/ ۶۴

۵- -/ سنن الترمذی ۵/ ۶۴۰ الطبقات الکبری ۲/ ۳۳۸

ص: ۱۸۶

قیاس نیست و همچنان که دانش و اطلاعات یک فردی می‌تواند به صورت سخنرانی، فیلم، کتاب، نمایشنامه، سی دی رایانه‌ای جلوگر شود. علومی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده می‌تواند به صورتهای مختلف از جمله به صورت کتابهایی چون جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام وجفر جلوه گر شود واز طریق آنها امامان علیهم السلام حقایق را بدانند و درزمان مناسب از آنها استفاده کنند.

بنابراین می‌تواند بخشی از آنچه در نزد آنان است کتب آسمانی باشد. البته نه کتاب آسمانی جدید بلکه کتابهای آسمانی پیامبران پیشین، همانطور که در روایات است و نویسنده نیز در شماره ۸ ذکر می‌کند و مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی را دارد تحت عنوان (در نزد ائمه علیهم السلام تمام کتابهایی است که از طرف خدا نازل شده است و آنان تمام کتابها را می‌دانند با اینکه به زبانهای مختلف نازل شده است) بنابراین علم کتابهای آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم علیه السلام در نزد آنان است. حال داشتن این علوم چه منافاتی با قرآن دارد؟ و آیا دارا بودن این علوم نشانه کمال است یا نقص و عیب؟ که نویسنده این گونه با روایات برخورد کرده است؟!

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به جز یاددادن معارف قرآنی به مردم، هزاران حکمت و پند و اندرز و داستان و حکایت و احکام را برای مردم بیان فرمود. حال اگر آنها را برای امیرمؤمنان علیه السلام فرموده باشد و آن حضرت با تیزبینی آنها را گرفته و ثبت کرده باشد و بعداً به عنوان یک گنجینه پر بها در اختیار امامان علیهم السلام از نسل خود

ص: ۱۸۷

گذاشته باشد ایرادی دارد؟ چه کسی گفته است مطالب آن کتابها آسمانی است؟ که نویسنده فصلی را اختصاص می‌دهد به این موضوع، تحت عنوان (بازی با کتابهای آسمانی)؟!!

آری؛ در مجموع آنچه در اختیار اهل‌بیت علیهم السلام است و سخن از وحی در آن آمده است مصحف فاطمه علیها السلام است حمادبن‌عثمان در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «... چون خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد به خاطر وفات آن حضرت غم فراوانی که از حجم آن جز خدا با خبر نبود بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد خداوند به سوی او ملکی را فرستاد تا او را تسلّی دهد و با او سخن بگوید، حضرت فاطمه علیها السلام موضوع را با امیرمؤمنان علیه السلام در میان گذاشت حضرت فرمود: وقتی حضور ملک را احساس کردی و کلام او را شنیدی به من بگو. حضرت فاطمه علیها السلام به آن حضرت خبر داد. امیرمؤمنان علیه السلام تمام آن‌چه را که (حضرت فاطمه علیها السلام از ملک) می‌شنید (و برایش نقل می کرد) می‌نوشت تاازآن، مصحفی درست شد. بعد امام‌صادق علیه السلام فرمود: در آن چیزی از حلال و حرام نیست ولی در آن علم وقایع است ....(۱)بنابراین حدیث و احادیث دیگر مصحف فاطمه علیها السلام سخنان ملک است که حضرت زهرا علیها السلام برای علی علیه السلام بیان کرده است

۱- – اصول کافی ۱/ ۲۴۰.

ص: ۱۸۸

و این نیز نه تنها با آیات قرآنی منافاتی ندارد بلکه خود قرآن تأیید کننده آن است. خداوند در سوره آل عمران و در سوره مریم تصریح می کند که ملائکه بر حضرت مریم علیها السلام فرود آمدند و با آن حضرت مکالمه داشتند و قرآن آن را نقل کرده است. اگر امیرمؤمنان علیه السلام همان کاری را که خداوند در قرآن انجام داده است انجام دهد و سخنان فرشته را نقل کند ایرادی دارد؟!

ممکن‌است این سؤال مطرح شودکه‌اولًا وحی‌اختصاص به پیامبران علیهم السلام داردو ثانیاًباارتحال پیامبراسلام صلی الله علیه و آله وحی‌قطع شده‌است دیگر نزول فرشته به نزد حضرت زهرا علیها السلام به چه معناست؟

پاسخ این سؤال این است که اولًا وحی مختص به پیامبران علیهم السلام تشریعی است که قطع شده است و امّاسایر اقسام وحی برای دیگران نیز ممکن است نظیر آنچه درباره حضرت مریم علیها السلام و مادر حضرت موسی علیه السلام است وجود دارد خداوند درباره مادر حضرت موسی علیه السلام تصریح دارد که ما به او وحی کردیم می‌فرماید: «و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه ...، و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده ....»(۱) در نتیجه آن وحی، که با ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه منقطع شد وحی تشریعی است نه وحی به معنای الهام و انس انسان با مجردات و فرشتگان الهی، و گفتگوی حضرت زهرا علیها السلام نیز از این قبیل است و

۱- – سوره قصص، آیه ۷.

ص: ۱۸۹

حضرت زهرا علیها السلام از مادرموسی و مادرعیسی علیهم السلام کمتر نیست.

وخود اهل سنت ذکر کرده‌اند که ملائکه بر بعضی از صحابه سلام می‌کردندوباآنان مصافحه‌کرده وصحابه باچشم آنان را می‌دیدند(۱) پاسخ سؤال سوم

این سؤال را نویسنده چندین مرتبه مطرح می‌کند از جمله بعد از حدیث شماره‌ی ۱ و ۴ و ۷ مبنی بر اینکه چرا این مطالب و این کتابها و مصحفها از امت پنهان مانده است حتی نویسنده بعد از روایت مصحف فاطمه- علیها السلام- می‌نویسد «مگر نه این است که خداوند پیامبرش- صلی الله علیه و آله- را دستور می‌دهد که آنچه مأمور تبلیغ آن شده برساند وگرنه رسالت او را ابلاغ نکرده است» و بعد از آوردن آیه بلاغ «یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیک من ربک»(۲)، می‌گوید: «پس چگونه پیامبر- صلی الله علیه و آله- این قرآن را از امت پنهان میدارد و حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چگونه آن را از شیعیانشان پنهان داشتند؟!»

پاسخ سؤال این است که: اولّا؛ نویسنده، صحیفه را از روی عمد یا کم اطلاعی، کتاب آسمانی به حساب آورده است وحتّی نام قرآن را بر آن نهاده است؛ نظیر شماره‌ی ۳، ۴ و ۵ در حالی که هر فردی می‌داند صحیفه به معنای نامه است همانطور که از شماره‌ی ۴ و ۵ به خوبی استفاده می‌شود گذشته از این که سند بعضی از روایات

۱- -/ صحیح مسلم ۲/ ۸۸۹ و تهذیب‌التهذیب ۸/ ۱۱۲ و مسنداحمد ۴/ ۴۲۷

۲- - سوره مائده، آیه ۶۷.

ص: ۱۹۰

مثل حدیث شماره ۳ حدود ۵ راوی آن یا ضعیف هستند، یاناشناخته ونویسنده دربارهاش این قدر قلمزنی کرده است. همچنین‌حدیث ۴ وضعیت مشابهی داردزیرادر سندش علی بن حمزه واقفی وقاسم بن محمد جوهری هستندواین دونفر اطمینان رجال شناسان نیستند. بنابراین، این دو حدیث از نظر سند قابل احتجاج نیستند. آری در منابع اهل سنت نیز وارد شده که به شمشیر علی علیه السلام صحیفهای بود ازآن جمله بخاری چندین روایت دراین باره نقل کرده است. به یک نمونه توجه فرمایید:

ابراهیم تیمی از پدرش روایت می‌کندکه علی (رضی الله عنه) بر منبری از آجر سخنرانی می‌کرد وبا آن حضرت شمشیری بود که صحیفه ای برآن آویخته بودپس فرمود: «به خدا سوگند نزد ما از نوشتنیها که خواندنی باشد چیزی نیست مگر کتاب خدا (قرآن) وآنچه در این صحیفه است پس آن راگشود ...»(۱) بنابراین اگر بناست که نویسنده اشکال بگیرد بایدبه سنییان که این کتابها را دارنداشکال بگیردوبه فرض صحت این روایات‌این امرطبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام یا دیگران نامه‌های متعددی داده باشند امروزه نیز در میان بزرگان این امور مرسوم است نظیر نامه‌هایی که حضرت امام خمینی- ره- و سایر عرفا به فرزندان و بستگان و شاگردان خود نوشته‌اند.

۱- -/ صحیح‌بخاری ۴/ ۲۲۷۸ و صحیح‌مسلم ۲/ ۹۹۵ و مسنداحمد ۱/ ۱۱۹-/ ۱۱۸

ص: ۱۹۱

ثانیاً؛ بعضی دیگر از اصحاب نیز بودند که علوم خود را به دیگران یاد نمی‌دادند. چرانویسنده به‌آنان اشکال نمی‌گیرد؟! یک نمونه: بخاری درصحیح خود ازابوهریره روایت می‌کند که گفت: «من از رسول‌خدا (صلی الله علیه وسلم) دو گنجینه علم حفظ کردم یکی را منتشر کردم واگردیگری را منتشرکنم این نفس قطع میشود.»(۱) آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده در این باره بحثی دارد وحدیث ابو هریره را به تفصیل بسط داده است

طبرانی نیز از حذیفه نقل می‌کندکه تمام آنچه را می‌داند نمی‌گوید.(۲) ثالثاً؛ بسیاری از امور فرعی بستگی به نظر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که به عنوان نمونه چه امری را به عموم و چه امری را به افراد خاص بفرمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ است ولی بعضی از امور را باید به همه‌ی مردم ابلاغ کند و بعضی را به بعضی از افراد خاص و مأموریت ندارد آن را به همه مردم بفرماید، نمونه آن رازی بود که به بعضی از همسرانش فرمود و آنان نتوانستند رازدار خوبی برای آن حضرت باشند و رازش را فاش کردند و سوره تحریم در این رابطه نازل شد و چه بسا آنچه به علی علیه السلام می‌فرموده است از قبیل همان اسراری است که مأمور ابلاغ به آن حضرت بوده است و

۱- -/ صحیح بخاری ۱/ ۶۴

۲- -/ المعجم‌الکبیر ۳/ ۱۸۰

ص: ۱۹۲

علی علیه السلام بر خلاف همسران آن حضرت رازدار خوبی بوده و آن را تنها به اهلش منتقل نموده است.

و رابعاً؛ آیه بلاغ مربوط به امری است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به خاطر جوّ حاکم بر جامعه، از ابلاغ پیام الهی نگران بود و می‌ترسید زمینه پذیرش در مردم نباشد و مردم از دین باز گردند و آن معرفی امام علی علیه السلام به رهبری امت اسلامی بعد از خویش بود و خداونـد به آن حضـرت فرمود که اگر آن را ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکرده‌ای بـدین معنا که رهبری بعـد از پیامبر صلی الله علیه و آله به انـدازه‌ی خود رسالت اهمیت دارد و چیزی که می‌توانـد ضـامن رسالت و حفـظ بقـای آن باشد رهبری امام امیرمؤمنان علیه السلام است بنابراین آیه ربطی به مسایل فرعی ندارد.

خامساً؛ محروم بودن مردم از این علوم و معارف به خاطر بی‌توجهی به دستورهای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و کنارزدن اهل بیت علیهم السلام است. حـدیث زیر از امیرمؤمنـان علی علیه السلام پاسـخ مناسبی برای رفع این شـبهه است و برای ما علت محروم بودن مردم را از آن معارف بلنـد بیان می‌کنـد. آن حضـرت می‌فرماید: «ای طلحه هر آیه‌ای را که خداوند بر محمد صـلی الله علیه و سلم نـازل کرده است در نزد من با املای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و خط من است و تأویل هر آیه‌ای که بر محمـد صـلی الله علیه و آله نازل کرده است و هر حلال و حرام و حـد و حکمی که امت تا قیامت به آن احتیاج دارنـد با املای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و با خط من در نزد من موجود است حتی (حکم) خراش (در نزد من

ص: ۱۹۳

است) طلحه گفت: هر چیز کوچک و بزرگ و خاص و عام و آن‌چه بوده آنچه تا روز قیامت خواهد بود در نزد شما به صورت مکتوب و ثبت شده هست؟ فرمود: آری و غیر آن (نیز در نزد من است) رسول خدا صلی الله علیه و سلم به صورت راز در بیماریش ۱۰۰۰ باب علم را به من آموخت که از هر باب ۱۰۰۰ باب دیگر باز می‌شود و اگر امت بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و سلم از من پیروی می‌کردند و مطیع من بودند (نعمتها از آسمان و زمین بر آنان وارد می‌شد) و آنان از بالای سر و از زیر پایشان از نعمتهای الهی بهره‌مند می‌شدند.»(۱)

سادساً؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از حقایق را در اختیار مردم قرار داد ولی به دستور عمربن‌خطاب تمام احادیث را آتش زدند چون بعضی از افراد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث را ثبت می‌کردند بخاری از ابوهریره نقل می‌کند که گفت: «هیچ یک از یاران پیامبر (ص) بیش از من از او حدیث روایت نکرده است به جز عبدالله بن‌عمر، زیرا او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.»(۲)

بنابراین خلیفه دوم نگذاشت مطالب رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت مکتوب به مردم برسد ولی علی علیه السلام آن را ثبت و حفظ کرد و از طریق اهل‌بیت علیهم السلام در مورد نیاز در اختیار مردم قرار می‌دادند.

۱- - بحارالانوار ۲۶/ ۶۵.

۲- - صحیح بخاری ۱/ ۱۰۳ باب کتابهٔ‌العلم

ص: ۱۹۴

سؤال دیگر

نویسنده در ص ۱۳۹ در ذیل عنوان «یک سؤال بی‌جواب» سؤال فوق را مطرح می‌کنـد و جوابی از بعضـی از فقها ذکر می‌کند مبنی بر ترس از اینکه از طرف دشـمن به آنها آسـیبی وارد شود لـذا آن را مخفی داشـته‌اند بعد می‌نویسد: «چه بهانه پوچی! آیا شخصـیت مؤمن و قهرمانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام شیر بنی هاشم ... نتواند از کتب آسمانی دفاع کند؟!» ... سپس می‌نویسد: «سؤال مهم دیگری که مطرح می‌شود این است که حضـرت امیر و دیگر ائمه علیهم السـلام چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشـته‌اند که آنهـا را دست به دست کننـد و مخفیـانه بخواننـد؟! وقتی مـا مـدعی هستیم که قرآن را به طور کامـل و چنان که نازل شـده است جز حضرت امیر و ائمه علیهم السلام هیچ کس حفظ و جمع‌آوری نکرده پس آنها چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته‌اند؟! آن هم کتبی که بـا آمـدن قرآن منسوخ شـده است؟!» و در آخر، تعـدّد کتابهـای مقـدس را ویژگی یهود و نصاری معرفی می‌کنـد و او اعتراف می‌کند که این گونه دسیسه‌ها و توطئه‌ها دستاورد دشمنان قسم خورده اسلام است.

امّا اولًا؛ انتساب به معتقد بودن شـیعه به کتب آسـمانی مختلف در اسـلام یک تهمت بی‌اساس است و نویسـنده یک دلیل هم در این مـورد ذکر نکرده و روایـات همـان طـور که گـذشت اشـاره به علـوم ائمه علیهم السـلام دارد که در عنـاوینی چـون جـامعه و جفر و مصحف فاطمه

ص: ۱۹۵

علیها السلام آمده است و شیعیان به یک کتاب آسمانی عقیده دارند و آن قرآن است و در روایات نیز چیزی جز این دیده نمی‌شود.
ثانیاً؛ این که چرا علی علیه السلام از قدرت خود استفاده نکرد و با زور این علوم را وارد جامعه نکرد و با دیگران درگیر نشد بعضی از پاسخ‌ها تحت عنوان چهارم (توهین به‌ام کلثوم) داده شد به آنجا رجوع شود.
ثالثاً؛ این که چه احتیاجی ائمه علیهم السلام به تورات و انجیل و ...
داشتند این است که آنان چون به عنوان جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجت خدا بر تمام مردم هستند باید اطلاعات کامل نسبت به تمام کتابهای آسمانی داشته باشند تا بر مردم سایر شریعتها نیز بتوانند اتمام حجت کنند. ضمن این که خودِ علم به کتابهای مختلف، کمال به حساب می‌آید اگرچه انسان به آن نیازی نداشته باشد. ضمن این که امامان علیهم السلام در مناظرات خویش با اهل کتاب از آن استفاده می‌کردند؛ نمونه‌ی آن مناظرات امام رضا علیه السلام با اهل کتاب است که حضرت از متن عهدین با آنان محاجّه میکند. گذشته از آن که قرآن یک کتاب مناجات نیست گرچه آیاتی در این باره نیز دارد ولی بخشی از مناجاتهای پیامبران پیشین مثل حضرت داوود در زبور آمده است حال چه اشکالی دارد مناجات یکی از پیامبران علیهم السلام رایکی از امامان علیهم السلام بخواند و با آن با خدا مناجات کند؟ بهجاست در اینجا متذکر شویم که در منابع اهل تسنن آمده که افرادی چون عبدالله بن عمرو عاص در جنگ یرموک دو بار شتر از

ص: ۱۹۶

کتب اهـل کتـاب (یهودونصـاری) رابه دست آورد و در آن دقت می‌کردوآنهـا را برای مردم نقـل میکرد ودر آن امور شـگفت آور می‌دید.(۱) خوب است نویسـنده از پسـر عمروعـاص بپرسـدباوجود قرآن چه نیـازی به کتابهای یهود و نصاری دارد؟! آیا بخشـی از اسرائیلیات رایج در میان اهل سنت همان مطالب نقل شده توسط پسر عمروعاص نمی‌تواندباشد؟؟

رابعاً؛ آیا برادران اهل تسنن صحاح ستّه خود را محترم و مقدّس نمی‌شمارند و آیا در میان آنان این کتابهای مقدّس و محترم، متعدد نیست؟ خیلی از افراد هسـتند که عیبهایی که خود دارند برای این که مخفی بماند آن را به دیگران نسبت می‌دهند مشـهور است که شخصـی دزدی می‌کرد برای این که نزد دیگران مخفی بماند خودش جلو فریاد می‌زد دزد را بگیرید تا کسـی به او مشکوک نشود. آیا ویژگیهای یهود و نصاری در نویسنده مشهود نیست؟

نکته:

نویسنده بعد از حدیث ۶ درباره‌ی جفر تحت عنوان «انتقام از اهل بیت!» مطلبی را از مرحوم آیهٔالله خویی ره نقل می‌کند مبنی بر این که جفر سـرخ را امام زمان (عـج) باز خواهـد کرد «و خون عامه اهل سـنت را خواهند ریخت ... و از دو صـنم قریش و دخترانشان و (عثمان) و

۱- -/ تفسیرالقرآن العظیم ۱/ ۴ و تذکرهٔالحافظ ۱/ ۴۲ و فتح‌الباری ۱/ ۱۶۷

ص: ۱۹۷

بنی‌امیه و بنی‌عباس انتقام خواهند گرفت و قبرهایشان را یکی یکی نبش خواهند فرمود» و به دنبال آن شیوه خود را که همان هیاهو است تعقیب می‌کند.

لکن‌بایداز نویسنده پرسید که انتقام از اهل‌بیت علیهم السلام را از کجا به دست آورد، زیرا او یک اشاره‌ای به اهل سنت دارد و اشاره‌ای نیز به ابوبکر و عمر و حفصه و عایشه و عثمان و بنی‌امیه و بنی‌عباس.

حال کدامیک از اینها اهل‌بیت علیهم السلام هستند؟ اهل سنت؟ یا ابوبکر و عمر و عثمان و حفصه و عایشه و بنی‌امیه و بنی‌عباس؟!

به نظر می‌رسد او که عنوان دفاع از اهل‌بیت را برای کتاب خود برگزیده است دفاع از اهل‌بیت مورد نظر خودش بوده است نه اهل‌بیت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا در این جا سخن از اهل‌بیت که می‌آورد اشاره به اهل سنت و خلفای سه‌گانه و حفصه و عایشه (دو همسر پیامبر که در مذمتشان سوره تحریم نازل شد) و بنی‌امیه (که در قرآن به شجره ملعونه معرفی شده‌اند) و بنی‌عباس (که قاتلان و غاصبان حقوق اهل‌بیت بودند) می‌کند.

گذشته از این، عمده مطالب مستند ایشان تحریف شده و خلاف واقع است چه رسد به مطالب بی‌دلیل و بی‌سندی که او به صورت شفاهی از یک مرجع بزرگ شیعه نقل می‌کند. ما چگونه سخن او را در نسبتی که به آیت‌الله خویی- ره- می‌دهد باور کنیم؟!

ص: ۱۹۸

بحث تحریف قرآن

گرچه نویسنده با نقل سخن ۳ تن از محـدثان و یک روایت از امام باقر علیه السـلام سـعی دارد که به خواننده این گونه القا کند که شیعیان و بزرگانشان معتقد به تحریف قرآن هستند لکن باید به دو مطلب توجه داشت؛

مطلب اوّل: تمام بزرگان شیعه بدون استثنا معتقد به آسمانی بودن قرآن حاضر هستند.

ولی در میان دو فرقه سـنی و شـیعه کسانی هسـتند که قابل به تحریف قرآن به معنای کم بودن آیات موجود از تمام آنچه نازل شده است می‌باشـند. ولی مشـهور نزدیک به اتفاق در میان بزرگان شیعه قایل هستند که قرآن بدون هیچ کم و کاستی به دست ما رسیده است و دلیل‌های محکمی در این مورد ارائه نموده‌اند و حتی کتابهایی در این موضوع نوشته‌اند از جمله آن ادله؛

۱- «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»(۱)

۲- علی علیه السلام که خود از کاتبان وحی بود مردم را به همین قرآن دعوت فرموده است از جمله در خطبه‌های ۱۷۶ و ۱۹۸.

۳- دانشـمندان شـیعه اتفاق نظر دارند که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». واگر کتاب خدا تحریف شده

۱- - سوره حجر، آیه ۹

ص: ۱۹۹

بود تمسّک به آن معنا نداشت.

۴- دانشمندان شیعه همه نقل کردند که معیار تشخیص روایات صحیح از باطل عرضه کردن آنها به قرآن است و امام صادق علیه السلام فرمود: «هرسخنی که با قرآن سازگار نباشد بیهوده و باطل است.»(۱) واگر قرآن محرّف بود نمی‌توانست معیار باشد.

۵- اعتراف بزرگان شیعه مبنی بر این که قرآن هرگز دچار دگرگونی نشده و نخواهد شد.(۲) بنابراین جمهور مسلمانان اعم از شیعه و سنی برآنند که این کتاب آسمانی درست همان قرآنی است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است.

مطلب دوم؛ بـا بیان موارد فوق بی‌پایگی نسبت ناروای تحریف قرآن به شیعه به ثبوت رسید و اگر نقل روایات و اقوال ضعیفی در شیعه موجب این اتهام گردیده است نقل این اقوال و روایات به گروه اندکی از شیعه اختصاص ندارد بلکه جمعی ازمحدثان و مفسران اهل سنت نیز این گونه اقوال و روایات را دارند بنابراین باید تحریف قرآن را به آنان نسبت داد. ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم؛

۱- قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انباری و او نیز از ابیّ بن کعب

۱- - اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب الاخذ بالسنهٔ، روایت ۴.

۲- - رجوع کنید به کتاب شیع پاسخ می‌دهد، ص ۷۵- ۸۴. وسلامهٔالقرآن من التحریف-/ در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیّه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است.

ص: ۲۰۰

روایت می‌کنـد که «سوره احزاب (که ۷۳ آیه دارد) در زمان پیامبر به انـدازه سوره بقره (که ۲۸۶ آیـه دارد) و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته است.»(۱) (هم‌اکنون هیـچ اثری از چنین آیه‌ای در سوره احزاب نیست!! و از مقـدار آیات ۲۸۶ آیه تنها ۷۳ آیه در این سوره دیده می‌شود!!)

۲- همچنین وی ازعـایشه نقـل می‌کنـد که‌گفته‌است: «سوره احزاب در زمان پیامبر ۲۰۰ آیه داشت پس چون مصـحف نوشـته شد به بیش از آنچه که الآـن موجود است دست نیافتنـد.»(۲) (ملاـحظه می‌فرماییـد که بنابراین نقل عالم سـنی عایشه قایل به تحریف قرآن است.)

۳- صاحب کتاب «الاتقان» نقل می‌کند که عدد سوره‌های مصحف «ابیّ» ۱۱۶ سوره بوده است زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است.(۳) (ولی همه می‌دانیم قرآن کریم فقط ۱۱۴ سوره دارد و از این دو سوره در آن اثری نیست.)

۴- مسـلم در صـحیح خود از ابوموسـی اشـعری نقـل می‌کنـد که‌در جمع یک گروه ۳۰۰ نفری دربـاره قرآن گفت: «ای خوبـانِ‌اهل بصـره، قاریـان؛ قرآن را بخوانیدوگـذشت زمان موجب قساوت قلب شـما نشود ما در زمان پیامبر سوره‌ای می‌خوانـدیم که به انـدازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده‌ام و آن این آیه است:

«لوان لابن‌آدم وادیان من‌الذهب لابتغی الیهما ثالثا ولوانّ له ثالثاً لا بتغی

۱- - تفسیر قرطبی ۱۴/ ۱۱۳ ابتدای تفسیر سوره احزاب. و الدرالمنثور ۵/ ۱۸۰

۲- - همان

۳- - الاتقان ۱/ ۶۷.

ص: ۲۰۱

الیها رابعاً و لایملأ جوف ابن‌آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب!»(۱) (در حالی که چنین آیه‌ای در قرآن یافت نمی‌شود و اصولًا با بلاغت قرآن سازگار نیست.)

۵- جلال‌الـدین سیوطی از عمربن‌خطـاب روایت می‌کنـد که «سـوره احزاب به انـدازه سـوره بقره بـوده و در آن نیز آیه رجم وجود داشته است.»(۲) (این روایت نیز به روشنی دلالت دارد که عمربن‌خطاب قایل به تحریف قرآن است.)

بنابراین اگر گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی روایات و اقوال ضعیف و سست بنیانی را در مورد «تحریف در قرآن» آن هم «کم شدن آیات» نقل کرده‌اند این اقوال و روایات ضـعیف از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان شیعی و سنی پذیرفته نشده است و حتّی آن گروهِ اندک نیز که قایل به تحریف هستند اتفاق نظر در قرآنی بودن تمام آیات موجود دارند گذشته از این که نص آیات و روایات صـحیح و متواتر اسـلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از صحابه و اتفاق مسلمانان جهان بر این است که هیچ گونه تحریف و تغییر و فزونی و کاستی در قرآن مجید راه نداشته و ندارد. و این که نویسـنده تحریف قرآن را به شـیعه نسـبت می‌دهد آیا دلیل بر حقد و کینه او به شیعه نیست؟! همانطور که از توهین و تحریف و تحقیرهای دیگرش این حقیقت به دست می‌آید؟!

۱- صحیح مسلم ۲/ ۷۲۶

۲- - درالمنثور ۵/ ۱۸۰، ابتدای تفسیر سوره احزاب.

ص: ۲۰۲

لازم به ذکراست که کتاب محدث نوری در باره تحریف قرآن حدود ۳۷۰ صفحه است نه یک کتاب ضخیم؛ و مشتمل بر روایات شیعی وسنّی است و بسیاری از روایات آن از نظر سند ضعیف یا مرسل یا تکراری است و ازنظرمتن نیز مربوط به‌تفسیر وتأویل است وبه قول مرحوم بلاغی راه جمع بین روایات این است که آنچه از تحریف مطرح است مربوط به الفاظ قرآن نیست بلکه مربوط به تفسیر ومعانی‌وتأویل است واز دیدگاه شیعه همان طور که گذشت قرآن بدون تحریف باقی مانده است وروایتی که نویسنده از کافی درباره تحریف قرآن ذکرمی کند ضعیف است زیرا در سندش عمروبن ابی مقدام است که وثاقت آن ثابت نشده است.(۱)

۱- -/ تنقیح المقال ۲/ ۳۲۴

ص: ۲۰۳

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

فصل ششم اهل سنت از دیدگاه تشیع

اشاره

قبل از ورود به بحث، مطلبی را مورد توجه قرار دهیم و آن اینکه در اینجا دو مبحث مطرح است:

۱- دستورهای اهل‌بیت علیهم السلام در چگونگی معاشرت با اهل سنت

۲- چگونگی گرفتن احکام شرعی و دستورهای دینی و تشخیص حق از باطل در صورت تعارض ادله.

مبحث اول

کسی که دستورهای اهل‌بیت علیهم السلام را در چگونگی معاشرت با اهل سنت بررسی می‌کند می‌بیند آنها به پیروان خود نه تنها دستور نداده‌اند که از اهل سنت اجتناب کنند و از محیط و جامعه‌شان جدا شوند (تا چه رسد به اینکه آنان را کافر و نجس به حساب بیاورند) بلکه به عکس دستور داده‌اند در بین آنان حضور دوستانه داشته باشند به گونه‌ای که به عیادت بیمارانشان بشتابند و در تشییع جنازه‌شان شرکت کنند و به سود و زیان آنان در محاکم قضایی گواهی دهند و با آنان زیبا سخن بگویند و حتی در صف اول نماز جماعت ایشان شرکت کرده و پشت سرشان نماز بگزارند. به ذکر چند روایت از روایات فراوان در این باره اکتفا می‌کنیم:

الف: حمادبن‌عثمان از امام صادق علیه السلام روایت که می‌کند که فرمود: «هر کس با آنان در صف اول نماز بگزارد مانند کسی است

ص: ۲۰۶

که در صف اول پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارده است.»(۱) ب: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی با آنان نماز گزاردی خداوند به تعداد کسانی که از اهل سنت هستند از گناه تو می‌بخشاید.»(۲) ج: ابی علی می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما یک امام جماعتی داریم که به تمام اصحاب ما (شیعیان) کینه می‌ورزد.

فرمود: تو را چه کار به سخن او، به خدا اگر راست می گویی تو سزاوارتر هستی از او نسبت به مسجد، تو اولین کسی باش که به مسجد می‌روی و آخرین فردی باش که از مسجد خارج می‌شوی و اخلاقت را با مردم نیکو کن و زیبا سخن بگو.»(۳) د: عبدالله‌بن‌سنان می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شما را به تقوای خدای عزوجل سفارش می کنم کاری نکنید تا مردم (اهل سنت) به شما مسلط شوند (و نقاط ضعف از خود نشان ندهید) پس ذلیل و خوار شوید. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «و با مردم نیکو سخن بگویید (زیبا معاشرت کنید)» سپس فرمود: به عیادت بیمارانشان بروید و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت کنید و به سود و زیان آنان (در محاکم قضایی) گواهی بدهید و با آنان در مسجدهایشان نماز بگزارید.»(۴)

۱- – وسایل‌الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۱ و ۴، ص ۳۸۱.

۲- – وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۲، ص ۳۸۱.

۳- – وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۶، ص ۳۸۲.

۴- – وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۸، ص ۳۸۲.

ص: ۲۰۷

ه: هشام‌بن‌حکم می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

بپرهیزیـد از کاری که ما را به وسـیله‌ی آن خوار سازیـد بی‌تردیـد فرزنـد بد یا کار بد، خود باعث بدنامی پدر و مادر می‌شود. شـما شیعیان برای کسـی که به او روی آورده‌اید زینت باشید و باعث زشتی و آبروریزی ما نشوید. در نماز جماعت آنها شرکت کنید واز مریض‌های آنان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌هاشان حاضر شوید و نباید آنان در انجام کار خوب بر شما سبقت بگیرند، زیرا شما در انجام کار خیر از آنان سزاوارترید ....»(۱) مبحث دوم

از مطـالب فوق دسـتورالعمل اهـل‌بیت علیهم السـلام در برخورد بااهل سـنت روشن شـد و بی‌اساس بودن ادعاهای او ماننـد گذشـته واضح گردید.

لازم به ذکر است در هیـچ روایتی یافت نمی‌شود که تمام اهل سـنت نواصب هسـتند بلکه هر کس از اهل سـنت دشـمنی با اهل‌بیت علیهم السـلام داشـته باشد او ناصبی است و از دیدگاه شـیعه او حکم مسـلمان را ندارد لکن توده اهل سنت که محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دارنـد همـواره مـورد عنـایت و ارشـاد اهـل‌بیت علیهم السـلام بـوده و به پیروان خویش سـفارش می کردنـد به بهترین نحو با آنان رفتار کنند. نمونه آن روایات فوق است. سایر مطالبی که نویسنده در اول این فصل

۱- – وسایل‌الشیعه، باب ۲۶، از ابواب الامر و النهی، حدیث ۲.

ص: ۲۰۸

آورده است چون یک مشت حرفهای سست است ما به دستور قرآن از کنار آن می گذریم(۱) و به اصل مطلب می‌پردازیم.

تردیدی نیست که خداوند به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله تکالیف و وظایفی را برای مردم تشریع کرده و آن حضرت جهت بیان تکالیف و احکام الهی برای بعداز خود دو معیار قرآن و عترت طاهره را به امر الهی قرار داده است. بنابراین هرکس کاری را که انجام می‌دهد باید براساس حجت الهی باشد و هرگز رفتار مردم دلیل شرعی برای انجام یا ترک کاری نیست، و بر همین اساس ائمه هدی علیهم السلام راه تشخیص حق از باطل را رجوع به قرآن می‌دانند و می‌فرمایند: «ما لم یوافق القران فهو زخرف»، «آن‌چه مخالف قرآن باشد باطل است.»(۲) و یا فرمودند: «ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله»، «آنچه مخالف قرآن باشد سخن من نیست.»(۳) و در تشخیص حق از باطل از مراجعه به مردم و اشخاص نهی فرموده‌اند به خصوص زمانی که عده‌ای تصمیم داشته باشند افکار انحرافی را در میان مردم گسترش دهند و حکومتهای وقت از آنان حمایت کنند و این امری کاملًا طبیعی است و هیچ مخالفتی با مردم ندارد زیرا انسان می‌تواند با مردم رفتار خوبی داشته باشد ولی

۱- - اقتباس از آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از کنارشان می گذرند و با آنان درگیر نمی‌شوند.»

۲- - اصول کافی ۱/ ۶۹، کتاب فضل‌العلم باب الاخذ بالسنهٔ، شواهد الکتاب.

۳- - همان.

ص: ۲۰۹

تکالیف خود را از منابع اصیل بگیرد.

حال اگر امامان از عترت طاهره علیهم السلام که حافظان دین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند ببینند که دشمنان در حاکمیت مسلمین نفوذ کرده‌اند و زمام مسلمین را به دست گرفته‌اند و با جعل حدیث و تحریف اسلام و تغییر احکام و پیاده‌کردن دیدگاههایی ضد اسلام قصد محو اسلام را دارند (تا جایی که سوگند یاد کرده‌اند تا اسلام و نام پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن نکنند، آرام نمی‌گیرند و هرچه از اهل‌بیت علیهم السلام شنیدند و از پیروانشان دیدند به عکس آن عمل کردند.) در اینجاست که ائمه علیهم السلام برای حفظ اصل اسلام و احکام نورانی آن به پیروان خود دستور می‌دهند که اگر دو روایت از ما شنیدید که یکی مطابق با نظر رایج در میان مردم و حکومت است و دیگری در جهت خلاف آن. پس بدانید که حدیث اول از روی تقیه صادر شده است و روایت دوم که مخالف آنان است بدون تقیه است و هدایت و رشد و حق در حدیث مخالف است و آنچه از امامان علیهم السلام رسیده و بعضی از آنان را نویسنده مستمسک خود قرار داده است اشاره به همین واقعیت است حال برای روشن شدن مطلب به نمونه‌هایی از ۳ دسته روایات که در این باره وجود دارد می‌پردازیم:

۱- روایاتی که دلالت بر جعل روایات و تصمیم دشمن در محو اسلام و نابودی نام بنیانگذار اسلام صلی الله علیه و آله را دارد.

از آن جمله ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نقل می‌کند از زبیربن‌بکار که

ص: ۲۱۰

مخالف علی علیه السلام بود از قول مطرف فرزند مغیرهٔبن‌شعبه که گفت:

«من (گـاهی) بـا پـدرم به نزد معاویه می‌رفتم و پـدرم هر زمان از نزد معاویه باز می‌گشت از عقل و کارهای (خوب) شـگفت‌آورش سخن می‌گفت. ولی شبی پـدرم (از نزد او) آمـد و شام نخورد اندوهگین بود. لحظاتی صبر کردم، گمان کردم برای ما اتفاقی افتاده است به او گفتم: چرا شما را از اول شب اندوهگین می‌بینم؟

گفت: پسـرم، از نزد کـافرترین و پست‌ترین انسانهـا (معـاویه) آمـدم!! گفتم: چطور؟ گفت: وقتی من بـا او (معـاویه) تنهـا شـدم به او گفتم: ای امیرالمؤمنین سن و سالت زیاد شده است اگر عدالت را آشکار می‌کردی و آن را گسترش می‌دادی و توجهی به بستگانت از بنی‌هـاشم به خـاطر صـله‌رحم می‌کردی بهتر بود، زیرا آنـان امروزه چیزی ندارنـد تـاازآن بترسـی (اگرچنین‌کنی) این‌کـار موجب می‌شود که‌یـادش وثوابش برایت بمانـد. گفت: هرگز، هرگز، به امیـد کـدام یـاد بـاشم؟ برادرتیم (ابوبکر) قـدرت را (بعـد ازارتحال پیامبر صـلی الله علیه و آله) به دست گرفت پس به عدالت رفتار کرد و کارهای خود را انجام داد وقتی مُرد نامش نیز مُرد. آیا کسـی یادی از ابوبکر می‌کنـد؟ بعد از او برادر عدی (عمر) قدرت را به دست گرفت سـپس کوشـش خود را کرد و ده سال حکومت کرد پس با مرگش نامش هم مُرد. آیا کسـی یادی از عمر می‌کند؟ ولی «پسـرابی‌کبشه» (مقصود او رسول خدا صـلی الله علیه و آله که با توهین او را این گونه یاد می‌کند) روزانه ۵ مرتبه با فریاد درباره‌اش گفته می‌شود اشهد ان محمداً رسول الله با زنده بودن نام او

ص: ۲۱۱

(و شـهادت به رسـالت او در اذان و غیر اذان) چه کـاری بـاقی می‌مانـد؟ و کـدام یاد بعـد از این ذکر دوام پیـدا می‌کنـد؟ نه به خـدا سوگنـد حتمـاً حتماً این نام را دفن می‌کنم.»!!!(۱) ۲-/ روایاتی که دلالت برعمل کردن برخلاف فرمایش رسول‌خـدا صـلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام دارد.

به خاطر حکایت فوق بود معاویه هیچ اعتنایی به احکام دینی نداشت او لباس ابریشم می‌پوشـید و از ظرفهای طلا و نقره می‌نوشـید تا جـایی که ابودرداء به او گفت: «از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیدم که فرمود هرکس از این دو جـام (طلا و نقره) بنوشـد در درون او آتش جهنم ریخته می‌شـود. معـاویه گفت: ولی من ایرادی بر اسـتفاده از آن نمی‌بینم ابودرداء گفت: وای از دست معـاویه، من از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله خـبر می‌دهم و معـاویه از رأی و نظر خود!!! هرگز بـا تو در یـک جـا آرام نمی‌گیرم.»(۲) این رفتار معاویه غیر از دسـتورهایی بود که برای جعل حـدیث داده بود و حدیث‌های جعلی را در میان مردم رایج کردند به گونه‌ای که بسـیاری از این احـادیث را از بزرگانی که قابل اعتماد بودنـد نقل کردنـد و مورد توجه توده مردم قرار گرفت(۳) و بـه مرور چهره دین عوض شد و از اسلام چیزی باقی نماند.

۱- - شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱/ ۴۶۳.

۲- - شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱/ ۴۶۳ و ۴۶۴.

۳- - ر-/ ک: به شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۳/ ۱۵ و ۱۶.

ص: ۲۱۲

زهری می‌گوید: «در دمشق برانس بن‌مالک در حالی که تنها بود وارد شدیم دیدیم او گریه می‌کند گفتم: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: هیچ یک از اموری که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شناختم امروز نمی‌شناسم (یعنی تمام امور عوض شده و تغییر کرده است) تنها نماز باقی مانده که آن نیز ضایع شده است.»(۱) این روایت با حدیثی که نویسنده در ص ۱۴۵ از امام صادق علیه السلام نقل کرده سازگار است که فرمود: «به خدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها از چیزی باقی نمانده است و حتّی برای اصحاب نیز مشخص بود که مخالفت‌های معاویه و تغییر احکام به خاطر بغض و کینه بر ضد امام امیر مؤمنان علیه السلام بود و هر دستوری که از آن حضرت بود بر عکس آن رفتار می‌کردند.

سندی درتعلیق سنن نسایی می‌گوید: «... او (علی) مقید به سنّت‌ها بود وآنان سنّت‌ها راترک کردندبه خاطر بغض‌وکینه‌با او.»(۲) در کنزالعمال از ابن‌عباس نقل می‌کند که گفت: «خداوند فلانی (معاویه) را لعنت کند او از تلبیه در روز عرفه نهی می‌کرد به خاطر اینکه علی علیه السلام در آن روز تلبیه می‌گفت.»(۳) فخررازی درباره‌ی آهسته گفتن بسم‌اللّه در نماز می‌گوید:

«حکومت بنی امیّه در جلوگیری از بلند بسم الله ... مبالغه‌وزیاده

۱- – الصحیح من سیرةالنبی ۱/ ۲۸ و صحیح بخاری ۱/ ۱۳۴ و طبقات ابن‌سعد و ....

۲- – سنن النسایی ۵/ ۲۵۳

۳- – الغدیر ۱۰/ ۲۰۵ و سنن النسایی ۵/ ۲۵۳ والسنن الکبری ۵/ ۱۱۳.

ص: ۲۱۳

روی می‌کردند. این کار تلاشی در نابودی آثار علی بود»(۱) این شیوه ترک سنّت‌های الهی به خاطر مخالفت با اهل‌بیت علیهم السلام به خصوص امیر مؤمنان علیه السلام نه تنها از طرف خلفا مانند معاویه رایج بود بلکه این شیوه در میان ائمه و بزرگان اهل سنت نیز نسل به نسل ادامه یافت. ۰۰

چند نمونه را ملاحظه فرمایید:

الف: ابوحنیفه و مالک و احمد می‌گویند: «برجسته درست کردن قبر بهتر است زیرا مسطح بودن شعار شیعه شده است.»(۲) ب: ابن قدامه می‌گوید: تسنیم (برجسته کردن) قبرافضل از مسطح کردن آن است ومالک وابوحنیفه وثوری چنین می گویندو ... زیرا مسطح بودناشبه به شعار اهل بدعت (شیعه) است.(۳) ج: بیهقی می‌گوید: «حدیث قاسم بن محمد در این باب (مسطح بودن قبور) صحیح تراست وسزاوارتراست محفوظ بماند ولی بعضی از اهل علم از اصحاب ماتسنیم مستحب می‌دانندزیرا .... مسطح بودن شعار اهل بدعت (شیعه) شده است ...»(۴) د: مصنف کتاب الهدایه از حنفیه می‌گوید: «مشروع آن است که انگشتر به دست راست باشد ولی چون رافضه (شیعه) چنین

۱- -/ التفسیر الکبیر ۱/ ۲۰۶

۲- - رحمهٔالامهٔ فی اختلاف‌الائمهٔ ص ۱۵۵.

۳- ۳-/ همان

۴- -/ السنن الکبری ۴/ ۴

ص: ۲۱۴

می‌کنند ما آن را به دست چپ می‌کنیم.»(۱) ه: ابن تیمیه در منهاجش ۲/ ۱۴۳ در بیان تشابه به روافض می‌گوید:

«و به خاطر همین امر فقهای ما فتوای دارند به ترک بعضی از مستحبات، زیرا آن مستحبات مورد عمل و شعار روافض (شیعیان) است ....»(۲) و: غزالی می‌گوید: «حرام است سخنران مقتل حسین و چگونگی کشتن او را نقل کند و نباید آنچه از درگیری‌ها و دشمنی‌هاست نقل کند ....»(۳)

۳- روایاتی که دلالت بر وظایف شیعیان و در چنین شرایطی دارد.

در چنین شرایطی است که امامان علیهم السلام باید احکام و سنتهای الهی را برای پیروان خویش روشن کنند طبیعی است که یکی از راه‌های شناسایی احکام واقعی الهی از دو روایتی که یکی موافق نظر این انسان‌هاست و دیگری مخالف آن، امام رشد و هدایت را در روایت مخالف آنان بداند و یا به مثل علی‌بن‌اسباط بفرماید:

«وقتی کسی که از دوستان اهل‌بیت علیهم السلام نیست که حکم الهی را بیان کند از فقیه شهر (که منصوب حکومت هستند) فتوی را بخواه و به عکس آن رفتار کن.»

۱- منهاج الکرامه ص ۱۰۸

۲- – الغدیر ۱۰/ ۲۱۰.

۳- –/ روح البیان ۴/ ۱۴۳.

ص: ۲۱۵

این دستورها کاملًا طبیعی و برای هر فرد عاقلی قابل قبول است و روایت ابواسحاق ارجایی نیز شاهدی بر مطالب فوق است. در این روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «آیا می‌دانی برای چه به شما فرمان داده شده است که برخلاف عامه (و نظر رایج در جامعه اهل سنت) عمل کنید؟ گفتم: نمی‌دانیم، فرمود: زیرا علی علیه السلام هر کاری انجام می‌داد امت (مسؤولین جامعه) بر خلاف آن رفتار می‌کردند تا این که امر او را باطل کنند از امیرمؤمنان علیه السلام آنچه نمی‌دانستند می‌پرسیدند ولی چون ایشان فتوی می‌داد آنان از پیش خود ضد آن را درست می‌کردند تا حق را بر مردم باطل جلوه دهند.(۱) آری؛ گاهی آنان به‌رفتارکردن مطابق نظر پیشوایانِ ستم نیز دستور می‌دادند تا جان شیعه حفظ شود. علی‌بن‌الحسین ازامام‌صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی در میان زمامداران ستمگر هستید مطابق نظر آنان رفتار کنید و به مخالفت به آنان خود را مشهور نسازید که شما را می‌کشند و اگر به احکام آنان عمل کردید برای شما بهتر است.»(۲) از مطالب فوق معلوم شد آنچه از احکامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده است و از اسلام ناب باقی مانده است چیز اندکی است همانطور که در روایت انس بن‌مالک که گذشت، معلوم شد تنها

۱- – علل الشرایع، ص ۵۳۱.

۲- – همان

ص: ۲۱۶

نماز باقی مانده بود و آن هم ضایع شد و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: به خدا قسم جز استقبال چیزی از حق نزد آنها نمانده است. البته این نکته را نباید فراموش کرد که تکلیف با مردم و اهل سنت غیر از انجام تکالیف و عمل کردن به وظائف فردی و شخصی در مثل عبادات و ... است. ما در بخش دوم باید به قرآن و حجت شرعی رجوع کنیم و هرگز رفتار توده مردم برای ما حجت شرعی نیست، زیرا که خداوند می‌فرماید: «قولوا للناس حسناً»، «با مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان به خوبی رفتار کنید.»(۱)

یک کج فهمی و یک تهمت

نویسنده مطلبی رااز مرحوم جزایری در ص ۱۴۶ نقل می‌کند که او فرموده است: «خدایی که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای مانیست و پیامبر (ی که‌ابوبکرراخلیفه خویش کرده) هم پیامبرمانیست.» مرحوم جزائری که معصوم نیست همواره شیعه براین مطلب تأکید دارد وهمچون تابلویی در برابرشیعه است که جز سخن معصوم وکتابِ خدا حجّت نیست بنابراین مرحوم جزایری یا هر کس دیگر سخنی بگوید که خلاف حقیقت باشد برای حجّت نیست افزون برآن مرحوم جزایری می‌خواهد بگوید که‌ابوبکر منصوب از طرف خدا و پیامبر نیست ولذا ما ابوبکر را منصوب خداو پیامبر نمی‌دانیم

۱- – سوره بقره، آیه ۸۳.

ص: ۲۱۷

همچنان که اهل سنت نیزاو را منصوب خدا و رسول نمی‌دانند به خلاف امام علی علیه السلام که منصوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آری آنچه را ما درباره خلیفه رسول شرط می‌دانیم آنان شرط نمی‌دانند. بلکه آنان معتقدند که پیامبردرباره مسایلی که به دین خدا مربوط نیست معصوم نیست و بالاتر این که آنان معتقدندخداوند صورتی مثل صورت آدم دارد ودارای دست وپاست واوصافی مانند انسانها دارد (در فصل بعدی دراین‌باره اشاره‌ای خواهیم داشت. انشاءالله) البته ما به چنین خدایی با این اوصاف وپیامبری این گونه معتقد نیستیم وماخداوند رااز آنچه از این قبیل ذکر می‌کنندتنزیه می‌کنیم ورسولانش رااز آنچه برایشان از بدیها ونقایص ذکر می‌کنندمبرّی می‌دانیم. البتّه برخی از محقّقان اهل سنّت نیز این گونه روایات را تأویل می‌کنند.

دراینجااشتباهِ (عمدی یا سهوی) نویسنده بروز کرده و تصور کرده است که شیعه، خدا و پیامبری غیر از خدا و پیامبر اهل سنت دارد. وازمرحوم آیهٔالله صدر درآخراین قسمت سخنی را نقل می‌کند و ما بارها دروغگو بودن نویسنده راثابت کرده‌ایم او به این جرم فاسق است وقرآن به ما دستور می‌دهدسخن او را نپذیریم تا جستجو کنیم وحقیقت برای ما کشف شود. «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبیّنوا ...».

آری از مطالب بالا معلوم شد که این شیوه‌ی نویسنده و بزرگان اهل سنت است که به خاطر مخالفت باشیعه حق راترک کرده و باطل راگرفته‌اند. نمونه‌هایی‌ازآن در چند صفحه قبل ملاحظه شد.

ص: ۲۱۸

دشمنی با صحابه (ارتداد)

از مطالب گذشته معلوم شد که شیعه با اهل سنت هیچ دشمنی ندارد و با بهترین وجه ممکن با آنان (به دستور اهل‌بیت علیهم السلام) رفتار می کند.

شگفت آن که نویسنده رفتار نکوهیده اهل سنت رابه شیعه نسبت می‌دهد؛ زیراآنان دشمنی باشیعه رابه جایی رسانده‌اندکه آنان مسلمان نمی‌دانند وآنانرا رافضی می‌شمارند وازدواج با ایشان را حرام وازگوشت ذبیحه‌یشان استفاده نمی کنندوگروهی ازدانشمندان اهل سنت بر این موضوع تصریح دارند؛ نظیر مالک وابن‌حجردر (الصواعق المحرقه ص ۲۴۳) وقرطبی واحمد حنبل در (الجامع لاحکام القرآن ۱۶/ ۲۹۶) وعبدالله بن باز در جواب استفتای شماره ۱۶۶۱ تصریح میکندکه از مذهب جعفری کسانی که علی وحسن وحسین وبزرگان را می‌خوانندمشرک ومرتدند وذبیحه آنان حلال نیست ....(۱) ودر فتوای شماره ۳۰۰۸ ازدواج باآنان راحرام می‌داند ولی بااین حال درفتوای شماره ۶۹۹۱ ذبایح اهل کتاب (یهودونصارا) رامباح می‌داند(۲)!! ملاحظه می‌فرمایید رفتاری که برخی ازاهل سنت باشیعیان دارند بدتراز رفتار با یهودیان ومسیحیان است. ولی بااین حال مابه دستور اهل بیت علیه السلام

۱- -/-/ فتاوی اللجنةالدائمة للبحوث العلمیة والافتاء ۲/ ۲۶۴

۲- -/-/ همان ۳/ ۲۹۹.

ص: ۲۱۹

به بهترین وجه باآنان رفتارمی کنیم تا جایی که خود اهل سنت به آن اعتراف دارند نظیرشیخ محمدابوزهره‌در کتاب (تاریخ مذاهب اسلامیه).

آری شیعه با دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام که همان نواصب هستند مخالف است و آنان هرکس باشند مورد تنفر شیعیان هستند و در حقیقت اگر ما با دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام مخالفیم به خاطر آن است که با دشمنی و مخالفت با خدا و رسول و خاندان او علیهم السلام مخالفیم و با شخص خاصی مخالفت نداریم و به تعبیر دیگر دشمنی با اشخاص به خاطر رفتار آنان است لذا ام حبیبه که دختر ابوسفیان است و محمدبن‌ابی‌بکر که فرزند خلیفه اول است نزد ما محترم هستند ولی جعفر کذاب که فرزند امام است از نظر ما مطرود است و در واقع معیار «الحبّ فی‌الله و البغض فی‌الله» دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست و ما هر کدام از صحابه مصداق آیه شریفه:

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» بودند در نظر ما محترم هستند و هر کدام منافق بودند یا منافق شدند و رفتار دشمنان اسلام را داشتند مطرود هستند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله یقیناً یکسان نبودند در میان آنان منافقین هم بودند بلکه بعد از آن حضرت گروه قابل توجهی از آنان لغزیدند و خود پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل این امر را پیش‌بینی کرداز جمله روایات متعددی‌است‌که مسلم‌از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌که فرمود: «من پیش ازشما بر حوض (کوثر) واردمی‌شوم وحتماًباگروهی ستیز می‌کنم‌وپیروز می‌شوم پس

ص: ۲۲۰

می گویم: خدایا اصحابم اصحابم. پس گفته می‌شود: شمانمی دانی‌بعداز شماچه کارهاکردند؟» ودر روایت دیگرآمده: «نمی‌دانی بعدازشما چه کردند آنان مرتب به گذشته خویش باز گشتند.»(۱) البته این ارتداد غیر از ارتداد اعرابی است که ابوبکر با آنان جنگید سیوطی در تاریخ‌الخلفا از قتاده نقل می کند که چون نبیّ علیه‌الصلاهٔ والسلام از دنیا رفت عرب مرتد شدند پس ابابکر با آنان جنگید.(۲) بنابراین اصل ارتداد بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امری مسلم است و جنگهای ابوبکر با گروههای مرتد یک امر قطعی را می‌رساند و آن اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ارتداد صورت گرفته است. فقط بحث در کمیت و کیفیت آن است. گاهی یک فرد از اصل دین بر می گردد و دین سابق را انتخاب می کند و گاهی از حکمی از احکام روی می گرداند. قسم اول را همه امت اسلامی ارتداد می‌داند ولی از دیدگاه ائمه شیعه علیهم السلام اگر کسی یکی از مسایلی که جزو دین است را نپذیرد و یا در آن تردید پیدا کند مرتد شده است و البته این ارتداد جزئی است و خروج از اصل دین نمی‌شود. چیزی که در صدر اسلام اتفاق افتاد هر دو گونه ارتداد بود کسانی که هیچ گونه لغزشی نداشتند انگشت شمار بودند گرچه ارتداد آنان خروج از دین به طور کلی نبود ولی همین که امامت را نپذیرفتند یا در آن

(۳)

۱- -/ صحیح مسلم ۷/ ۶۸ تا ۶۵

۲- - تاریخ الخلفاء، ص ۶۰.

۳- یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

ص: ۲۲۱

تردید کردند به همین مقدار بازگشت به عقب نمودندومرتد شدند لازم به ذکر است همان طور که شیعیان بعضی از اصحاب پیامبر را عادل نمی‌دانند، مشهوراهل سنت صحابی جلیل القدر (حضرت ابوطالب علیه السلام) را تکفیر می‌کنندولی با این حال شیعیان هیچ عداوتی دراین جهت بااهل سنت ندارند وآن‌را دست آویز برای تکفیر اهل سنت قرار نمی‌دهندوبه فرض شیعیان بعضی از صحابه را قبول نداشته باشندنباید اهل سنت آنرا دستآویز تکفیر شیعه قراردهندزیرااین قبیل مسایل اجتهادی است واختلاف نظر درآنهاطبیعی است.

اما پاسخ این پرسش نویسنده که؛ «چه معمایی است که دستاورد پیامبر در تمام ۲۳ سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟ و چرا پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله با چنین مشکلی مواجه شدند؟!»

این است که اولًا گاهی یک بنیان علمی نهاده می‌شود و هزینه‌های سنگینی برای آن مصرف می‌شود در حالی که بازدهی آن از نظر کمیّت و تعداد زیاد نیست ولی از نظر کیفیّت بالاست در اینجا هر چه هزینه هم زیاد باشد ارزش دارد. داستان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از همین قبیل است انسانهایی چون سلمان و اباذر بیش آنچه تصور شود ارزش دارند، زیرا آنان به جایی رسیده‌اند که به فرموده پیامبر

ص: ۲۲۲

اسلام صلی الله علیه و آله بهشت مشتاق آنهاست.(۱) ثانیاً؛ اشاره شد که ارتداد توده مردم بعد از آن حضرت جزئی بوده است نه کلی، بنابراین هرکس به مقدار استفاده از پیامبر صلی الله علیه و آله از رسالت آن حضرت بهره برده است و باز (به غیر از آن بهره اساسی و کلی) به همین مقدار نیز دستاورد داشته است.

ثالثاً؛ تربیت خاندان اهل‌بیت علیهم السلام و شخصیتی چون امیرمؤمنان علیه السلام نباید مورد غفلت قرار گیرد آن قدر شخصیت علی علیه السلام والاست که خداوند وجود آن حضرت را برای شهادت به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر کافران کافی می‌داند و می‌فرماید: «و یقول الذین کفروا لست مرسلًا کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب»، «و کافران می‌گویند که تو رسول نیستی بگو خدا برایم کافی است که گواه بین من و بین شماست و کسی که نزد او (علی علیه السلام) علم کتاب است.»(۲)

چهره روشن می‌شود

نویسنده در صفحه‌ی ۱۴۸ نیّت خود را در دفاع از اهل‌بیت معلوم می‌کند که مقصود او از اهل‌بیت همسران پیامبر و آن هم عایشه و حفصه است او تصریح می‌کند که (همسران پیامبر اهل بیت درجه اول ایشان هستند.) برای اطلاع از وضعیت این دو همسر پیامبر و

۱- – بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

۲- – سوره رعد، آیه آخر.

ص: ۲۲۳

رفتارشان با آن حضرت رجوع به سوره تحریم و بررسی نظرات مفسران سنی و شیعه و داستان جنگ جمل کافی است. درباره عمر می‌نویسد: «مرد شماره دوم اسلام پس از پیامبر عمر بن خطاب رضوان‌الله‌علیه»، درباره وضعیت ابابکر و عمر رجوع به داستان صلح حدیبیه و جنگ احد و چگونگی اسلام آوردن عمر کفایت می‌کند و می‌توان برای اطلاع بیشتر به کتاب مراجعات و اجتهاد در مقابل نص مرحوم سید شرف‌الدین رجوع کرد تا معلوم شود آنان در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از او چه کردند. ما در اینجا روایتی از جلال الدین سیوطی درباره شخصیت ابوبکر و عمر از قول خودشان نقل می‌کنیم و قضاوت را درباره‌ی این شخصیتهای طراز اول از دیدگاه نویسنده به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

بیهقی در شُعَب‌الایمان از ضحاک نقل می‌کند که ابوبکر گفت: «به خدا سوگند دوست داشتم درختی (گیاهی) در کنار جاده بودم. شتری در حال عبور از کنارم مرا می‌چید و مرا وارد دهانش می‌کرد و مرا می‌جوید دسپس مرا هضم می‌کرد و آنگاه به صورت ... مرا از خود خارج می‌کرد و بشر نبودم!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده‌ام بودم تا آنقدر که دوست داشتند مرا چاق می‌کردند و هنگامی که کاملًا چاق شدم مرا برای خودشان سر می‌بریدند و بعضی از آن را کباب می‌کردند و بعضی را به صورت آب گوشت در

ص: ۲۲۴

می‌آوردند و مرا می‌خوردند و بشر نبودم»!!!(۱) ممکن است کسی بگوید: این سخن از روی تواضع بوده است که آنان گفته‌اند: ولی روشن است که انسان مؤمن هرگز خود را تحقیر نمی‌کند و کرامت انسانی و ایمانی خود را فراموش نمی‌کند در هیچ جای قرآن و مناجات اولیای الهی مثل این کلمات و تحقیر خویش دیده نمی‌شود، مگر از قول انسان بخت برگشته‌ای که تمام سرمایه‌ها را از دست داده است و آینده‌ای تیره، و تار در پیش رو دارد.

انسان با دیدن روایت فوق به یاد آیه آخر سوره نبأ می‌افتد که می‌فرماید: «... یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا»، «روزی که انسان ببیند چه پیش فرستاده است (کارهای خود را بنگرد) و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم.»

امّا ادعای نویسنده مبنی براینکه عثمان بن‌عفان دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به همسری گرفته است نیز قابل تأمّل است با تحقیقی که محققان انجام داده‌اند ثابت شده است که هاله، خواهر حضرت خدیجه علیها السلام دخترانی به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم داشت و بعد از مرگ همسرش به نزد خواهرش حضرت خدیجه علیها السلام آمد هاله بعد از مدتی از دنیا رفت و سرپرستی فرزندان خواهر را حضرت خدیجه علیها السلام عهده‌دار شد و بعد از ازدواج با پیامبر اسلام آن

۱- – تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

ص: ۲۲۵

حضرت سرپرستی خانواده را به عهده گرفت و آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان پدر خطاب می کردند و این امور بر تاریخ‌نگاران اشتباه شد و فکر کردند که آنان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام بودند و عده‌ای هم گفتند آنان فرزندان خدیجه از همسر قبلیش بوده‌اند برای اطلاع بیشتر به کتاب ربائب النبی نوشته استاد جعفر مرتضی عاملی مراجعه شود.

بنابراین عثمان هیچ گونه افتخاری به عنوان داماد پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. آن گونه که اهل سنت او را «ذوالنورین» یعنی صاحب دو نور از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند. ضمناً مطلبی که از علی‌بن‌یونس بیاضی درباره‌ی عثمان ذکر می کند نقل از کلبی از کتاب مثالب است وآن کتابی است که مثالب قریش وکسانی که باآنان بودندرامتذکّر می‌شود و مقصودازجمله (بااو بازی می‌شد) این‌است که عثمان فرد ضعیفی بود ومروان بن حکم ودیگران هرطورکه می‌خواستنداورا می‌چرخاندند و بازی می‌دادند، نه به آن معنا که نویسنده تصوّرکرده است.

امّا حدیث درباره عایشه مبنی بر خیانت در ۴۰ دینار که نویسنده متذکر آن می‌شود و آن را خلاف پاکدامنی عایشه می‌داند و بر این باور است که خداوند پاکدامنی عایشه را در سوره نور اثبات کرده است باید بگوییم:

اولًا؛ به فرض اینکه آن روایت درست باشد وآیه‌ی سوره‌ی نور پاکدامنی عایشه را ثابت کند در آن صورت به مسئله عفّت او در

ص: ۲۲۶

برابر مردان نامحرم مربوط می‌شود و هیچ کس از شیعیان و بزرگان شیعه کلامی در این باره در مورد عایشه ندارند و اهل سنّت نیز قایل به عصمت عایشه نیستند بلکه او را عفیفه می‌دانند.

ثانیاً؛ اگر نسبت خیانت در ۴۰ دینار درباره عایشه منافات با آیه سوره نور داشته باشد پس باید آیات سوره تحریم که تصریح به خیانت عایشه و حفصه دارد که راز پیامبر را فاش کردند با آیه سوره نور منافات داشته باشد.

ثالثاً؛ در مباحث گذشته روشن شد که آیات سوره نور مربوط به اثبات پاکدامنی ماریه قبطیه است که عایشه او را متهم ساخته بود و هیچ ربطی به عایشه ندارد بنابراین همانطور که عایشه به صراحت قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار داد و رازش را فاش کرد ممکن است بعد از آن حضرت در مسایل مالی نیز دچار لغزش شده باشد همانطور که برخلاف آیه سوره احزاب (که دستور به بیرون نرفتن از خانه مانند زمان جاهلیت را می‌دهد) بر شتر سوار می‌شود و به جنگ امیرمؤمنان علیه السلام می‌رود.

اما روایتی که دلالت دارد تنها، شیعیان حلال‌زاده هستند، هرچه در کتاب روضه کافی جستجو کردیم آن را نیافتیم. بنابراین درباره‌ی آن بحثی نداریم تنها یک جمله را متذکر می‌شویم و آن اینکه به فرض وجود چنین حدیثی واحراز صحّت سندآن اشاره است به این واقعیت که چون دیگران حقوق مالی آل محمد صلی الله علیه و آله را (به جز شیعیان) نپرداختند در نتیجه به همان اندازه غذای آنان

ص: ۲۲۷

حرام است و نطفه‌های آنان از این جهت دچار مشکل است. نه آن که آنان حرام زاده‌ی فقهی باشند و آثار حرام زادگی بر آنان بار شود هیچ یک از فقهای شیعه چنین فتوایی ندارند وهیچ محقّقی آن را نپذیرفته است.

اما روایت داودبن‌فرقد که در بحار آمده است همانطور که در متن روایت آمده مربوط به ناصبی است و ربطی به اهل تسنن ندارد در مباحث قبل‌معلوم شدکه ناصبی کسی‌است که دشمن اهل‌بیت علیهم السلام است و اهل تسنن این گونه نیستند و هیچ فقیهی فتوی به جواز قتل سنی نداده است. آری ناصبی، مهدورالدم و نجس است و از یهود و نصاری بدتر است و آیا خلط مبحث ناصبی با اهل تسنن توسط نویسنده نمی‌تواند خیانت دیگری باشد که مرتکب شده است؟

توهین و تحریف

نویسنده به مرحوم سیدنعمت‌الله جزایری از علمای شیعه نسبت می‌دهد که وی معتقد به انحراف جنسی عمر بوده است!!! ما برای کشف واقعیت به کتاب مذکور مراجعه کردیم و عین عبارت ایشان را متذکر می‌شویم. به خاطررعایت عفت به جای کلمات زشت و خلاف عفت نقطه چین می‌آوریم.

مرحوم سیدنعمت‌الله جزائری درباره‌ی کارهای عمر می‌نویسد:

اما کارهای زیبای عمر که دوستان و پیروانش ذکر کرده‌اند و دشمنانش ذکر نکرده‌اند (فراوان است) از جمله آنها آن چیزی

ص: ۲۲۸

است که صاحب استیعاب که از بزرگان اهل سنت است در رجالش آورده است، او می گوید: «چون ابولولؤ با کارد بر شکم عمر زد، عمر گفت: برایم پزشک بیاورید چون پزشک را حاضر کردند گفت:

چه چیز را بیش از همه دوست داری؟ عمر گفت: شراب نبیذ!! (برایش شراب کشمش آوردند) پس او نوشید!! ولی از زخمش بیرون آمد ... گفت: به من شیر بدهید (شیر را نیز خورد و آن نیز) از جراحتش بیرون آمد. پزشک به او گفت: من فکر نمی کنم که تو تا شب زنده بمانی هر کاری می‌خواهی بکن. سپس صاحب استیعاب داستان شوری را ذکر می کند ....»

از جمله (دیگر کارهای عمر) آن چیزی است که محقق جلال‌الدین سیوطی در حاشیه قاموس در کنار لغت «ابْنه» ذکر می کند و می گوید: این «ابنه» در جمعی از مردم در زمان جاهلیت رایج بود که یکی از آنان سرور ما عمر بود.!!!

مرحوم سیدنعمت‌الله جزایری در ادامه می‌نویسد: و زشت‌تر از این سخن (جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس)، سخن دانشمند، ابن‌اثیر از بزرگان علمای اهل سنت است، او می گوید:

روافض (شیعه) گمان می کنند که سرور مامخنث بوده دروغ می گویند. ولی او یک بیماری داشت که .....!!! مرحوم جزایری در ادامه می‌نویسد: و غیر آن از چیزهایی که زشت است نقل آن، و به تحقیق در انتشار این راز مخفی کوتاهی کردند و من مثل این را در

ص: ۲۲۹

کتاب‌های رافضه (شیعه) ندیدم!!!(۱) خوانندگان گرامی ملاحظه می‌فرمایید: چگونه نویسنده توهین‌های مذکور و نسبت‌هایی که علمای اهل تسنن به خلیفه دوم داده‌اند آن را به علمای شیعه نسبت می‌دهد و آنان را مورد طعن قرار می‌دهد، اللهم اشهد.

جواب سؤال

نویسنده به عنوان یک مسلمان آزاده!!!! سؤالی مطرح می کند «که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند چرا امیرمؤمنین- علیه السلام- با آنان بیعت کرد؟ و ... نقش وزیر مشاور برای آنان را داشت؟ و چرا دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج عمر داد در حالی که چنین بیماری داشت یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت و اما آقای نعمت‌الله جزایری اطلاع پیدا کرد!؟ ...»

پاسخ حرفهای نویسنده از میان مطالب بالا داده شد. گویا جلال‌الدین سیوطی و ابن‌اثیر ودیگران ازحضرت علی علیه السلام مطلع‌تر بوده‌اند نه آقای سیدنعمت‌الله جزایری- مضافاً بر این که آن حضرت هرگز با رغبت تن به بیعت نداد و سکوت آن حضرت به خاطر مصالح اسلام بود و داستان ازدواج عمر با ام‌کلثوم نیز گذشت که صحت آن از اصل قابل تشکیک است.

۱- - الانوار النعمانیه ۱/ ۶۳.

ص: ۲۳۰

آری؛ همـانطور که نویسـنده می‌نویسـد: «مسئله بسـیار روشن است به شـرطی که کسـی بخواهـد از عقـل کـار بگیرد.» می‌فهمـد که نویسـنده چگونه انسانی است که به‌هر طریق می‌خواهد شـیعه و بزرگان شیعه را بدنام کند و آنچه را که مربوط به اهل تسنن است به شیعیان نسبت می‌دهد.

آیا این نسبت خیانت نیست؟

نویسـنده با ذکر حدیثی از امام صادق علیه السـلام به علمای شیعه نسبت می‌دهد که آنان اهل تسنن را ناصبی می‌دانند و خون و مال سنی‌ها را مباح می‌داننـد ولی این حدیث ضـعیف است ودر نقل آن تحریف صورت گرفته است زیرا درآن نیامده که جز شـیعیان ما همه مردم از نطفه‌ی زنا هستند!! بلکه در حدیث آمده همه مردم به جز شیعیان ما فرزندان بغی (ستم) هستندوگاهی به کنیزبَغیّ گفته میشود نه ازآن جهت که کارخلاـف عفت انجـام می‌دهـد بلکه ازآن جهت که کنیزست وبالاـخره این روایت کنایه است و اشاره به اصـل شـرافت تشیّع دارد نه این که دیگران از نطفه‌ی زنـا معرفی کنـد وگرنه کـدام فقیه ومحقّق شـیعی احکام ولـدالزنا را در باره‌ی دیگران صـادر کرده اسـت؟! وروایـت دیگری کـه از امـام صـادق علیـه السـلام نقـل می‌کنـد بیـان حکـم نـاصبی اسـت ونویســنده بعدازذکرحـدیث بـاآوردن مطلبی از مرحوم سـیدنعمت‌الله جزایری درباره‌ی حکم نواصب فصل را به پایان می‌رسانـد، غافل از اینکه نویسنده در همین مبحث مدعی

ص: ۲۳۱

است که پـدرش شـیعه‌ی سـاکن نجف بوده است و از یـک سـنی پـذیرایی کرده است و حـتی برای رفع حـاجتش پول در اختیـارش گـذارده است آیـا نفس کـار پـدرش (به فرض صـحت) دلیـل بر دروغ بودن نسـبت به علمـای شـیعه نیست؟ که خون سـنی را مباح می‌دانند؟ اگر خون سـنی را مباح می‌دانند پس چرا پدر نویسـنده، شخص سنی را که مهمانش بود نکشت بلکه از او پذیرایی کرد و حتی برای رفع نیازش پول در اختیارش قرار داد؟!

امّا روایت گرچه دلاـلت بر حلاـل بودن خون نـاصبی دارد ولی روشن است که ناصبی با اهل سـنت تفاوت فراوان دارد آنان نصـب عدوات و دشـمنی علیه خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله دارند و توده اهل تسـنن این گونه نیسـتند. امّانویسنده اینطور جلوه می‌دهد که گویا از دیـدگاه شـیعه ناصبی و سـنی یکی است و عبارت مرحوم جزائری را این گونه نقل می‌کند که؛ «آنها (سـنی‌ها) به اجماع علمـای شـیعه کافر! و نجس! هسـتند و از یهود! و نصاری! بدترنـد! از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقـدّم دارد.» ما هر چه که بررسـی کردیم چنین چیزی را در چهار جلـد الانوار النعمانیه پیـدا نکردیم (چه رسـد به صـفحات ۲۰۶ و ۲۰۷)، آری در جلد ۲ صفحه‌های ۳۰۶ و ۳۰۷ چنین آمده است:

«امـا نـاصبی ... معنـای نـاصبی- که در روایات وارد شـده است که نجس است و از یهودی و نصـرانی و مجوسـی بـدتر است و او به اجماع علمای امامیّه- رضوان‌الله علیهم- کافر و نجس است- پس بنابر

ص: ۲۳۲

نظر بیشتر اصحاب (علمای شیعه) مقصود از ناصبی کسی است که نصب عدوات و دشمنی برای آل بیت محمد صلی الله علیه و آله کند و یکدیگر را بر ضد آنان یاری کنند همان گونه که اکنون در خوارج و بعضی از مردم ماوراءالنهر دیده می‌شود و (علمای شیعه) احکام را در باب طهارت و نجاست و کفر و ایمان و جایز بودن و جایز نبودن ازدواج را بر ناصبی- به این معنا- ذکر کرده‌اند.»(۱) ملاحظه می‌شود که انتساب مطالب به مرحوم جزائری صحّت ندارد و آنها را درباره‌ی ناصبی مطرح کرده و هیچ اشاره به تقدّم غیر علی را در مسئله امامت بر امیرمؤمنان علیه السلام ندارد.

آری؛ ایشان در ادامه، جمله‌ای دارد و از آن استفاده می‌شود که دایره ناصبی در نظر گروه اندکی از بزرگان شیعه وسیع‌تر است و شامل کسانی که نصب عدوات بر ضد شیعه اهل‌بیت علیهم السلام داشته باشد نیز می‌شود او می‌نویسد:

«و شیخ بزرگ ما مرحوم شهید ثانی- قدس‌اللّه- به نکته‌ای جالب در روایات برخورد کرده است پس فرموده است که ناصبی آن کسی است که نصب عدوات و دشمنی بر ضد شیعه اهل‌بیت علیهم السلام داشته باشد و بر آنان یکدیگر را کمک کنند .... و بر این سخن دلالت دارد روایت صدوق در کتاب علل الشرایع با سندهای معتبر از امام صادق علیه السلام که فرمود: ناصبی آن کسی نیست که ضد ما اهل‌بیت

۱- - الانوار النعمانیه ۲/ ۳۰۶.

ص: ۲۳۳

نصب عدوات کند زیرا شما کسی را پیدا نمی‌کنی که بگوید من کینه محمد و آل محمد را دارم ولی ناصبی کسی است که ضد شما نصب عدوات کند در حالی که بداند شما ولایت ما را دارید و شمابودن وعدم ازدواج و .. از شیعیان ما هستید.»(۱) خلاصه‌ی سخن این که کلمه‌ی ناصبی مشترک لفظی است وناصبی در این روایت غیر از ناصبی است که احکام فقهی خاصّ خود را دارد زیرا هیچ یک از فقها به این دلیل که اهل سنّت مخالف ماهستند احکام فقهی ناصبی را بر آنان روا نمی‌دارند از قبیل مهدورالدم و ..

جمع‌بندی

آری بر ما روشن شد که کسانی که ادعای آزادمنشی و عقل و امانت‌داری دارند بیش از همه اسیر هوسها و خرافات هستند و از نعمت عقل کمتر بهره می‌برند و از خیانت ابائی ندارند. آیا این آیه باز برای شما معنا پیدا نمی‌کند؟ «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوهٔ الدنیا و یشهدالله علی ما فی قلبه و هو الدالخصام»، «و بعضی از مردم سخنش درباره زندگی دنیا شما را به تعجب وا می‌دارد (چون زیبا سخن می‌گوید توجه تو را به سمت خود جلب می‌کند) و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد ولی او لجوج‌ترین دشمنان است.»(۲)

۱- - الانوار النعمانیه ۲/ ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲- - سوره بقره، آیه ۲۰۴.

ص: ۲۳۴

ص: ۲۳۵

فصل هفتم نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟

اشاره

فصل هفتم را نویسنده به تخریب چهره‌های سرشناس شیعی و بعضی از کتب معتبر شیعه، نظیر کافی و انکار حضرت ولی عصر- ارواحناله‌الفداء- و تحریف آثار پربرکت ظهور آن حضرت اختصاص داده است.

او معتقد است که بعد از مطالعاتش با چهره‌های مشکوک زیادی که در داخل کردن عقاید باطل و افکار انحرافی به مکتب تشیع نقش کلیدی داشته‌اند آشنا شده است وجود خود را در حوزه علمیه نجف اشرف و دسترسی به مصادر و مراجع علمی شیعه را برای کشف این واقعیت لطف خداوند می‌داند.

لکن روشن است که دسترسی به مصادر شیعه برای هر کسی ممکن است به خصوص اگر پشتوانه دلارهای آمریکایی در کار باشد و به فرض حضور نامبرده در حوزه علمیه نجف اشرف، او با دسترسی به منابع شیعه می‌توانسته است حقایق را کشف کند، آیا نمی‌شود گفت: درست‌ترین سخن این باشد که نامبرده خود بیگانه‌ای است که جهت انحراف تشیع با تمام امکانات همفکران و دشمنان حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام دست به کار شده است؟ غافل از اینکه درخت تنومند تشیع آن قدر ریشه‌دار است که همچون کوه در برابر همه طوفانها ایستاده است و در برابر سخنان باطل، تنها با حرکتِ چند برگش آن طوفان را پس می‌زند و به تعبیر قرآن «کلمةً

ص: ۲۳۶

طیبةً کشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین بادن ربها ...»(۱)، «و این درخت بنی‌امیه و پیروان آنان است که بی‌ریشه هستند و در برابر هیچ نسیمی تاب مقاومت ندارند.» و آنان همان شجره ملعونه و خبیثه در قرآن هستند که خداوند می‌فرماید: «و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة الجتثت من فوق الارض مالها من قرار»(۲) در اول فصل، نویسنده مجدداً به نقش عبدالله‌بن‌سبا اشاره‌ای دارد ولی چون در فصل اول درباره این چهره مشکوک یا مطرود نزد شیعه سخن گفتیم لذا به آن اکتفا می‌کنیم و به نقد بخشهای دیگر می‌پردازیم:

هشام‌بن‌حکم

اولین چهره‌ای که مورد حمله نویسنده قرار گرفته است هشام‌بن‌حکم است او می‌نویسد: احادیث هشام در کتب صحاح هشت گانه ما بسیار به چشم می‌خورد ... سؤال ما این است که صحاح هشت‌گانه در شیعه کدام است؟! حتّی یک فرد مطلع از منابع شیعی یافت نمی‌شود که از کتابی تحت عنوان صحاح خبری داشته باشد چه رسد به هشت‌گانه بودن آن، آیا خود همین سخن دلیل بر آن نیست که نویسنده از منابع شیعی اطلاعی نداشته است و به دروغ خود را عالم شیعی قلمداد می‌کند؟

۱- – سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

۲- – سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

ص: ۲۳۷

او ۵ حدیث در مورد هشام‌بن‌حکم نقل می کند در سه حدیث او متهم به زمینه‌سازی در قتل امام هفتم علیه السلام است و در دو روایت متهم به انحراف فکری در باب توحید است.

ولی اشکال اولی که هست این که تمام ۵ روایت ضعیف است زیرا یا مرسل است یا در سند آن کسانی هستند که مورد اعتماد نیستند یا ناشناخته هستند نظیر جعفربن‌معروف و اسماعیل‌بن‌زیاد واسطی و علی‌بن‌محمد و محمدبن‌موسی الهمدانی و علی‌بن‌ابی‌حمزه البطائی. بنابراین هیچ یک از روایات قابل استدلال نیستند.(۱) اشکال دوم اینکه روایات معارض دارند، روایات مستفیض و متعدد بر وثاقت و عظمت و جلالت هشام‌بن‌حکم دلالت دارند نظیر روایت عیاش که با سند خود از امام جواد علیه السلام روایت می کند که در جواب داودبن‌قاسم جعفری که پرسید: «شما درباره‌ی هشام‌بن‌حکم چه می‌فرمایید؟ فرمود: خداوند او را رحمت کند چقدر از این جهت (امامت) دفاع نمود.»(۲) و نیز ابوالحسن‌اشعری می گوید: «گفته شده است که هشام قایل به جسم بودن خداست ولی او گفته است: مقصود من از اینکه گفتم جسم است این است که او یک موجودی است که قائم به ذات خویش است.»(۳)

۱- – معجم‌الرجال ۱۹/ ۲۸۶ تا ۲۹۴.

۲- – همان.

۳- – همان.

ص: ۲۳۸

اشکال سوم؛ بررسی زندگی شخصیت بزرگی چون هشام‌بن‌حکم که چون تیری بر قلب دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام بود و همه از وجود او احساس خطر می‌کردند و نام او در مناظرات، شهره‌ی آفاق شده بود ثابت می‌کند که جهت تخریب او از طریق دشمنان و احیاناً از روی حسادت بعضی از دوستان بر ضد او روایاتی را وضع کنند مرحوم آیهٔالله خویی- ره- بعد از آوردن روایاتی که دلالت دارد که هشام قائل به جسمیت بوده می‌نویسد: «به گمان من همه این روایات ساختگی جهت تخریب هشام است و این کار از روی حسادت نسبت به او بوده است همانطور که روایت کشی بر آن دلالت دارد روایت‌کشی چنین است:

سلیمان‌بن‌جعفر جعفری می‌گوید: درباره‌ی هشام‌بن‌حکم از امام رضا علیه السلام پرسیدم حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند بنده نصیحت‌گری بود و از طرف دوستانش از روی حسادت نسبت به او اذیت شد.»(۱)

سه نکته

۱- محدث قمی می‌نویسد: «او (هشام‌بن‌حکم) در کوفه اقامت داشت و مرتبه و بلندی مقامش در نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی بود که در منی خدمت آن حضرت رسید و در آن وقت

۱- – همان.

ص: ۲۳۹

جوانی بود که هنوز موهای صورتش نروییده بود در آن مجلس بزرگان شیعه چون حمران بن‌اعین و قیس و یونس‌بن‌یعقوب و مؤمن طاق و ... حضور داشتند پس حضرت او را بالا برد و بالای دست همه آنان نشانید در حالی که سن همه آنان از هشام بیشتر بود پس چون حضرت دید که این کار یعنی؛ مقدم‌داشتن هشام، بر همگی گران آمده درباره‌ی ایشان فرمود: این یاور ما با قلب و زبان و دستش است. آنگاه هشام از آن حضرت از اسماءالله عزوجل و مشتقهای آن سؤال کرد حضرت جواب او را داد و فرمود: آیا فهمیدی به طوری که با آن دشمنانِ ملحدِ ما را دفع کنی؟ هشام گفت: بلی، حضرت فرمود: خداوند تو را به آن سود برساند و تو را ثابت قدم قرار دهد.

از هشام نقل شده‌است که گفته «به خدا سوگند هیچ کس مرا تا امروز در بحثهای توحیدی شکست نداده است.»(۱) از این روایت و روایات مشابه و نقش هشام در رسواکردن دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام علّت حمله به این شخصیت مورد لطف و عنایت امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روشن شد که چگونه با تمسک به چند روایت ضعیف و ساختگی قصد تخریب این بزرگان را دارند.

۲- هشام‌بن‌سالم جوالیقی که نویسنده در ضمن حمله به

۱- - منتهی الامال ۲/ ۸۴، ۲۸۳.

ص: ۲۴۰

هشام‌بن‌حکم آورده و دو روایت درباره‌ی انحراف فکری او آورده است نقش مهمی در هدایت شیعه بعد از شهادت امام صادق علیه السلام به سمت امام موسی‌بن‌جعفر علیه السلام داشته است و بسیار مورد اعتماد بزرگان شیعه است و چون چنین خدمتی به عالم تشیع نموده است مورد حمله نویسنده قرار گرفته است ضمن اینکه در روایت ذکر شده از کافی از حضرت رضا علیه السلام نیز تحریف صورت گرفته است عبارت این گونه است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون عظمت خدایش را دید آن حضرت در صورت جوان شاداب ۳۰ ساله بود (نه اینکه خدا را به صورت جوان ببیند بلکه خود آن حضرت به شکل جوان ۳۰ ساله بود) راوی می‌گوید: گفتم: (جعلت فداك من كانت رجلاه في خضرة) فدایت شوم چه کسی دو پایش در سبزی بود؟ فرمود: آن محمد صلی الله علیه و آله بود که چون به خدایش با دلش نگریست خداوند او را در حجاب قرار داد و نورهای خدایی سبز و سرخ و سفید و غیر آن است(۱) (و آن حضرت دو پایش در سبزی بود یعنی او در نور سبز ایستاده بود) خوانندگان گرامی مشاهده می‌کنند که چگونه نویسنده برای تخریب چهره‌های بزرگ شیعه جملات را تغییر می‌دهد و چگونه مطابق خواست خود ترجمه و تفسیر می‌کند؟!

۳- نویسنده، اوصافی مثل جسم بودن خداوند و صورت داشتن او

۱- اصول کافی ۱/ ۱۰۱ و ۱۰۲.

ص: ۲۴۱

... را از عقاید یهود می‌داند و برای تأیید سخن خود جمله‌ای از سفر تکوین تورات را می‌آورد تردیدی نیست که این عقاید از دیدگاه شیعه باطل و هیچ روایتی معتبری در کتب شیعه در این مورد وجود ندارد ولی اهل تسنن چطور؟ مطالب زیر از جمله دهها روایتی است که در کتب عامه آمده است و عقاید آنان است شما خود قضاوت کنید که اگر کسی از فرقه‌ی اسلامی بخواهدتنها به ظاهر روایات تشبّث بجوید عقاید کدام فرقه به یهودنزدیک است؟

شکل خداوند (العیاذ باللّه)

۱- خداوند آدم را هم شکل خود آفریده است!(۱) ۲- مسلم و بخاری نقل می‌کنند که؛ «خداوند دست و انگشت دارد و دارای پا و ساق است.»(۲) ۳- مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که؛ «خداوند آسمانها وزمین ودرخت وآبوخلایق را باپنج انگشت نگه می‌دارد(۳)

۴- خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید:

«چه کسی از من خواهشی دارد تا برایش برآورده کنم. بخواهد تا به

۱- - مسنداحمد ۲/ ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵.

۲- - صحیح بخاری، تفسیر یوم یکشف عن ساق، ج ۳/ ۲۹۳.

۳- - صحیح مسلم ۸/ ۱۲۶-/ ۱۲۵.

ص: ۲۴۲

او بدهم.»(۱) ممکن است کسی بگوید این روایت گرچه به صورت روشن دلالت بر جسمیت خداوند (سبحانه) دارد و در مسندها و صحاح اهل سنت آمده است ولی اهل سنت چنین عقیده‌ای ندارد وآن را تأویل می کنند.

در جواب می گوییم:

اولًا؛ این روایات در کتابهای صحاح اهل سنت آمده است کتابهایی که چون قرآن در نزد آنان معتبر است و در نتیجه آن روایات از نظر سند مورد قبول آنان است.

ث انیاً جمله زیر از احمد مصطفی‌المراغی درباره‌ی دیدن خداوند با چشم سر نشان می‌دهد که اهل تسنن معتقد هستند خداوند با چشم سر دیده می‌شود و همه بزرگانشان این را پذیرفته‌اند و خدا را بر داشتن این اعتقاد شاکر هستند و برای هر کسی واضح است که چشم تنها اجسام را می‌تواند ببیند. وی بعد از آیه شریفه (الی ربها ناظرة) می‌نویسد: «یعنی به صورت عیان (و با چشمان خویش) بدون مانع به خدا می‌نگرد. تمام اهل علم (دانشمندان اهل سنت) گفته‌اند: مقصود از این سخن آن چیزی است که روایات صحیح بر آن متواتر است که بندگان در روز قیامت به خدایشان همچنان که به ماه در شب چهاردهم می‌نگرند نگاه می کنند.»

۱- – مسند احمد ۲/ ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۲

ص: ۲۴۳

وی در ادامه می‌نویسد: ابن کثیر می گوید: «و این (عقیده) بحمدالله مورد اتفاق اصحاب و تابعین و گذشتگان امت اسلامی است همانطور که بین پیشوایان اسلام (امامان چهار مذهب اهل سنت) مورد اتفاق است.»(۱) مراجعه‌ی به کتابِ ابن خزیمه‌ی سنّی جهت اثبات وجودعقایدیهودیّت در میان اهل سنّت کافی است. ازجمله عناوین آن کتاب همراه با شماره‌ی آن چنین است:

«۴-/ باب بیانی از پیامبر صلی الله علیه و سلم در اثبات جان برای خدا.

۶-/ باب ذکر اثبات وجه وصورت برای خدا.

۱۰-/ باب ذکر اثبات چشم برای خدای-/ جلّ وعلا-/.

۱۳-/ باب ذکر اثبات دست برای خالق.

۲۱-/ باب ذکر سنتهای هشتگانه که روشن می کند که خالق ما-/ جلّ وعلا-/ دودست دارد.

۲۷-/ باب نگهداری خداوند-/ جلّ وعلا-/ آسمانهاوزمین وآنچه در اوست برانگشتانش.

۲۹-/ باب ذکر اثبات پا برای خدای-/ عزّوجلّ-/.

۳۳-/ باب ذکر دلیل بر جا گرفتن خداونددر آسمان.

۳۴-/ باب ذکر روایاتی که سندآن قطعی وصحیح است وعلمای حجاز وعراق نقل کرده‌اندکه خداوند-/ جلّ وعلا-/ فرود می‌آید.

۱- - تفسیر المراغی ۲۹/ ۱۵۲.

ص: ۲۴۴

۵۲-/ باب ذکر اثبات خنده‌ی خدای-/ عزّوجلّ-/ ما.»

اگر خوانندگان گرامی به کتاب (المدخل الی دراسهٔ الادیان والمذاهب) مراجعه کنند در می‌یابندکه این عقاید اگر تأویل نشود همان عقایدیهوداست که در میان اهل سنّت وجوددارد.

مؤمن طاق یا شیطان طاق؟

نویسنده در ضمن سخنان خود در حمله به بزرگان شیعه به فردی به عنوان شیطان طاق اشاره می‌کند. او کیست؟ و چه کسانی و برای چه اهدافی او را شیطان طاق نامیدند؟ مطلب زیر از محدث قمی واقعیّت را روشن می‌کند.

«او که از بزرگان شیعه و خوش‌بیان و زیرک بود به نام محمد بن علی بن نعمان کوفی معروف به مؤمن الطاق است و مخالفین او را شیطان الطاق می‌گفتند دکانی در کوفه در محلی معروف به طاق المحامل داشت. در زمان او سکه‌های تقلبی پیدا شده بود تنها کسی که می‌توانست با زیرو رو کردن، آنها را تشخیص دهد او بود و لذا مخالفان او را شیطان‌الطاق می‌گفتند او یکی از متکلمین بود و چندین کتاب، تصنیف کرده و مناظره‌ی او با زیدبن‌علی و با خوارج و گفتگویش با ابوحنیفه مشهور است.

روزی ابوحنیفه به او گفت: شما شیعیان اعتقاد به رجعت دارید؟

گفت: بلی، گفت: پس پانصد اشرفی به من قرض بده و در رجعت که به دنیا بازگشتم از من بگیر. ابوجعفر (مؤمن طاق) فرمود: از

ص: ۲۴۵

برای من ضـامنی بیاور که چون به دنیا برمی گردی به صورت انسان برگردی تا من پول به تو قرض بـدهم، زیرا می‌ترسم به صورت بوزینه برگردی و من نتوانم از تو پولم را دریافت نمایم!! و نیز روایت شـده که چون امام صادق علیه السـلام از دنیا رفت ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: یا اباجعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت: اگر امام من وفات کرد امام تو شیطان است که تا وقت معلوم نمی‌میرد!! روایت شـده است که چـون ضـحاک که یکی از خوارج بود در کوفه خروج کرد و خود را امیرالمؤمنین نامیـد و مردم را به مـذهب خود دعوت کرد مؤمن الطاق به نزد او رفت و چون اطرافیان ضـحاک او را دیدند او را گرفتند و پیش ضـحاک بردند مؤمن‌الطاق به ضحاک گفت: من مردی هسـتم که در دین خود بصیرتی دارم و شنیده‌ام که تو صفت عدل و انصاف داری. بنابراین دوست داشتم که دراصـحاب تو داخل باشم. ضـحاک به یارانش گفت که اگر این مرد یار ما باشـد کار ما رواج خواهد گرفت. آنگاه مؤمن‌الطاق به ضـحاک گفت: چرا تبری و اعلام انزجار از علی‌بن‌ابی‌طالب می کنی و کشـتن و جنگ او را حلال می‌دانی؟ ضحاک گفت: برای اینکه او حَکَم گرفت در دین خـدا و هر که در دین خدای تعالی حَکَم بگیرد کشـتن و جنگ با او و بیزاری از او حلال است. مؤمن گفت: پس مرا از اصول دین خود مطلع کن تـا بـا تو منـاظره کنم و هرگـاه حجت و اسـتدلال تو بر اسـتدلال من غالب شـد در جمع یارانت درآیم و مناسب است که جهت معلوم شدن اشتباه هریک از ما در مناظره

ص: ۲۴۶

کسی را تعیین کنی تا کسی که اشتباه کرده است را ادب نماید و برای کسی که اشتباه نکرده به نفعش حکم کند. ضحاک به یکی از یاران خود اشاره کرد و گفت این مرد میان من و تو حَکَم باشد که عالم و فاضل است. مؤمن گفت: این مرد را درباره‌ی دینی که آورده‌ام تـا بـا تو مناظره کنم حَکَم قرار می‌دهی؟ ضـحاک گفت: آری؛ آنگـاه مؤمن‌الطـاق روبه یاران ضـحاک کرد و گفت: الان دوست شـما حَکَم گرفت در دین خدا- دیگر شـما خود می‌دانید. چون یاران ضـحاک این جمله را شنیدند آنقدر با چوب و شمشیر بر ضـحاک زدند که او هلاک شد!!(۱) اکنون قضـاوت کنیـد آیـا می‌توان بر این شخصـیّت بزرگ چنین نامی‌نهاد وهمین نام کافی نیست تا بدانیم تا دشمنان دیروز وامروز وی چه کینه‌هایی نسبت به راه ورسم او داشته‌اند؟

زرارةبن‌اعین

یکی از کسانی که مورد هجوم نویسـنده قرار گرفته و در مذمت او چند روایت از رجال کشـی نقل کرده است و او را از نفوذی‌های دشـمن می‌داند صحابی خاص حضرت صادق علیه السلام زرائبن‌اعین است وی ۷ روایت از رجال‌کشـی در مذمت او نقل می‌کند و در آخر می‌نویسد: «باور کنید از شرمندگی قلم کشیدن هم برایم دشوار است!

۱- – منتهی الامال ۲/ ۲۰۰.

ص: ۲۴۷

چنین شخصی چه می‌خواهد برای اسلام تقدیم کند و آنچه او به نام حدیث نقل می کند چگونه می تواند دین قرار بگیرد؟!» اولًا چطور شد مرحوم کشی که خود این روایات را در رجالش آورده او را فقیه‌ترین ۶ نفر اول اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌داند که اجماع شیعه است که تمام آنچه نقل می کنند مورد قبول است؟ وی می‌نویسد: «بزرگان اجماع دارند بر تصدیق این گروه اول از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و در فقه پیرو آنان هستند و گفته‌اند: فقیه‌ترین آنان زراه است.»(۱) پس معلوم می‌شود روایاتی که کشی آورده است مورد قبول خود او نیز نبوده است واین روایات متعارض هستند ودر عرف تحقیق ومیدان انصاف هرگز نمی‌توان به یک دسته از روایات متعارض تشبّث جست بلکه باید قراین وشواهد دیگر را دید تا معنای هر دو دسته‌ی روایات روشن شود. امّا جمله‌ای که از مرحوم شیخ طوسی نقل می کندضمن آن که در آن تحریف صورت گرفته در آنجاآمده که جدّش‌نصرانی بود. اگرنصرانی بودن جدّ مضر باشدچگونه یهودی بودنِعبدالله بن سلام وتمیم داری ووهب بن منبّه وکعب احبارمضر نیست؟!! ونصرانی بودن ابوحنیفه وپدرش مشکلی ایجادنمی کند؟!! همان طور که خطیب بغدادی ذکر می کند.(۲) ثانیاً؛ تمام ۷ حدیثی که در مذمت زراره ذکر کرده بدون استثنا

۱- – معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۱۹.

۲- –/–/ تاریخ بغداد ۱۳/ ۳۲۴–/ ۳۲۵

ص: ۲۴۸

ضعیف است به خصوص روایت اوّل که‌از همه بی‌ادبانه‌تر است.

مرحوم آیـهٔالله خویی- ره- بعـد از نقل آن حـدیث می‌نویسد: «من شـگفتم تمام نمی‌شود که چگونه‌کشـی و شـیخ این روایت زننده بی‌ارزش را که هیچ‌گونه مناسبتی با مقام زراره و جلال او ندارد و قطع و یقین به فساد آن است ذکر کرده‌اند و به خصوص که تمام راویان روایت بدون استثنا مجهول و ناشناخته هستند؟!»

ثالثـاً؛ روایـاتی که در مـذمّت زراره از امـام صادق علیه السـلام وارد شـده به خاطر حفظ جان زراره بوده است روایات متعـددی این مطلب را به روشنی می‌رساند یک نمونه آن را در اینجا می‌آوریم؛

حسن‌بن‌محبوب از محمدبن‌عبدالله بن‌زراره نقل می‌کند که امام صادق علیه السـلام به من فرمود: «از طرف من سلام پدرت را برسان و به او بگو من درباره تو بدگویی می‌کنم تا بدین وسـیله از (جان) تو دفاع کنم زیرا مردم و دشـمن نسـبت به هرکسی که ما او را به خـود نزدیـک کرده‌ایـم و از او تعریـف کردیم جهت اذیت کردنشـان سـرعت می‌گیرنـد، تـا هرکس را که مـا دوست داریم و به ما نزدیک هستند به خاطر محبّت و دوستی و نزدیکیش به ما مورد آزار و شکنجه و قتل قرار دهند و هرکسی که مورد بدگویی ما قرار گیرد مورد تعریف و تمجیـد قرار می‌دهنـد و من بـدگویی تو را می‌کنم زیرا تو مردی هستی که به خـاطر ما شـهرت پیـدا کرده‌ای و بدین جهت در نزد مردم مورد سـرزنش هستی و به خاطر دوستی ما آثارت مورد سـتایش و پسـند آنان نیست. پس خواستم بدگویی تو را بکنم تا به

ص: ۲۴۹

خاطر آن مورد پسند آنان قرار بگیری و بدین وسیله شر و بدیشان از تو دفع شود خداوند عزوجل (در داستان خضر و موسی علیهم السلام از قول خضر) می‌فرماید: اما کشتی (را که در دریا شکستم) بدان جهت بود که آن برای جمعی از فقیران بود که در دریا کار می‌کردند پس آن را معیوب کردم تا سلطانی که در نزدیک آنان بود و هر کشتی سالم را می‌گرفت (نگیرد و برای فقیران باقی باشد) .... به خدا سوگند تنها آن را خراب کرد تا از دست مَلِك و سلطان حفظ شود و هیچ عیبی در آن نبود، تا آن را با شکستن رفع کند. پس این مثال را بفهم خدا تو را رحمت کند. پس به خدا سوگند تو در نزد من محبوب‌ترین مردم هستی و بهترین اصحاب پدرم در مرگ و حیاتش هستی. تو از آن کشتی‌ها در دریاهای متلاطم و عمیق برتر هستی و در نزدیکی تو مَلِك و سلطانی ظالم و غاصب است و منتظر عبور هر کشتی صالح در دریای هدایت است تا آن را غاصبانه بگیرد- رحمت خدا در زندگی بر تو باد و رحمت و خشنودی او بعد از مرگ نیز بر تو باد ....»(۱) نکته:

روایت فوق علت حمله نویسنده و امثال او را بر بزرگان اسلام مشخص می‌کند برای عظمت شخصیت این فرزانه و نزدیک بودن

۱- – معجم رجال الحديث ۷/ ۲۲۶.

او به اهل‌بیت علیهم السلام و نقش او در حفظ دین و آثار ائمه علیهم السلام چند حدیث کوتاه ذکر می‌کنیم.

حفظ احادیث امام باقر علیه السلام از برکت زراره

۱- ابراهیم بن‌عبـد حمیـد و دیگران از امام صادق علیه السـلام روایت کرده‌انـد که فرمود: «خداوند زرارهٔبن‌اعین را رحمت کند اگر زراره و امثالش نبودند روایات پدرم نابود می‌شد.»(۱)

زراره از سابقان و مقربان است

۲- ابی‌عبیده حذاء می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:
زراره و ابوبصیر و محمدبن‌مسلم و برید از کسانی هستند که خداوند تعالی فرمود: «والسابقون السابقون اولئک المقربون»(۲)»(۳)

اهمیت محضر زراره

۳- ابن‌ابی‌عمیر می‌گویـد: «به جمیل بن‌دراج گفتم: چقـدر محضـر شـما نیکو و جلسه شـما زیباست؟! گفت: آری به خدا سوگند ما اطراف زارهٔبن‌اعین همچون بچه‌ها در کنار معلم هستیم.»(۴)

امین بر حلال و حرام الهی

۱- -/ معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۲۴.

۲- - سوره واقعه، آیات ۱۱ و ۱۲.

۳- - معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۲۵.

۴- - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۳.

ص: ۲۵۱

۴- جمیل‌بن‌دراج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

مخبتین را بشارت به بهشت بده (آنان) برید‌بن‌معاویه عجلی و ابابصیر لیث‌بن‌بختری مرادی و محمد‌بن‌مسلم و زرارهٔ این چهار نفر هستند که آنان نجیب‌هایی هستند که امین خدا بر حلال و حرامش هستند اگر آنان نبودند آثار نبوت قطع و نابود می‌شد.»(۱) شما خود برای دلسوزی‌های نویسنده قضاوت کنید که چگونه برای کسانی که نقش کلیدی در بقای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله داشته‌اند از هر اهرمی جهت تخریبشان بهره می‌گیرد.

ابوبصیر مرادی

یکی دیگر از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که مورد توهین قرار گرفته واز نفوذهای دشمن به حساب آمده است شخصیت عظیم‌القدر لیث‌بن‌بختری مرادی ملقب به ابوبصیر و از اصحاب اجماع است که تمام فقهای شیعه بر صحت آنچه او نقل می‌کند اتفاق نظر دارند نویسنده با نقل ۶ روایت در مذمت ابوبصیر مرادی از رجال کشی خواسته است تا به هدف خود برسد ولی چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

۱) تمام روایاتی که نویسنده در مذمت این شخصیت بزرگی شیعی آورده است ضعیف است و مرحوم آیهٔ‌الله خویی- ره- در جلد ۱۴

۱- - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۲.

ص: ۲۵۲

معجم رجال‌الحدیث به بررسی آنها پرداخته است.

۲) بعضی از روایات مذکور مربوط به ابوبصیر مرادی نیست بلکه مربوط به یحیی‌بن‌القاسم است که به او نیز ابوبصیر اطلاق می‌شده است زیرا دلیلی بر نابینایی ابوبصیر مرادی (لیث بن بختری) همانطور که مرحوم آیهٔ‌اللّه خویی-/ ره-/ ذکر می‌کند نداریم بلکه ابوبصیر یحیی‌بن‌القاسم نابینا بوده و عصاکش او علی‌بن‌ابی‌حمزه بوده است (و روایات زیادی را از او ذکر می‌کند) بنابراین دو روایتی که در مذمّت ابوبصیر آمده است به فرض صحّت سند مربوط به ابوبصیرمرادی نیست.

۳) بطلان این روایات برای خود مرحوم‌کشی نیز به اثبات رسیده است زیرا نامبرده در شرح حال بریدبن‌معاویه عجلی ابوبصیر را جزو اصحاب اجماع می‌داند و حتی ابن‌داود آن را از مسلمات به شمار می‌آورد.

۴) روایاتی که در بیان عظمت این فقیه عالیقدر و شاگرد برجسته امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام رسیده فراوان است نمونه‌هایی از آن در ضمن بحث درباره‌ی زرارهٔ‌بن‌اعین و نیز در بحث نامگذاری شیعه به رافضه آمد و از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

از مجموعه مطالب گذشته عناد نویسنده نسبت به امامان شیعه آشکار می‌شود به آن جهت که مخالفت و دشمنی با آل رسول علیهم السلام اثرهای معکوس دارد لذا دشمنان اسلام برای رسیدن به هدف خویش به تخریب دست‌پروردهای آنان دست می‌زنند شاید به

ص: ۲۵۳

گمان خود بدین طریق بتوانند روایات اساسی و ریشه‌دار شیعه را بی‌اعتبار جلوه دهند.

۵) این نکته نباید مورد غفلت قرار گیرد که علمای رجال در بررسی حالات راویان حدیث، تمام آنچه در مدح یا مذمّت فرد راوی وارد شده است می‌آورند و سپس به بررسی آن روایات می‌پردازند تا درباره‌ی او اظهار نظر نهایی کنند گویی که تنها نویسنده به این روایات در مذمّت دست یافته است وتا کنون از دیدِ بزرگان اهل تحقیق وعلمای رجال پوشیده بوده است به هر حال تمام اشخاصی که مورد حمله نویسنده قرار گرفته‌اند مورد تأیید تمام علمای رجال می‌باشند بعضی از انسان‌ها علم را جهت جلوگیری از دین خدا و گسترش تفرقه و فساد آموخته‌اند نه جهت اطاعت و بندگی خدا و پیروی از حق و حقیقت. آیامطالبی که نویسنده ذکر می‌کند نشان نمی‌دهد که نویسنده نیز از این قبیل افراد است؟!

زیرا در مجموعه کتاب و از جمله در این مبحث روایات ضعیف را مستند خود قرار داده و از روایات قوی و صحیح که مدح این بزرگان است چشم‌پوشی کرده است: «الذین یصدون عن سبیل‌الله و یبغونها عوجاً».(۱) ۶) به عنوان حسن ختام روایتی را از حضرت صادق علیه السلام درباره

۱- – سوره اعراف، آیه ۴۵.

ص: ۲۵۴

ابوبصیر و بزرگانی نظیر او ذکر می‌کنیم.

جمیل‌بن دراج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود، اوتاد و میخهای زمین و اعلام و نشانه‌های دین چهار نفرند: محمدبن‌مسلم، بریدبن‌معاویه، لیث بن‌البختری المرادی و زرارهٔبن‌اعین.»(۱)

دزدی فرهنگی!

نویسنده بعد از تخریب چهره‌های درخشان شیعه به تخریب کتب مهم آنان می‌پردازد و با عنوان «دزدی فرهنگی» حجم کتب شیعی را نتیجه نفوذ بیگانگان در شیعه می‌داند و آنگاه برای اثبات سخن خود مطالبی چند درباره‌ی دو کتاب مهم کافی و تهذیب ابراز می‌دارد. با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته درباره نقش پرارزش شخصیتهایی چون زراره و مؤمن طاق و هشام‌بن‌حکم و ابوبصیر مطرح شد و جوابی که به شبهه‌های مطرح شده پیرامون کتاب کافی و تهذیب داده می‌شود روشن می‌شود که دزدفرهنگی کیست و چه کسی دزدی فرهنگی می‌کند؟!

منزلت کافی

کتاب کافی از کتابهای چهارگانه معتبر شیعه است و همواره تمام

۱- – معجم رجال‌الحدیث ۱۴/ ۱۴۳.

ص: ۲۵۵

بزرگان نسبت به آن توجه خاص داشته‌اند و برخی گفته اند که بعداز تألیف آن، حضرت بقیةالله الاعظم- ارواحناله الفداء- فرمود: کاف لشیعتنا این کتاب برای شیعیان کافی است

ولی اولًا معنای این سخن این نیست که تمام احادیث در کافی صحیح است و هیچ روایت ضعیفی در آن راه ندارد بلکه معنای این سخن این است که آنچه در این مجموعه آمده است می‌تواند پاسخگوی نیازهای اعتقادی و اخلاقی و فقهی و ... شیعیان باشد به شرطی که فقیه دین شناس با اصولی که خود اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کرده‌اند ار آن بهره جوید مانند اینکه فردی به فرزندش می‌گوید:

آنچه در انبار است برای ما کافی است معلوم است که مقصود گوینده از این سخن این نیست که تمام آنچه در انبار است همه‌اش بی‌عیب است. کتاب شریف کافی نیز با جامعیتی که دارد وقتی در اختیار یک فرد آشنا قرار گرفت می‌تواند راه هدایت را بیابد و اگر بنا بود تمام احادیث در آن در نزد شیعیان صحیح باشد به آن می‌گفتند صحیح کلینی همانطور که اهل سنت کتابهای ششگانه خود را صحیح می‌دانند و معتقدند که تمام مطالب آن مانند قرآن صحت دارد ولی شیعیان می‌گویند کافی از ۴ کتاب معتبری است که می‌تواند مرجع بهره‌بری قرار گیرد.

ثانیاً؛ اختلاف در انتساب روضه کافی به مرحوم محمدبن یعقوب کلینی از اعتبار و انتساب اصول و فروع کافی چیزی کم نمی‌کند زیرا در بخش اول که اختلاف وجود ندارد و به

ص: ۲۵۶

فرض که روضه کافی از مرحوم محمدبن‌یعقوب کلینی نباشد باز دارای اعتبار نزد شیعه است زیرا این کتاب می‌تواند تألیف ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی معروف به علان باشد که از علمای بزرگ شیعه است و به دست مخالفان در مسیر مکه شهید شد.(۱) بنابراین راه برای شناسایی کافی که به طور یقین به مرحوم کلینی مستند است (یعنی اصول کافی و فروع آن) با آنچه مورد اختلاف است (یعنی روضه کافی) وجود دارد و نمی‌توان اصل کتاب کافی را زیر سؤال برد.

ثالثاً؛ ممکن است نظرات بزرگان درباره‌ی شمارش کتابهایی که در کافی آمده است را به این صورت جمع کرد که بعضی از بزرگان مباحثی را جزو کتاب دیگر شمارش کرده‌اند و بعضی آن را کتاب جدا به حساب آورده‌اند مانند اعتکاف که به دنبال صوم می‌آید و امر به معروف و نهی از منکر به دنبال جهاد و صدقه بعد از زکات و زیارات بعد از حج.

نظیر آن را می‌توان در شمارش آیات قرآنی به حساب آورد بعضی تعداد آیات قرآن را ۶۶۶۶ آیه و بعضی بیشتر می‌دانند در حالی که مشهور تعداد آن را ۶۲۳۶ آیه می‌داند و سرّ آن روشن است زیرا بعضی دو آیه را یک آیه از جهت شمارش به حساب می‌آورند و

۱- - روضات الجنّات ۷/ ۴۷

ص: ۲۵۷

بعضـی دو آیه. و این امر موجب تحریف قرآن و بی‌اعتباری آن نمی‌شود تا کسـی بگوید صدها آیه از قرآن کم شده یا به آن اضافه شده است و مثلًا فلان درصد از آیات جعلی است و بعد بپرسد چه کسـی چنین بلایی بر سـر قرآن درآورده است؟! عین همین سخن دربـاره کتـاب کـافی قابـل تطـبیق است. مضافـاًبراین که کتـاب کـافی موجود در دست مـادارای همـان ۳۰ کتـاب است پس معلـوم می‌شودبه آن چیزی اضافه نشده است. رجوع به ابواب وفهرستهای کافی این واقعیّت را ثابت می‌کند.

نکته: قابل توجه است که نویسنده در صفحه‌ی ۱۶۳ می‌نویسد: «شیخ ثقه سیّدحسین بن سیّدحیدرکرکی عاملی ...» واقعاً؛ کدام شیخ ثقه است که سیّد فرزند سیّد باشد؟!! آفرین به این عالم فرزانه محقق که عمری را در حوزه سپری کرده ولی هنوز بین شیخ وسیّد را تشخیص نمی‌دهد وناگریز سنّی شده‌است!!

تهذیب الاحکام

کتاب تهذیب از کتب اربعه قابل اعتماد شـیعه است نه اینکه تمام احادیث آن صـحیح باشد و اصولًا شیعه هیچ کتاب روایی را مطلقاً صحیح نمی‌داند و این یک سخن باطل نویسنده است که می‌گوید:

تهذیب‌الاحکام از شـیخ طوسـی بنیانگذار حوزه‌ی علمیّه نجف اشـرف یکی دیگر از صحاح اربعه است در این کتاب هزاران روایت در ابواب مختلف فقهی وارد شده است و مرحوم شیخ طوسی در

ص: ۲۵۸

عـدهٔالاصول تعداد آن را بیش از پنج هزار حدیث می‌داند. روشن است که او در مقام بیان عدد واقعی روایات مذکور در آن نیسـت بلکه او می‌خواهد به وجود روایات مختلف و متعارض اشاره کند و در این راستا به عنوان شاهد می گوید:

«و آنچـه از احـادیث مختلـف از اهـل‌بیت علیهم السـلام وارد شـده است و به فقه مربـوط است من آنهـا را در کتـابم که به اسـتبصار معروف است ذکر کردم و در کتاب تهذیب الاحکام بیش از ۵۰۰۰ حدیث آوردم و ذکر کردم که در بیشتر این روایات طایفه شیعه در عمل به آن اختلاف دارند.»(۱) زیرا وی اشاره‌ای به مجموع روایات جمع آوری شده در این دو کتاب نکرده است بلکه اشاره به روایات متعارض داردکه بیش از ۵۰۰۰ روایت است نه مجموع روایات دو کتاب.

مسؤول کیست؟

این سـخن که در میان روایات مذکور در کتب شـیعی روایات متعارض وجود دارد و تقریباً در هر بابی روایات غیر صـحیح هست و روایـاتی نیز دربـاره‌ی غلو اهـل‌بیت علیهم السـلام جعـل شـده است سـخن حقی است و بزرگـان شـیعه برای یـافتن احـادیث جعلی و غیرواقعی از روایات صحیح متحمل رنجها شده‌اند و کتابهایی در این باره

۱- – عدهٔالاصول ۱/ ۳۵۶.

ص: ۲۵۹

تألیف نموده‌اند و در علم رجال به بررسی شخصیتها پرداخته‌اند و افراد دروغ‌پردازی چون سیف‌بن‌عمر تمیمی که داستان عبدالله‌بن‌سبا را درست کرده شناسایی کرده‌اند و دهها تن را از نیروی نفوذی معرفی کرده‌اند (و متأسفانه نویسنده دست روی هیچ کدام آنها نگذاشته بلکه مستند کلام خویش را غالباً روایت همان افراد ضعیف و مجهول و فاسد قرار داده است) و با طرح مسائلی در علم اصول نظیر مبحث تعادل و تراجیح به یافتن روایات وارده از امامان علیهم السلام اقدام کرده‌اند. گذشته از آن درایت و فهم حدیث و شرایط صدور آن را نیز در نظر گرفته‌اند. گرچه ممکن است در این راستا بعضی از روایات ضعیف نیز مورد عمل و توجه قرار گرفته شده باشد ولی به قول مرحوم شیخ طوسی درمقدمه تهذیب بعد از بیان وجود تعارض بین روایات که می‌فرماید «اهل تسنن آن را (تعارض بین روایات را) دستاویزی بر ضد شیعه قرار داده‌اند و بعضی از افرادی که خود را شیعه می‌دانستند از مذهب دست کشیده‌اند و این خروج از مذهب می‌رساند که آن فرد مذهب را با بصیرت نپذیرفته بود و از روی تقلید معتقد به مذهب شده بود زیرا اختلاف در فروع سبب نمی‌شود انسان دست از اصول بردارد آن اصولی که با ادلّه ثابت شده است.»(۱) و به فرض روایات جعلی قابل تشخیص نباشد آیا این علت می‌شود

۱- – تهذیب الاحکام ۱/ ۳.

ص: ۲۶۰

از مسئله امامت که با دلیل عقل و قران و روایات به اثبات رسیده دست برداشته شود و مذاهب اهل‌بیت علیهم السلام که بر مبنای اصولی عقلی است کنار گذاشته شود؟! در میان کتب اهل سنّت نیزروایات متعارض فراوانی وجود دارد. کافی است به کتاب (بدایةالمجتهدو نهایةالمقصد) ابن رشد مراجعه شود تا معلوم گردد که تا چه حدروایات متعارض در منابع آنان یافت می‌شود. اگروجود روایات متعارض سبب شود تا فردی که خود را عالمِ‌محقق می‌داند دست ازمذهب بردارد باید جدایی او از مذهب تسنّن بیش از تشیّع باشدزیرا اختلاف در آنجا بیشتر است.

امّااین سؤال که مقصر اصلی در جعل روایات کیست و به چه هدف این کار را کرده است؟ پاسخش را از حضرت رضا علیه السلام دریافت می‌داریم.

ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا در نزد ما روایاتی در فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و فضیلت شما اهل‌بیت وجود دارد و آنها از نقل مخالفین شماست و ما مثل آنها را از شما نمی‌شناسیم (نشنیده‌ایم) آیا متدین به آنها شویم (و بپذیریم)؟ فرمود: ای پسرابی‌محمود، پدرم از پدرش از جدش خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به سخن گوینده‌ای گوش فرا دهد او را عبادت کرده است پس اگر گوینده از خدا بگوید (و سخن حق بزند) پس شنونده خدا را پرستیده است و اگر گوینده از ابلیس (شیطان) سخن بگوید، پس ابلیس را

ص: ۲۶۱

پرستیده است. آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای پسر ابی‌محمود، مخالفان ما روایاتی را درباره‌ی فضایل ما جعل کرده‌اند و آنها را سه قسم قرار داده‌اند: یکی؛ غلو (و برتر بینی اهل‌بیت علیهم السلام از حد بندگی به حد خدایی) دوم؛ تقصیر (کوچک شمردن آنان از جایگاهی که دارند) سوم؛ تصریح به بدگویی به دشمنان ما. وقتی مردم (اهل سنت) روایات مربوطبه غلو درباره ماراشنیدند شیعیان مارا تکفیر می‌کنند (و آنان را کافر می‌شمارند) وبه آنان نسبت می‌دهند که معتقد به ربوبیت ماینـد و چون روایات تقصیر (تحقیراهل‌بیت علیهم السلام) را شنیدند آن را درباره‌ی ما می‌پذیرند (و در نتیجه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از جایگاه رفیع خود به زیر می‌آورند و مورد بی‌مهری قرار می‌دهند) وچون روایات بدگویی به دشمنان را به نام شنیدند به ما به نام بدگویی می‌کنند.

حال آن که خداوند می‌فرماید: به آنان که غیر خدا را می‌پرستند بدگویی نکنید که مبادا به خداوند از روی نادانی بدگویی کنند. ای پسر ابی‌محمود مردم گرایش به راست و چپ پیدا کردند تو در راه ما بمان زیرا هرکس با ما باشد ما با او هستیم و هر کس از ما جدا شود از او جدا می‌شویم. کمترین چیزی که انسان را از ایمان (کامل) خارج می‌کند این است که درباره یک ریگ بگوید هسته است و سپس بر این سخن عقیده پیدا کند و از کسی که مخالف است اعلام انزجار کند. ای پسر ابی‌محمود آنچه برایت گفتم

ص: ۲۶۲

خوب نگهـدار که خیر دنیا و آخرت را برایت در آن جمع کردم.»(۱) ومتأسـفانه نویسنده‌ی کتاب اهل بیت (ع) از خود دفاع می‌کند سه روش ناپسند دیگران را جمع کرده ویکجا آورده است تا هم در اهل بیت علیهم السلام غلو کند وهم تقصیر وهم به دشمنان شیعه بدگویی کند تا زمینه بد گویی به دیگران را درست کند.

بنابراین مسؤل‌اصلی تحریف وجعل‌حدیث مخالفان‌اهل‌بیت علیهم السلام بودند و این کار به خصوص در عصر بنی‌امیه با فرمان معاویه به صورت رسمی صورت گرفت همانطور که بحث آن گذشت.

نویسنده جعل حدیث را در دوران صفویه می‌داند در حالی که در این عصر بزرگانی چون مجلسی فرصت یافتند تا فرهنگ شیعه را جمع‌آوری کنند و کتاب‌هایی چون «بحارالانوار» را که یک مجموعه دائرةالمعارف اسلامی است تدوین کند. گرچه ممکن است در آن روایات ضعیف نیز باشد.

السلام علیك یا حجةالله التی لا تخفی سلام بر حجت خدایی که مخفی نیستی

وجود خارجی ندارد؟!!

آیا می‌توان باور کرد کسی در نجف اشرف ساکن باشد و همه هفته مشاهده کند که گروهی با پای پیاده به مسجد سهله برای توسل و

۱- – بحارالانوار ۲۶/ ۲۳۹.

ص: ۲۶۳

دیدار مولای انس و جن می‌روند و او یک محقق باشد و کتب روایی و تاریخی شیعه را بررسی کرده باشد ولی در وجود حضرت بقیهٔالله الاعظم صاحب‌الزمان- ارواحنالتراب مقدمه الفداء- شک داشته باشد؟!! و به چند مطلبی که در کتب تاریخ و روایی درباره حوادثی که در ظاهر در هنگام شهادت امام حسن عسگری علیه السلام اتّفاق افتاده است و مسؤولین حکومت که دنبال امام دوازدهم علیه السلام بودند و او را نیافتند را مستند خویش قرار دهد و منکر اصل وجود آن حضرت شود؟! حتی کسانی که از اهل تسنن با روایات مأنوس باشند نمی‌توانند منکر وجود آن حضرت شوند زیرا به قول مرحوم شهید آیهٔالله صدر «در مورد هیچ یک از قضایای اسلامی مسلم و غیرقابل تردید به مقدار روایات در مورد امامت مهدی علیه السلام و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان به وسیله‌ی وی و خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه حدیث وارد نشده است، تمام آن روایات حدود ۶۰۰۰ حدیث است.»(۱) آری؛ این سخنان برای آن گروه از اهل تسنن قابل قبول است که مأنوس با حکومت‌های اموی و عباسی بوده‌اند و خلفا را اولوالامر و امیرالمؤمنین می‌دانستند و اهل‌بیت علیهم السلام را مانند اصحاب می‌دانند و دایره‌ی اهل‌بیت را وسیع دانسته‌اند، ولی افرادی چون شیعیان که هر روز آثار امام خود را مشاهده می‌کنند و به آن

۱- – انقلاب مهدی و پندارها، ص ۵۸.

ص: ۲۶۴

حضرت متوسل می‌شونـد و صـدها نفر به محضـر مبارکش مشـرف می‌شونـد و شده‌اند و کتاب‌ها درباره‌ی کسانی که به محضـرش باریافته‌انـد تـألیف کرده‌انـد سـخنان نویسـنده تنها چهره مخفی او را آشـکار می کنـد و کوچک‌ترین شک و شـبهه‌ای برایشان ایجاد نمی کند.

ما در اینجا فقط به فهرست بعضـی از عناوین مطرح شده در کتاب ارشاد شیخ مفید که نویسنده از آن نام می‌برد می‌پردازیم تا معلوم شود که تمام مطالب کتاب حتی آن صـفحه‌هایی که به آن اشاره کرده است اثبات وجود مقـدس حضـرت بقیةالله- ارواحناله‌الفداء- است.

وی می‌نویسـد: باب ذکر وفات ابی‌محمـدحسن بن‌علی علیهما السـلام و محل قبر و ذکر فرزنـدش، باب ذکر قائم بعد ابی محمد علیه السلام و تاریخ تولّد و دلایل امامتش و ذکر بخشی از اخبار و غیبت و روش او در نزد قیامش و مدت حکومتش، باب ذکر بخشی از دلیلها بر امامت قائم به حق ابن‌الحسن علیهما السـلام، باب آنچه برتصـریح بر امامتش از امامان علیهم السـلام آمده‌است، باب کسانی که‌امام‌دوازدهم علیه السلام رادیده اندوبخشی از دلیلهاوشاهدانش، باب معجزات آن‌حضرت علیه السلام ..

اقرار به تولـد حضـرت صاحب‌الزمـان عـجّ و علیه السـلام تنهـا مربوط به شـیعیان نیست بلکه گروهی از اهل تسـنن نیز بر این حقیقت اعتراف کرده‌اند که مهدی موعود همان مهدی علیه السـلام فرزند امام حسن عسگری علیه السلام و متولّد در سال ۲۵۵ هجری است که غایب بوده و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، به عنوان نمونه می‌توان از افراد

ص: ۲۶۵

زیرد در اهل سنت نام برد:

۱) کمال‌الدین محمدبن‌طلحه قرشی شافعی (۶۵۲ ه) در مطالب السّئول فی مناقب‌ال الرسول.

۲) شمس‌الدین سبط بن‌جوزی (۶۵۴ ه) در تذکرهٔ خواص الامّه.

۳) محیی‌الدین ابوعبدالله محمدبن‌علی الاندلسی الشافعی (۶۳۸ ه) در فتوحات مکیه.

۴) ابوعبدالله محمدبن‌یعقوب گنجی شافعی (۶۵۸ ه) در البیان فی اخبار صاحب‌الزمان.

۵) علی‌بن‌محمدبن‌صباغ مالکی (۸۵۵ ه) در الفصول المهمهٔ فی معرفهٔالامهٔ.

قاعدتاً تحقیقاتی که آقای احمد کاتب، برادر عزیز نویسنده، داشته از قبیل تحقیقاتی است که در این کتاب مشاهده می‌شود و او نیز مانند کسی است که چشمان خود را در برابر خورشید ببندد و بگوید چون خورشید را نمی‌بینم پس خورشید وجود خارجی ندارد و آنان که از خورشید تعریف می‌کنند به خاطر منافع شخصی خود است و لابد تحقیقاتش درباره‌ی نائبان خاص امام زمان علیه السلام از این قبیل است همانطور که نویسنده در صفحه ۱۱۹ برخلاف تاریخ قطعی و نظر تمام شیعیان نائبان خاص را در دوران غیبت صغری ۲۰ نفر می‌داند و از قول دوست عزیزش احمد کاتب، نواب خاص، آن مردان زحمت‌کش پاک‌باخته، مشهور به علم و زهد و تقوی را گروهی دنیاپرست و فرصت‌طلب معرفی می‌کند که

ص: ۲۶۶

برای استفاده از اموال خمس و دیگر هدایایی که در قبرستان یا سرداب گذاشته می‌شد خودشان را نواب امام معرفی کردند.

به این سخنان که نظیر کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی پر از هتاکی است چه جوابی می‌توان داد؟!!

شاهکارهای حضرت صاحب‌الزمان

عجل الله تعالی فرجه‌الشریف

قبل از اینکه درباره‌ی روایات مطرح شده در این قسمت اشاره کنیم مناسب است به تغییرات و اصلاحاتی که آن حضرت انجام خواهد داد اشاره کنیم؛

۱) در دعای ندبه شاهکاری وی را چنین بر می‌شماریم و درباره‌ی او می گوییم: «کجاست آن کس که برای قطع ریشه ظالمان آماده شده؟ (۱- قطع ریشه ستمگران) کجاست منتظر برای مستقیم کردن کجیها و انحرافها؟ (۲- رفع انحرافها) کجاست آن کس که امید است ستم و دشمنی را زایل کند؟ (۳- برطرف کردن ستم و دشمنی) کجاست ذخیره‌ای که واجبات و سنتها را مجدداً اجرا می کند؟ (۴- بار دیگر اجرای واجبات و سنّت‌ها) کجاست انتخاب شده برای بازگرداندن ملت و شریعت اسلامی؟ (۵- باز گرداندن شریعت اسلام به سبک اول) کجاست کسی که امید است تا کتاب و حدود آن را زنده کند؟ (۶- زنده کردن قرآن و حدود آن) کجاست زنده کننده علوم دین و اهل آن؟ (۷- زنده کردن معارف دینی و حاملان آن) کجاست شکننده شوکت تجاوزگران؟ (۸-

ص: ۲۶۷

شکستن اعتبار متجاوزان) کجاست نابودکننده بناهای شرک و نفاق؟ (۹- نابود کردن شرک و نفاق) کجاست آواره کننده فاسقان و گناهکاران و طغیانگران؟ (۱۰- به هم زدن امنیت و اجتماع اهل تباهی) کجاست درو کننده شاخه‌های سرکش و تفرقه؟ (۱۱- قطع شاخه‌های تفرقه و سرکشی) ... کجاست زمینگیرکننده یاران عناد و گمراه کنندگان؟ (۱۲- از حرکت انداختن معاندان و گمراه‌کنندگان) کجاست عزت‌بخش اولیا و ذلیل‌کننده دشمنان؟ (۱۳- عزت بخشیدن اولیای الهی و ذلت بخشیدن به دشمنان) کجاست انتقام‌گیر خون پیامبران و فرزندان پیامبران؟ (۱۴- انتقام از خون به ناحق ریخته پیامبران و فرزندانشان) کجاست خواهان انتقام از خون کشته به کربلا؟ (۱۵- انتقام ازخون حضرت سیدالشهداء علیه السلام کجاست یاری شده از طرف خدا بر کسی که مورد ستم قرار گرفته است؟ (۱۶- کمک بر افراد مظلوم) ....»

۲) حسین‌بن‌خالد در حدیثی از حضرت رضا علیه السلام درباره شاهکاری حضرت مهدی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«او زمین را از هر ستمی پاک می‌کند و او کسی است که مردم شک در ولادتش دارند واو قبل از قیامش غیبتی دارد هنگامی که قیام کرد زمین را به نور خدایش روشن می‌سازد و میزان عدالت را در میان مردم برپا می‌کند در نتیجه هیچ کس به دیگری ظلم نمی‌کند.»(۱)

۱- - بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۲- ۳۳۱.

ص: ۲۶۸

۳) سلام بن‌مستنیر می گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

وقتی قائم علیه السلام قیام کنـدایمان رابرهرناصبی (دشـمن‌اهل‌بیت علیهم السلام) عرضه می کنـد اگر به راستی قبول کرد (او را رها می کنـد) وگرنه یـا او را به قتل می‌رسانـد یا از او جزیه می گیرد همانطور که امروز از اهل ذمه می گیرنـد ....»(۱) ۴) ابی‌بصیر از امام صـادق علیه السـلام روایت می کنـد که برایم فرمود: «ای ابامحمـد می‌بینم فرود قـائم را در مسـجد سـهله که به همراه خـانواده است. گفتم: آیـا منزلش در همانجـاست فـدایت شوم؟ فرمود: آری؛ در آنجـا منزل ادریس و ابراهیم خلیـل الرحمن بوده است و خـدا هیچ پیامبری را نفرستاد جز آن که در آن نماز گزارد و در آنجا مسکن خضر است.

گفتم: فـدایت شوم؟ قـائم علیه السـلام در آنجـا مرتب هست؟ فرمود: آری، گفتم: چه کسـی بعـد از اوست؟ فرمود: او تـا پایان خلق هست؟ گفتم:

آیا اهل ذمه در نزد او (در حکومت او) هستند؟ فرمود: همانطور که پیامبر صلی الله علیه و سلم خدا با آنان رفتار کرد رفتار می کند و آنان جزیه می‌پردازند با حالت ذلت. گفتم: آنان که با شـما دشـمنی کردند (نواصب) چگونه؟ فرمود: خیر، ای ابامحمد برای کسانی که بـا مـا مخالفت کرده‌انـد در دولت ما سـهمی ندارنـد. خداونـد خون آنان را در نزد قیام قائم ما برای ما حلال شـمرده است امروز خون آنان بر

۱- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۷۵.

ص: ۲۶۹

ما و بر شما حرام است پس کسی شما را فریب ندهد. وقتی قائم ما قیام نمود به خاطر خدا و رسولش و به خاطر همه ما (اهل‌بیت) انتقام می‌گیرد.»(۱) ۵) ابان می‌گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: علم ۲۷ حرف است تمام آنچه پیامبران آوردند دو حرف است و مردم تا امروز به جز ۲ حرف را نمی‌شناسند وقتی قائم ما قیام نمود ۲۵ حرف باقی‌مانده را خارج می‌کند پس آن را در میان مردم گسترش می‌دهد تا تمام ۲۷ حرف گسترش پیدا کند.»(۲) ۶) مفضل‌بن‌عمر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «هنگامی که خدای عزوجل به قائم اجازه خروج را دهد بر منبر بالا رود و مردم را به سمت خویش دعوت کند و آنان را به خدا سوگند دهد و به حق دعوت کند و از مردم بخواهد که به سیره و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتار کنند و خود نیز مطابق عمل آن حضرت رفتار می‌کند ....»(۳) ۷) در خصال مرحوم صدوق آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «آن زمان که قائم ما قیام کند باران از آسمان به طور کافی می‌بارد و زمین سبزه‌های خود را بیرون می‌دهد و بخل و کینه از دل‌ها می‌رود و حتی درندگان و چهارپایان (با برنامه‌ریزهای که انجام می‌شود) اصلاح می‌شود (و در جاهای

۱- – بحار الانوار ۵۲/ ۳۷۶، ۳۷۳ و ۳۷۵.

۲- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۶.

۳- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۷.

ص: ۲۷۰

مناسب قرار می‌گیرد و دیگر خطری ندارند) به گونه‌ای که اگر زن از عراق به شام برود قدمی بر زمین نمی‌گذارد مگر بر سبزه‌ها (یعنی همه جا آباد و سرسبز است و چنان امنیّت در جامعه وجود دارد) که آن زن از درندگان (اعم از حیوانات یا انسان‌های خطرناکِ حیوان صفت) ترس و خوفی ندارد.»(۱) ۸) ابی‌هاشم جعفری می‌گوید: «در نزد ابی‌محمد علیه السلام بودم که فرمود: وقتی قائم قیام کند دستور به تخریب منارها و ساختمانهای زیبا در مسجد را می‌دهد (و آن را از حالت تجملات خارج می‌کند، ابی‌هاشم) می‌گوید: در نزد خود گفتم: معنی این کار چیست؟

(چرا چنین کاری می‌کند؟) حضرت بر من رو کرد و فرمود: معنای این کار این است که اینها جدید و بدعت است و پیامبر و حجت خدا آن را نیاورده‌اند.»(۲) و نیز حلبی نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا نماز در مساجد سایه‌دار کراهت دارد، فرمود: آری؛ ولی امروز برای شما ضرری ندارد ولی اگر عدل بود (حضرت قائم علیه السلام ظهور می‌کرد) می‌دیدید که چگونه با آن رفتار می‌کند.»(۳) همچنین حدیث دیگری به همین مضمون درباره مساجد مصوره وارد شده است.(۴) ۹) ابی‌بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «قائم

۱- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۱۶.

۲- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۲۳.

۳- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۷۴.

۴- – همان.

ص: ۲۷۱

مسجدالحرام را خراب می‌کند تا آن را به اساسش بازگرداند و مقام (ابراهیم) را به محلی که قبلًا (در زمان رسول صلی الله علیه و آله) بوده است باز می‌گرداند و دستان بنی شیبه را قطع می‌کند و بر در کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینها دزدان کعبه هستند.»(۱) نکته:

امروزه کنار دیوار کعبه برجستگی وجود دارد و آن را «شاذروان» می‌نامند و از جهت فقهی آن جزو خود کعبه است و کعبه از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کوچکتر شده است و لذا آن حضرت شاذروان را جزو کعبه می‌دهد و همچنین مقام ابراهیم علیه السلام در زمان آن حضرت به خانه خدا چسبیده بوده است و عمربن‌خطاب دستور داد آن را به محل فعلی که همان محل مقام در زمان جاهلیت بوده منتقل کند.

قطع دست دزد نیز جزو احکام قطعیه قران است. بنا بر نقل اهل سنّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله میخواست کعبه را تخریب کند واز نو بازسازی کندولی زمینه را مساعد نمی‌دید. یک نمونه از آن نقلها:

عبدالله‌بن زبیرازخاله‌اش عایشه نقل می‌کندکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«ای عایشه اگر قوم تو دورانشان به شرک نزدیک نبود (و همچنان با شرک مأنوس نبودند) حتماً کعبه را منهدم می‌کردم وکف آن را با زمین مساوی قرار می‌دادم وبرای آن دو درب شرقی و غربی قرار

۱- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۸.

ص: ۲۷۲

می‌دادم و ۶ ذراع از سمت حِجر بر ان می‌افزودم، زیرا قریش در هنگام بنای کعبه آن مقدار را کم کردند.»(۱) ۱۰) ابوخدیجه می گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «چون قائم علیه السلام قیام کند امر جدیدی را می‌آورد همانگونه که رسول خدا در اوّل اسلام دعوت به امر جدید کرد.»(۲) در حدیث دیگری آمده که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که سیره حضرت مهدی چگونه است؟ فرمود: «آن کاری را انجام می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده بود آنچه از قبل بوده نابود می کند همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر جاهلیّت را نابود کرد و اسلام را مجدداً از اول می‌آورد.»(۳) نکته:

امر جدید حضرت مهدی علیه السلام همان امر جدید پیامبر اسلام در صدر اسلام است که به مرور همه چیز آن را تغییر دادند و طبق روایات در آخرالزمان فقط اسم اسلام باقی می‌ماند و از قرآن فقط اسم و نوشتن آن و از عمل به آن خبری نیست در صفحات گذشته روایت انس را ذکر کردیم که در حالت گریه می گفت: «از اسلام تنها نمازش باقیمانده بود که آن را نیز ضایع کردند.»

۱- -/-/ صحیح مسلم ۴/ ۹۸

۲- - بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۸.

۳- - بحارالانوار ۵۲/ ۳۵۳- ۳۵۲.

ص: ۲۷۳

۱۱) ابی‌بصیر در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که چه شباهتی حضرت مهدی علیه السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد؟ فرمود: «چون او قیام کند به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کند با این تفاوت که آثار محمد را روشن می‌کند و به مدت ۱۸ ماه از شمشیر (قدرت) به طور مطلق استفاده می‌کند تا خدا راضی شود ....»(۱) ۱۲) جابر در حدیثی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«چون قائم اهل‌بیت علیهم السلام قیام کند (بیت المال) به مساوات تقسیم کند و بین مردم به عدالت رفتار کند پس هر که مطیعش باشد از خدا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند نافرمانی خدا کرده است و او به نام مهدی نامیده شده است زیرا هدایت به امری مخفی می‌کند.

او تورات و سایر کتابهای خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل قرآن به قرآن حکم می‌کند و دارایی‌های درونی و بیرونی زمین را جمع می‌کند و به مردم می‌فرماید: بیایید (و بگیرید) آنچه به خاطر رحم از شما دریغ شده است و به خاطر آن خون شما به ناحق ریخته شده و آنچه کار حرام به خاطر آن واقع شده است. پس آنقدر (به افراد) می‌دهد که نظیر آن را هیچ کس نداده است و زمین را از عدل و قسط و نور پر

۱- - بحارالانوار ۵۲/ ۳۴۷.

ص: ۲۷۴

می‌کند همانطور که از ظلم و جور و شر پر شده است.»(۱) ۱۳) امام صادق علیه السلام در پاسخ معلی‌بن‌خنیس که پرسید: «آیا قائم در برخورد با مخالفان برخلاف سیره علی علیه السلام رفتار می‌کند؟

فرمود: آری؛ زیرا علی علیه السلام به روش منت‌گذاشتن (و رهاکردن) و خودداری (از درگیری و قتل مخالف خود) رفتار می‌کرد زیرا می‌دانست به زودی شیعیانش بعد از او شکست می‌خوردند (و به خاطر آنان آن حضرت مماشاة می‌کرد و کوتاه می‌آمد) ولی قائم وقتی قیام کند با روش شمشیر (قدرت) و اسیرگرفتن برخورد می‌کند زیرا می‌داند هرگز شیعیانش بعد از وی شکست نمی‌خورند.»(۲) ۱۴) بشیرنبّال می‌گوید: «به امام باقر علیه السلام عرض کردم که آنان (اهل سنت) می‌گویند: چون مهدی قیام کند با عفو با همه برخورد خواهد کرد و به قدر حجامت نیز خون نخواهد ریخت. فرمود:

چنین نیست به خدایی که جانم به دست اوست. اگر بنا بود عفوی صورت بگیرد این کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در زمانی که دندان رباعی او شکسته شد و صورتش مجروح شد. هرگز، به خدایی که جانم به دست اوست (حضرت مهدی علیه السلام می‌جنگد و خون ریخته می‌شود) تا اینکه ما و شما عرق و خون بسته شده را (در پیشانی خویش) مسح کنیم، آنگاه حضرت دست به پیشانی

۱- - بحارالانوار ۵۲/ ۳۵۱.

۲- - بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۳.

ص: ۲۷۵

خویش کشید.»(۱) ۱۵) عبداللهبن‌سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«چون قائم قیام کند بین او و بین عرب و عجم به جز شمشیر (قدرت) نخواهد بود، دادن و گرفتنش با شمشیر است.»(۲)

چند مطلب در جمع‌بندی روایات

مطلب اول: اصلاحات حضرت مهدی علیه السلام و برخورد با مخالفان و منحرفان و مفسدان

آنچه قطعی است در آخرالزمان حضرت مهدی موعود علیه السلام ظاهر می‌شود و تغییراتی اساسی در جامعه اسلامی بلکه جوامع بشری ایجاد می کند و بشر از جهت علم و رفاه و امنیت و عدالت در حد اعلای خویش قرار می گیرد و حق مظلوم از ظالم گرفته می‌شود و احکام الهی آنگونه که نازل شده است پیاده می‌شود و بدعت‌ها و نوآوری‌ها که به اسم دین صورت گرفته است همه نابود می‌شود و کسانی که مدافع این گونه انحراف‌ها و بدعت‌ها و گمراهی‌ها و ظلم‌ها بوده‌اند در صورت اصرار برکردار خویش، با قدرت با آنان رفتار می‌شود و سنّت‌های فراموش شده احیا می گردد و انتقام مظلوم از ظالم و جلو مفسدان گرفته می‌شود و آنان به مجازات خویش می‌رسند.

۱- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۵۸.

۲- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۸۹.

ص: ۲۷۶

طبیعی است عدالت کامل و امنیت و رفاه و رشد علمی نتیجه یک مبارزه مستمر و برخورد قاطع با نوآوران و بدعت‌ها و مفسدان و ستم و ستمگران و کشتن هزاران نفر از آنان و دادن هزاران شهید است و هرگز نمی‌توان کاری به این عظمت را انجام داد ولی خونی ریخته نشود.

به نظر می‌رسد در زمان امام صادق علیه السلام جوی حاکم بوده است مبنی بر این که حضرت مهدی خونی نمی‌ریزد و به خصوص عرب‌ها در امنیّت هستند. اهل‌بیت علیهم السلام برای شکستن این فکر غلط که عرب‌ها خود را در امنیّت می‌دیدند جملاتی هشداردهنده می‌فرمودند نظیر روایات ۳ و ۴ و ۱۴ که گذشت، وگرنه برخورد قاطعانه با مسایل انحرافی و منحرفان اختصاص به عرب‌ها ندارد همانطور که روایت ۱۵ بر آن دلالت دارد مضافاً بر این که دیگر از روی ترس و نگرانی از آینده مماشاتی با دشمنان صورت نمی‌گیرد همانطور که علی علیه السلام با دشمن مماشاة می‌کرد و روایت ۱۳ شاهد بر آن است.

همچنین در روایات آمده است که قبل از قتال و برخورد قدرتمندانه با دشمنان، آن حضرت دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ولایت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام و اعلام انزجار از دشمنان او می‌کند و حتی سفیانی که رئیس دشمنان اوست نیز دعوت به کتاب خدا و سنّت پیامبر می‌شود. در مرحله‌ی اوّل؛ سفیانی دعوت را می‌پذیرد و با وی بیعت می‌کنند ولی مجدداً

ص: ۲۷۷

بیعت شکنی می‌کند و به جنگ با حضرت مهدی علیه السلام می‌پردازد طبیعی است که امام زمان علیه السلام با قدرت با او و دوستانش بر خورد می‌کند.

همین‌طور در بعضی از مناطق نماینده‌ی امام علیه السلام که قدرت را به دست گرفته، می‌کشند و حضرت دوباره آنان را دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام و برائت از دشمنانش می‌کند و بعد از اتمام حجّت با آنان قاطعانه و با قدرت برخورد می‌کندواین برخوردها تا برقراری اسلام ناب وخالص در سرتا سرزمین ادامه دارد روایات متعددی دربحارالانوار جلد ۵۲، صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۸۸ درباره موارد فوق آمده است.

همچنین از روایات استفاده می‌شود بسیاری از کسانی که با امام می‌جنگند همان مدافعان سنّت‌های غلط خلفای پیشین هستند و در حقیقت ایشان کسانی هستند که سکان‌داران علم و دین هستند و لذا به جای اینکه مردم را به سمت امام هدایت کنند با تمسک به بعضی از آیات و روایات مردم را در مقابل امام علیه السلام قرار می‌دهند.

از جمله آن حدیث حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: «قائم در جنگش برخوردی دارد که رسول خدا نداشت زیرا رسول خدا وقتی آمد مردم سنگ‌های تراشیده و چوب‌هایی به شکل بت‌ها را می‌پرستیدند ولی قائم چون قیام کند علیه وی خروج می‌کنند در حالی که کتاب خدا را بر ضد امام تفسیر می‌کنند و با او

ص: ۲۷۸

می‌جنگند.»(۱) کوتاه سخن این که، حضرت پس از اتمام حجّت واستدلال وبرهان از کتاب وسنّت وسیره‌ی رسول مکرم‌اسلام صلی الله علیه و آله بامعاندان لجباز سر ستیز دارد وبین آنان باقدرت شمشیر حکم می‌کند نه آنان که حق برایشان مشتبه شده و پس از یافتن آن تسلیم می‌شوند. از این بسیاری از کسانی که سخن از حضرت قائم می‌گویند بعد از ظهورش چون او را همراه با منافعشان نمی‌بینند به جنگ با آن حضرت می‌پردازند و این گروه در میان عرب‌ها زیادتر هستند.

ابی‌بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از عرب‌ها با حضرت قائم علیه السلام گروه اندکی هستند. گفته شد: ولی از عرب‌ها کسانی که درباره‌ی او سخن می‌گویند زیاد هستند؟ فرمود:

آری؛ ولی باید مردم پاک شوند و شناخته شوند و غربال شوند و به زودی از غربال (شاید همان ظهور حضرت باشد) مردم زیادی خارج می‌شوند.»(۲) بنابراین می‌توان این طور از روایات استفاده کرد که عرب‌ها این تصور را داشته‌اند که در دولت قائم علیه السلام همه چیز مطابق خواست آنان خواهد بود و ائمه علیهم السلام خطراتی که جامعه عرب‌ها را در برابر

۱- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- – بحارالانوار ۵۲/ ۳۴۸.

ص: ۲۷۹

حضـرت مهدی علیه السـلام تهدید می کند متذکر می‌شده‌اند و روایاتی که نویسنده آورده است از این قبیل روایات است زیرا تعداد نفراتی که از عرب‌ها حق را بدون مشـکل خواهند پذیرفت بسـیار اندک خواهند بود و بقیه درگیری با آن حضرت خواهند داشت و لـذا امام صادق علیه السـلام در روایتی فرموده که از عرب‌ها بترس که برای آنان خبر بدی است که با قائم یکی از آنان قیام نخواهد کرد (و نویسنده به این روایت تمسک کرده است).

و این روایت به فرض صـحّت ممکن است اشـاره به همان ۳۱۳ نفر باشـد که در مرحله‌ی اوّل عرب‌هـا در میان آنان نخواهنـد بود نه اینکه تـا آخر هیـچ عربی با آن حضـرت نیست و امّاجملات بعـدی نویسـنده جواب نـدارد زیرا عرب بودن پیامبر و خانـدانش علیهم السـلام و نیز عرب بودن حضـرت مهدی علیه السلام ارتباطی با انحرافات عرب‌ها و مقابله باآنان ندارد ومعیارارزش عربی‌نیست بلکه تقوای‌الهی‌است.

مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادی و اجرای احکام الهی

از جمله مطالبی که از روایات اسـتفاده می‌شود این است که حضـرت صاحب الزمان علیه السـلام اماکن عبادی را اصـلاح می کنـد و آنان را به سبک زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در می‌آورد همانطور که در حدیث شماره ۹ به آن تصریح شد.

ما نمی‌دانیم اصـلاح کعبه به شـکل اولیه و بازگردان مقام ابراهیم (که خلیفه اول آن را به محل جاهلیّت قبل از اسـلام باز گرداند) به جایگاه زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله چه اشـکالی دارد که نویسـنده آن را تیتر زده است؟ آیا حضـرت مهدی علیه السلام به خاطر ناخوشایندبودن

ص: ۲۸۰

اصلاح کعبه در نظر طرفداران خلیفه دوم دست از وظیفه الهی خود برمی‌دارد؟ زهی خیال باطل، گذشته از اینکه مرحوم مجلسی در صفحه ۳۳۸ موضوع تخریب و اصلاح مسجدالحرام را دارد، ولی یک کلمه درباره مسجدالنبی ندارد هیچ توضیحی از مرحوم علامه‌ی مجلسی در همان صفحه درباره‌ی چگونگی تخریب مسجد نبوی ذکر نکرده است.

باید به نویسنده گفت شما که اینقدر دلسوزی برای کعبه کرده‌ای چرا درباره‌ی خلفای اموی که کعبه را تخریب کردند و با بدترین وجه به آن خسارت نمودند از حریم کعبه دفاع نکردی و جمله‌ای درباره آن ذکر نکردی؟!

نویسنده بعد از ذکر یک حدیث از پیش خودساخته درباره تخریب کعبه با عنوان جدیدی تحت عنوان «کعبه جدید» می‌خواهند به خواننده القا کنند که حضرت مهدی علیه السلام کعبه را تخریب می‌کند و در کربلا- کعبه بنا می‌کند و بعد شعری از مرحوم کاشف‌الغطاء درباره عظمت کربلا ذکر می‌کند که خیانت از سرتاسر عبارات وی می‌بارد زیرا؛ تقدّس کربلا در نزد شیعیان چیزی از حرمت کعبه کم نمی‌کند. وما هیچ روایت صحیحی را نداریم که کربلا را افضل از مکّه و مدینه بداند بلکه روایات متعدد داریم که افضل بقاع ارض حرم خدا یعنی مکّه مکرّمه است(۱)

۱- -/-/ وسائل الشیعه ۹/ ۳۴۹

ص: ۲۸۱

آری؛ حرمت کعبه به خاطر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و ولی خداست و لذا کعبه تا آنجا محترم است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و نظرات او در آن‌جا حاکم باشد.

بر همین اسـاس است که خداونـد می‌فرمایـد: «لا ـ اقسم بهذاالبلـد و انت حـل بهذاالبلـد، قسم به این سـرزمین در حـالی که تو در این سرزمین هستی.»(۱) خداونـداز همین سـرزمین محترم وباارزش‌به خاطررسول‌خـدا صـلی الله علیه و آله تعبیر به قریه می‌کند آن زمان که در برابر رسول خدا صـلی الله علیه و آله ایستادند و می‌فرماید: «ضرب الله مثلًا قریهٔ ...».(۲) بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خـدا علیه السـلام در هر جا باشـد ارزش از آنجاست و چون در کربلا ولی خدا هست و دین خدا به وسـیله‌ی این حجّت خدا زنده شده برای همین جهت دارای حرمت ویژه است، گذشـته از اینکه گرایش به کربلا در حقیقت اجابت دعای ابراهیم علیه السلام در کنار کعبه برای فرزندان خویش است که گفت:

«فاجعـل افئـدهٔ من النـاس تهوی الیهم ...، خـدایا هوای دلهـای گروهی از مردم را به سـمت ذریّه‌ام قرار ده ...»(۳) بنابراین یک کعبه ظاهری است که در مسـجدالحرام است و قبله نماز و ذبـح و تمام اعمال است و بـدین طریق مؤمن به خـدا توجه می‌کنـد و یک قبله معنوی و روحی است که دلها متوجه آن قبله

۱- – سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

۲- – سوره نحل، آیه ۱۱۱.

۳- – سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

ص: ۲۸۲

هستند و آن قبله همان وسیله بین خلق و خالق و در واقع وجه خداست و فرد مؤمن به وسیله‌ی او متوجّه خدا می‌شودو لذا در زیارت ندبه به حضرت مهدی علیه السلام خطاب می‌کنیم و می‌گوییم:

«این وجه‌الله الذی یتوجه الیه الاولیاء»، «کجاست وجه خدایی که اولیا و دوستان خدا به او رو می‌کنند؟» و حسین‌بن‌علی علیه السلام نیز هم ولی الله است و هم وجه‌الله. او قبله دلهاست و به وسیله او انسان به خدا نزدیک می‌شود و این دو هیچ منافاتی با هم ندارد. باید به نویسنده گفت: میان عاشق و معشوق رمزی است ....

نویسنده عنوان دیگری دارد تحت عنوان «خوش خبری برای عراقیها»؛ در این بخش نویسنده شیعه را متهم می‌کند که به امام زمان علیه السلام نسبت می‌دهد که؛ معتقد است آن حضرت کعبه را تخریب می‌کند و به جای آن جهت قبله را به سوی کوفه تغییر می‌دهد و روایتی از مرحوم فیض کاشانی در وافی ذکر می‌کند، ولی اولًا؛ این روایت را ما در وافی نیافتیم و هرچه بیشتر جستجو کردیم بی‌نتیجه‌تر بود و ثانیاً؛ حتی خود حدیثی که نویسنده آورده است هیچ دلالتی بر تغییر قبله از مسجدالحرام به کوفه ندارد زیرا می‌نویسد: «ای مردم کوفه، خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است: (مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادریس و مصلی ابراهیم ...) مصلای شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس و مصلای ابراهیم است. (ولا تذهب الایام حتی ینصب الحجرالاسود فیه)، طولی نمی‌کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب

ص: ۲۸۳

خواهد شد.»

کجای این روایت (به فرض که وجود داشته باشد) دلالت بر تغییر قبله می‌کند؟! در این روایت بیان شده است که مصلا و نمازخانه شما (شاید اشاره به مسجد کوفه باشد که دارای مقامات متعدد است) خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس است و نمازخانه ابراهیم است (یعنی دسته‌ای از انبیاء در آن سکونت داشته‌اند و ابراهیم گرچه ساکن نبوده است در آن نماز خوانده است) و امّاجمله «ولا تذهب الایام حتی ینصب الحجرالاسود فیه»، «طولی نمی‌کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب خواهد شد» به احتمال قوی مربوط به چیز دیگری است زیرا نویسنده بعد از «مصلی ابراهیم» نقطه‌چین دارد و اشاره به حذف بخشی از روایت است و چه بسا در آنجا اینطور آمده است که حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور، کعبه را تخریب می‌کند و دیوار آن را عقب‌تر می‌آورد و به جای اولش می‌آورد و (شاذروان را جزو کعبه می‌دهد) و حجرالاسود را در آن محل نصب می‌کند و مقام ابراهیم را به محل اولش باز می‌گرداند.

ولی نویسنده باخیانت خود وبا حذف بخشی از حدیث ضمیر را به «مصلی ابراهیم» باز گردانده است.

ثالثاً؛ به فرض هم حجرالاسود به مصلای ابراهیم منتقل شود ولی چه دلیلی است که قبله نیز تغییر خواهد یافت؟ کعبه حتی بدون حجرالاسود نیز قبله مسلمانان می‌تواند باشد همچنان که قرامطه

ص: ۲۸۴

بحرین وقتی حجرالاسود را در اوایل قرن چهارم ربودند و حدود ۲۰ سال آن را مخفی کردند و از شبه‌جزیره عرب خارج نمودند مردم مسلمان همچون گذشته به سمت کعبه نماز گزاردند و حتی اعمال حج خویش را به صورت معمول انجام دادند.

آری؛ امیرالمؤمنین علیه السلام جمله‌ای را درباره عظمت کوفه در نهج‌البلاغه دارد که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست حضرت می‌فرماید: «... و من می‌دانم که هر ستمگری نظر بدی نسبت به تو داشته باشد خداوند او را به چیزی که او را مشغول کند مبتلا می‌سازد و با تیرکشنده او را مورد هدف قرار می‌دهد.»(۱)

مطلب سوم: نمونه‌ای از رفتارهای حضرت حجهٔ علیه السلام در قرآن (حکم داود)

از جمله اموری که در روایات آمده است این که: حضرت مهدی علیه السلام به حکم داود و سلیمان رفتار خواهد کرد و بیّنه نخواهد خواست و نویسنده نیز به یکی از این روایات به صورت ناقص اشاره می‌کند و در صفحه ۱۷۴ روایتی را متذکر می‌شود که «اگر مردم بدانند که امام قائم وقتی ظهور کند چه خواهد کرد اکثر آنان آرزو می‌کردند که کاش او را نبینند از بس که مردم را می‌کشد ... حتی بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد نیست اگر از آل محمد می‌بود رحم

۱- - نهج‌البلاغه، خطبه ۴۷.

ص: ۲۸۵

می کردا»

همچنین نویسنده قبل از ذکر عنوان؛ شاهکارهای حضرت- عج- می‌نویسد: «آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را درباره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو می‌کند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولیدکنندگان روایات ما درباره ایشان مدعی هستند ... امّا متأسفانه با عقل جور در نمی‌آید که امامی از نسل پیغمبر برای اصلاح جامعه آمده باشد شغلش شغل پیامبر باشد اما این گونه عمل کند.»

ما به نویسنده وامثال اوکه نمی‌توانند یانمی‌خواهند حقایق رااز قرآن بگیرند حق می‌دهیم که نتوانند رفتارهای حضرت حجّت علیه السلام رابفهمند. اگرآنان به قرآن و صاحبان امر (اهل‌بیت علیهم السلام) رجوع می‌کردند حقایق را می‌فهمیدند و فوراً حکم به خلاف عقل بودنش صادر نمی‌کرد (خداوند در قرآن می‌فرماید: «ولوردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم، و اگر آن را به رسول و به صاحبان امر از خویش رجوع می‌کردند بی‌شک یاد می‌گرفتند آنچه را آنان (پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام) استنباط کرده‌اند»).(۱) خداوند در اواخر سوره کهف به شاگردی حضرت موسی علیه السلام اشاره می‌کند که به نزد بنده‌ای از بندگان خداوند رفت بنده‌ای که خداوند از ناحیه خویش به او رحمت داده بود و او را عالم ساخته

۱- - سوره نساء، آیه ۸۳.

ص: ۲۸۶

بود «فوجدا عبداً من عبادنا اتیناه رحمهٔ من عندنا و علمناه من لدنا علما»(۱)

و آن بنده عالم و دارای رحمت (که حضرت خضر علیه السلام بود) کارهایی را انجام داد که ظاهرش با عقل سازگار نبود از جمله شکستن کشتی و کشتن کودکی بی‌گناه تا جایی که حضرت موسی علیه السلام با اینکه متعهد شده بود از او تا پایان چیزی نپرسد نتوانست تحمل کند و بعد از هر دفعه اعتراضش بلند شد.(۲) آیا حضرت خضر کشتی را با بینه و شاهد سوراخ کرد؟ و بچه را با بیّنه کشت؟ آیا رفتار او همان رفتار حضرت داود و آل داود نیست؟

با اینکه حضرت خضر به صراحت قرآن دارای رحمت الهی بود ولی با این حال کشتی را می‌شکند و پسربچه‌ای را می‌کشد و در پایان داستان علل کارهای خویش را برای موسی علیه السلام تشریح می‌کند و در آخر می‌گوید: «و مافعلته عن امری، من از پیش خود چنین نکردم (بلکه خواست واراده الهی بود)»(۳) در حقیقت حضرت خضر علیه السلام مجری فرمان خداست و بس.

بنابراین شکستن و کشتن نیز می‌تواند مظهر رحمت الهی و به خواست او باشد و این امور برای کسانی که کنار مائده قرآن نشسته‌اند امری کاملًا واضح و روشن است و حتی از دید یک مؤمن، جهنم نیز مظهر رحمت رحمانی خداوند است و آنچه

۱- - سوره کهف، آیه ۶۵.

۲- - سوره کهف، آیات ۶۹ تا ۷۷.

۳- - سوره کهف، آیه ۸۲.

ص: ۲۸۷

مسلم است حضرت حجت- ارواحنافداه- کمتر از حضرت خضر علیه السلام نیست علم و رحمت او بیشتر و بندگی او افضل. بلکه حضرت خضر و عیسی‌بن‌مریم علیهم السلام در خدمت او هستند ممکن است رفتار او با عقل امثال نویسنده جور در نیاید. این مشکل مربوط به آنان است که عقلشان کشش فهم این مسایل را ندارد.

ما چه می‌دانیم حضرت در چه شرایطی قیام می‌کند و چگونه حکم خدا و خواست او را پیاده می‌کند او به کار خود آگاهتر است او بنده صالح خداست به جز خواست الهی هیچ خواستی ندارد و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی‌دهد و ما را چه رسد که در کار او چون و چرا کنیم و به او ایراد گیریم و با عقل ناقص خود بخواهیم او و رفتارش را مورد نقد قرار دهیم. شاید به خاطر همین مسایل بوده که اهل‌بیت علیهم السلام فرمودند: حدیث آل محمد سخت است به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می‌کنیم:

جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «حدیث آل محمد سخت و سنگین است. به آن ایمان نمی‌آورد مگر فرشته مقرب (الهی) یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است. پس آنچه از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما وارد شد و دلتان نسبت به آن آرامش داشت و آن را شناختید بپذیرید و آنچه از آنها بدتان آمد و آن را منکر شمردید پس آن را به خدا و به رسول و به عالم آل محمد ارجاع دهید که بی‌شک هلاک می‌شود کسی که توان فهمیدن حدیثی را نداشته باشد و بگوید: به

ص: ۲۸۸

خدا این نبود به خدا این نبود (والله ما کان هذا ...)، (در نتیجه حدیث را منکر شود) و این انکار، همان کفر است.»(۱)

سخن محیی الدین عربی درباره حضرت قائم علیه السلام

نویسنده اگر قصد تخریب نداشت، به جای تمسخر نسبت به روایات وارده در کتب شیعه در نحوه برخورد حضرت مهدی علیه السلام درباره انحرافات و برخورد با شمشیر و قدرت با جور و ظلم و ستم و انتقام از دشمن خاندان پیامبر علیهم السلام به سخنان بعضی از بزرگان اهل سنّت رجوع می‌کرد تا بفهمد این افکار و نظرات مختص به شیعه نیست بلکه بزرگانی از اهل تسنن نیز باورهایی چون شیعه دارند مرحوم فیض در وافی کلامی از صاحب فتوحات مکیه درباره حضرت قائم علیه السلام نقل می‌کند و چون پاسخ عمده شبهه‌های نویسنده در آن آمده است ما در پایان این بخش به نقل آن می‌پردازیم؛

صاحب فتوحات مکیه (محیی‌الدین عربی) می‌گوید:

«خداوند خلیفه‌ای دارد که قیام می‌کند در حالی که زمین از ستم و ظلم پرشده باشد پس آن را از قسط و عدل پر می‌کند و اگر تنها یک روز از زمین باقی مانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا این خلیفه ولایت را به دست گیرد. خلیفه‌ای که از عترت

۱- – اصول کافی ۱/ ۴۰۱.

ص: ۲۸۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله، از فرزندان فاطمه علیها السلام، هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود. شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلقت است و خلق او نزدیک خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله، زیرا هیچ کس در اخلاقش همچون رسول خدا نیست و او دارای پیشانی بلند و بینی زیباست. خوشبخت‌ترین مردم به واسطه او مردم کوفه هستند. بیت المال را به مساوات تقسیم می‌کند و در مردم به عدالت رفتار می‌کند و در قضایا حکم می‌کند. فردی می‌آید و به او می‌گوید: ای مهدی به من کمک کن، آن حضرت از مالی که در اختیارش است آنقدر به او می‌دهد که توان حملش را ندارد بر فترتی از دین قیام کند. خداوند به واسطه او تحولی ایجاد می‌کند که با قرآن نکرده است. فرد نادان بخیل ترسو (از برکت او) عالم‌ترین، با گذشت‌ترین و شجاع‌ترین مردم می‌گردد.

پیروزی جلو وی حرکت می‌کند ۵ یا ۷ یا ۹ (سال) زندگی می‌کند حرکت او پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اشتباه نمی‌کند فرشته‌ای که دیده نمی‌شود او را تسدید و تقویت می‌کند. ناتوان را در حق کمک می‌کند و از میهمان پذیرایی می‌کند و بر سختی‌های روزگار کمک می‌کند. آنچه می‌گوید عمل می‌کند، می‌گوید آنچه می‌داند و می‌داند آنچه اتّفاق می‌افتد. خداوند در یک شب امرش را اصلاح می‌کند شهر روم را با «اللّه‌اکبر» با ۷۰ هزار نفر از مسلمانان که از نسل اسحاق هستند فتح می‌کند.

شاهد اتفاقات بزرگ است، ستم و اهلش را نابود می‌کند و روح را

ص: ۲۹۰

در اسلام می‌دمد و آن را بعد از ذلتش عزیز می گرداند و بعد از مرگش حیات می‌بخشد و با شمشیر مردم را به سمت خدا دعوت می کند، سپس هر کس امتناع کرد او را می کشد و هر کس با او نزاع کرد خوار می گردد. دین را آن گونه که برای رسول خدا آشکار بوده آشکار می‌سازد.

مذهب‌های مختلف را بر می‌دارد، سپس تنها دین ناب را باقی می گذارد، دشمنانش پیروان دانشمندانی هستند که اهل اجتهاد هستند زیرا؛ آنان می‌بینند او (حضرت مهدی علیه السلام) بر خلاف مذهب امامان خویش رفتار می کند، پس از روی کراهت و از ترسِ شمشیر و قدرتش زیر فرمانش در می‌آیند و توده مسلمانان به خاطر آنچه در نزد اوست (از عدالت و ...) خوشحال می‌شوند بیشتر یاران خاص آن حضرت عارفان الهی از اهل حقایق و کشف و شهود و شناخت الهی هستند، آنان دعوتش را اقامه می کنند و او را کمک می کنند و وزیران اویند که بار مملکت را بر دوش می گیرند و او را بر انجام کارهایی که خداوند بر عهده‌اش نهاده است کمک می کنند.»(۱) درباره‌ی نماز جمعه که نویسنده به شیعه نسبت می‌دهد که آنان نماز جمعه راتنها پشت سر امام معصوم علیه السلام صحیح می‌دانند وآنگاه مدعی می‌شود که اخیراًفتواهایی منتشر شده که اقامه‌ی

۱- – وافی ج ۱، جزء اول، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، باب وقایع نزد ظهور امام.

ص: ۲۹۱

نمازهای جمعه را تأیید می‌کند؛ سخنی است که رجوع به کتب فقهی بزرگان شیعه بطلان آن را ثابت می‌کند. عمده‌ی فقها در گذشته وحال فتوا به وجوب نماز جمعه به صورت تخییری یا تعیینی داده‌اند و مانع برپایی این فریضه دولتها وسلاطین جور و ستم بودند و لذا با بر طرف شدن این مانع در ایران بعداز پیروزی انقلاب اسلامی این فریضه در سرتاسر این کشور به نحو مطلوب اقامه می‌شود.

ص: ۲۹۲

ص: ۲۹۳

فصل پایانی اهل سنت پیروان کدام سنت؟

اشاره

شاخص‌ترین ویژگی که اهل سنت در برابر تشیع بدان مباهات می‌کنند و بدین وسیله خود را شهره آفاق کرده‌اند این است که مدعی هستند تنها آنان پیروان و حامیان و حافظان سنت و روش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند و گویا دیگران از آن بهره‌ای ندارند و توده مردم از اهل تسنن این امر باورشان شده است که شیعیان نه تنها برتر از آنان نیستند بلکه قابل قیاس با اهل سنت نبوده و آنان بر همه برتر هستند حتّی بعضی، کار را به جایی رسانده‌اند که شیعیان را تارک سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخالف آن و حتی مجوس و یهودی دانسته‌اند.

اگر کسی که با اهل تسنن و به خصوص متعصبین آنان و بالاخص با وهابیون برخورد کند کاملًا این امر برایش مشهود خواهد بود.

ولی رجوع به تاریخ و آشنایی با رفتار و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خلفا به خصوص خلیفه دوم و بنی‌امیه واقعیت را به صورت دیگری نشان می‌دهد معلوم می‌شود که اهل تسنّن قبل از اینکه اهل و پیرو و مجری سنت پیامبر اسلام باشند اهل سنّت عمربن خطاب و معاویهٔ بن ابی سفیان و دیگران هستند و به عکس تنها اهل‌بیت علیهم السلام و پیروان راستین آنان بوده‌اند که اهل سنّت پیامبر و حافظ و نگهبان و مفسر آن بوده‌اند.

موارد زیر سنّت‌هایی است که از طرف خلیفه دوم در میان اهل

ص: ۲۹۴

سنت رایـج است و او بوده که این نوآوریهـا و بـدعتها را در اسـلام گذاشـته و اهل سـنّت مجری سـنّت‌های عمربن‌خطاب و دیگران هستند؛

۱) برپایی نماز تروایح

کسـانی که به مکه و مـدینه مشـرف می‌شونـد می‌بیننـد در شـبهای مـاه مبـارک رمضان ساعتها نماز جماعت برپاست این همان نماز تراویحی است که خلیفه دوم دستور به پرپایی آن با جماعت داد.

ابن‌اثیر می‌نویسـد: «او (عمر) اولین کسـی بود که مردم را برای نمـاز تروایـح در مـاه مبـارک رمضـان به جماعت جمع کرد و نامه به شهرها نوشت و به آن دستور داد.»(۱) بعد از اینکه عمر چنین کاری کرد و امام جماعت را ابی‌بن‌کعب قرار داد. شبی به مسجد آمد و دیـد مردم نماز را به جماعت برگزار می‌کننـد. عمر از آن لـذّت برد و بدان افتخار کرد و گفت: «نعم البدعهٔ هذه»، «این چه بدعت خوبی است!!»(۲)

۲) گفتن چهار تکبیر در نماز میت

از جمله اموری که در حرمین شریفین مشهود است و روزانه بدون استثنا مشاهده می‌شود اقامه نماز میت است و اهل تسنن برخلاف

۱- – الکامل فی‌التاریـخ، ج ۳، ص ۵۹. نامگـذاری به تراویـح به این جهت است که بعـد از هر چهـار رکعت می‌نشـینند و استراحت می‌کنند حاشیه کتاب اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۵۵.

۲- – بخاری، کتاب الصوم فضل من قام رمضان.

ص: ۲۹۵

شیعه (که ۵ تکبیر برای نماز میت دارند) ۴ تکبیر برای نماز میت بیشتر ندارند، این چهار تکبیر نیز از سنتهای خلیفه دوم است.

ابن‌اثیر در تاریخ خود می‌نویسد: «و او (عمر) ... اول کسی بود که مردم را در نماز جنازه (میت) بر ۴ تکبیر جمع کرد.»(۱)

احمدبن‌حنبل از طریقه یحیی‌بن‌عبدالله جابر روایت می‌کند که گفت: «پشت سر عیسی غلام حذیفه در مداین بر جنازه‌ای نماز گزاردم و او ۵ تکبیر گفت و سپس رو کرد به جانب ما و گفت: اشتباه نکردم و فراموش نکردم بلکه مانند آقا و ولیّ نعمتم حذیفه‌بن‌یمان عمل کردم که بر جنازه‌ای نماز گزارد و ۵ تکبیر گفت، آنگاه نگاه به من کرد و گفت: فراموش نکردم و اشتباه ننمودم بلکه مانند پیغمبر تکبیر گفتم.»(۲)

۳) آوردن جمله «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح

هر کس اذان اهل تسنن را بشنود ملاحظه می‌کند که در آن جمله «حی علی خیرالعمل» نیست و به جای آن در اذان صبح «الصلوة خیر من النوم» گفته می‌شود.

مالک بن انس در موطأ خود آورده است که؛ «مؤذن بامدادان نزد عمربن‌خطاب آمد که او را برای نماز صبح ندا دهد ولی او را خواب یافت. پس صدا زد: «الصلوة خیر من النوم، نماز بهتر از

۱- – الکامل فی التاریخ ۳/ ۵۹.

۲- – مسند احمد ۵/ ۴۰۶.

ص: ۲۹۶

خواب است» عمر را از این گفته خوش آمده و فرمان داد که آن را در اذان صبح قرار دهند.»(۱)

۴) حذف جمله «حی علی خیرالعمل» از اذان

همانطور که ملاحظه می‌شود در هیچ یک از اذانهای اهل سنت جمله فوق گفته نمی‌شود.

ابوالقاسم کوفی متوفای (۳۵۲ ه ق) درباره چیزهایی که عمر از اذان کاست یا به آن افزود، می‌نویسد:

«چنانکه از روایات وارد شده معلوم می‌شود جمله «حی علی خیر العمل» در اذان عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و عمر این جمله را به این بهانه از اذان حذف نمود تا مردم تنها بر نماز تکیه نکنند و جهاد را رها ننمایند و با این توجیه این فراز را از اذان و اقامه حذف نمود و پیروانش نیز پذیرفتند و از او پیروی کردند.»(۲)

۵) سجده بر پشت نمازگزار!!

اشاره

از جمله اموری که گاهی در نماز اهل تسنن در مسجدالحرام و مسجد نبوی شریف دیده می‌شود سجده بر پشت نمازگزار است.

۱- – موطأ، باب ما جاء عن‌النداء فی الصلاهٔ، ۱/ ۷۲

۲- – الاستغاثه ۱/ ۲۴- ۲۳.

ص: ۲۹۷

امّا ریشه تاریخی آن:

سیاربن‌معرور می‌گوید: روزی عمربن‌خطاب برای ما خطبه خواند و ضمن آن گفت: «ای مردم این مسجد را پیامبر بنا فرموده است و همه انصار و مهاجران در ساختن آن همراهی کرده‌ایم، در این مسجد نماز بگزارید و اگر جایی برای سجده نیافتید بر پشت برادران مسلمان خود سجده کنید.»(۱)

۶) آهسته گفتن بسم‌الله در نماز و یا حذف آن

فخر رازی می‌نویسد: «شافعی نقل کرده است که معاویه به مدینه آمد و با مردم نماز گزارد. امّا «بسم‌اللّه ... نگفت ...» وی هم چنین می‌نویسد: حکومت بنی‌امیه در جلوگیری از بلند خواندن «بسم‌اللّه ...» مبالغه و زیاده‌روی می‌کردند، (این کار) تلاشی در جهت نابودسازی آثار علی علیه السلام بوده است.»(۲)

۷) جلوگیری از گریستن بر مردگان

یکی از مسایلی که در حرمین شریفین و بین اهل سنّت مشاهده می‌شود جلوگیری از گریه و برخورد با کسانی است که به عزاداری و ماتم‌سرایی می‌پردازند با اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ماتم

۱- – فقه تطبیقی به نقل از دلائل النبوهٔ ۲/ ۱۹۱.

۲- – تفسیر مفاتیح‌الغیب الکبیر ۱/ ۲۰۶– ۲۰۴.

ص: ۲۹۸

فرزندش ابراهیم و شهادت عمویش حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام گریه کرد، پس اساس مقابله با عزاداری و این سنت از کجاست؟

رأی خلیفه دوم این بود که نباید بر مردگان گریست هرچند وی مهم و بزرگ باشد. او گریه کننده را با عصا و سنگ میزد و خاک به روی او می‌پاشید و این کار را در زمان پیغمبر انجام می‌داد و در تمام دوران زندگیش ادامه داد. احمدحنبل از ابن‌عباس روایت می‌کند که درباره مرگ رقیه و گریستن زنها، گفت: «عمر آنها را با تازیانه می‌زد ....»(۱)

۸) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر)

در قبرستان بقیع مشاهده می‌شود که برخلاف مناطق شیعه‌نشین قبور را برجسته به صورت کوهان شتر درست می‌کنند.

امام غزالی و ماوردی دو تن از علمای اهل سنّت می‌گویند: «مسطح بودن قبور مطابق شرع اسلام است ولی چون رافضه (شیعه) آن را شعار خود قرارداده (و قبور رابه صورت مسطح می‌سازند) ما از آن عدول کردیم و به صورت تسنیم (برجسته) درست می‌کنیم!!!»(۲)

در ضمن در صفحه‌ی ۲۱۲ مطلبی از بیهقی وابن قدامه در این رابطه ذکر کردیم.

۱- مسند احمد ۱/ ۳۳۵.

۲- - الغدیر ۱۰/ ۲۰۹ و ۲۱۰.

ص: ۲۹۹

۹) انگشتر به دست چپ کردن

در میان اهل سنت امری که مرسوم است این که انگشتر را به دست چپ می‌کنند و از تختیم به یمین (انگشتر به دست راست کردن) که شیعه انجام می‌دهند خودداری می‌کنند. کدام‌یک سنت اسلامی است؟ و امر اهل سنت از کیست؟ زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار می‌نویسد: «اول کسی که انگشتر رابر خلاف سنت (رسول‌خدا صلی الله علیه و آله) به دست چپ کرد معاویه بود!!»(۱)

۱۰) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست

یکی از اموری که در بین اهل سنت دیده می‌شود این است که عمامه را از سمت راست باز می‌کنند. حافظ عراقی در بیان کیفیت باز کردن تحت‌الحنک می‌گوید: «آیا باز کردن عمامه از سمت چپ آنطور که مرسوم (بین شیعیان) است یا از سمت راست به خاطر شرافت آن (کدامیک)؟ من روایتی که دلالت کند که به صورت معین باید از سمت راست انداخت (آنطور که اهل سنت انجام می‌دهند) ندیدیم مگر حدیث ضعیفی در نزد طبرانی و به فرض ثبوت چنین حدیثی شاید از جانب راست انداخته می‌شود سپس به سمت چپ آن را برگردانده می‌شود همانطور که بعضی آن را انجام می‌دهند، ولی چون (بازکردن از سمت چپ) شعار امامیه (شیعه) گردیده

۱- – همان، ص ۲۱۰.

ص: ۳۰۰

است بهتر است از آن اجتناب شود تا تشبیه به آنان صورت نگیرد.»(۱)

۱۱) تحریم متعه (ازدواج موقت)

از جمله اموری که شاخصه اهل سنت است و به تقید آن شهرت دارند حرام شمردن متعه است. حال این حرمت از سنت کیست؟ ما در این‌باره در بحث (ازدواج موقت) به مقدار کافی سخن گفتیم و در اینجا فقط به ذکر یک جمله از جلال‌الدین سیوطی اکتفا می‌کنیم وی در اولیات عمر نقل می‌کند که «او (عمربن‌خطاب) اولین کسی بود که متعه را حرام کرد.»(۲) موارد فوق از سنتهای مشهود در میان اهل سنت است که هیچ یک از آنان از سنت رسول خدا نیست و عمده آنها توسط عمربن خطاب و معاویهٔ بن ابی‌سفیان و برای مقابله با اهل‌بیت علیهم السلام و شیعه بدعت‌گذاری است و اهل سنت مجری سنتهایی است که خلیفه دوم و معاویه گذاشته‌اند و اگر این بدعتها که به اسم سنت در جوامع سنی مطرح است برداشته شود دیگر تمایزی بین شیعه و سنی نخواهد بود.

در واقع اهل سنّت واقعی شیعیان هستند که اخذ به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام نموده‌اند و سنّیان همان اهل سنّت

۱- – الغدیر ۱۰/ ۲۱۰.

۲- – تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.

ص: ۳۰۱

عمربن‌خطاب و معاویهٔ بن ابی سفیان هستند.

بنابراین معلوم می‌شود که راه حق یکی است و کسی که آن را نپوید به بیراهه می‌رود. راه حق، همان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بیراهه مسیر بدعتگذاران و پیروانشان است و نویسنده که در فصل آخر عنوان سر دوراهی را دارد مرتکب اشتباه دیگری شده است، زیرا یکی راه راست و دیگری بیراهه است و نویسنده راهی را که سنّت رسول و اهل‌بیت او علیهم السلام بوده رها کرده و به بیراهه که طریق بدعتگذاران است قدم نهاده است «یضل من یشاء و یهدی من یشاء».

ترس از شمشیر قائم

آیا کسی شک دارد که نویسنده از همان ابتدایکی از پیروان دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام بوده است و خود را به عنوان شیعه معرفی کرده است تا بتواند دیگران را فریب دهد؟ و آیا انسان مصداق دو حدیثی که نویسنده در اواخر فصل پایانی تحت عنوان «ترس از شمشیر قائم؟» ذکر می‌کند نمی‌یابد و یا خود نویسنده از شیعیان دروغین نیست؟ ما هم به همین دو روایت به نقل ایشان اشاره می‌کنیم تا معلوم شود سرانجام دروغ‌پردازانی چون نویسنده چگونه است؟

«زیرا تهمتها و دروغهایی که ساختند و به نام دین و اهل بیت به خورد مردم دادند خیلی زشت است» و به قول خود نویسنده «پیامدهای خطرناکی دارد.» (ص ۱۸۱)

ص: ۳۰۲

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «هر گاه قائم ما قیام کند از شیعیان دروغین شروع می‌کند و آنان را می‌کشد» و نیز آن حضرت فرمود:

خداوند سبحان هیچ آیه‌ای درباره‌ی منافقین نازل نفرمود جز آن که بر کسانی که خود را به شیعیان می‌چسبانند تطبیق می‌ورزد.

آنچه در دو صفحه‌ی آخر کتاب مورد نقد آمده است چیزی شبیه به رمان و افسانه است که خلاف واقع بودن آن برای همه و به خصوص، مردم عراق واضح است.

ص: ۳۰۳

خاتمه:

سخنی با مترجم

شما در اول مقدمه اشاره به دشمنان اسلام از جمله مشرکین و یهود و منافقین و نصاری و مجوس کردید که گفته‌اند «اسلام در برابر همه آنان پیروز شد» و این سخن درستی است. ما از شما این سؤال را داریم که پیامبر اسلام برای حفظ این دین مبین در برابر همه‌ی این دشمنان که به قول شما به دنبال وفات حضرت ختمی‌مرتبت صلی الله علیه و آله بیش از هر زمان دیگری در معرض خطر قرار داشت و دشمنان داخلی و خارجی آن را تهدید می‌کردند چه تمهیدی فرموده و چه دستوری صادر نموده است؟

آیا می‌توان پذیرفت که آن حضرت هیچ کاری انجام نداد، و هیچ رهنمودی نداشت و مردم را بی‌سرپرست و بدون رهبر به حال خود رها کرده از دنیا رفت؟!!

از شما می‌پرسیم، عقل، کدام یک را نقشه دشمن می‌داند؟ آنچه را که شما نوشتی و بیان کردی یعنی؛ محبّت اهل‌بیت؟ یا آن‌چه در تاریخ آمده مبنی بر ایجاد اختلاف با تخلف از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی در زمان حیاتش با عدم شرکت در لشگر اسامه و نیاوردن قلم و دوات برای پیامبر و جلوگیری آن حضرت از نوشتار برای آینده امت اسلام و تصمیم‌گیری در سقیفه‌بنی‌ساعده در غیاب بزرگان صحابه چون سلمان و اباذر و حذیفه و عدم حضور

ص: ۳۰۴

حتی یک نفر از خاندان رسالت؟!

پس سؤال اصلی این است که چه کسی و چگونه و در کجا؟ آتش فتنه و اختلاف را برافروخت که هنوز دودش به چشم امت اسلامی می‌رود و نوشتار نویسنده نیز ذره‌ای است که از همان آتش در فضا پراکنده شده‌است. از شما می‌پرسیم آیا محبّت به اهل‌بیت و فدائی آن بزرگواران بودن انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود؟ یا خلافت را از پسرعمو و داماد و بهترین صحابی او گرفتن و نااهلان و نامحرمان را بر کرسی خلافت نشاندن؟ زخم چرکین که شما در صفحه ۱۲ به آن اشاره کرده‌اید کدام است؟ دسیسه‌ها و تفرقه‌افکنی‌هایی که در سقیفه انجام شد یا حمایت از نزدیک‌ترین یار و خاندان و اهل‌بیت پیامبر؟

آیا شما نخوانده‌ای و نشنیده‌ای که ابن‌عباس گفت: «مصیبت و تمام مصیبت آن زمانی بود که نگذاشتند پیامبر برای آینده چیزی بنویسد.» آیا آن فردی که مانع شد کسی جز عمربن‌خطاب بود(۱) که گفت:

«ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله»(۲) «این مرد (پیامبر صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید کتاب خدا برای ما کافی است.»

حال زخم چرکین را محبّت اهل‌بیت که مورد دستور قرآن است ایجاد کرده؟ یا ریاست طلبی کسانی که نویسنده‌ی کتاب آنان را

۱- – صحیح بخاری، باب کتابهٔالعلم ۱/ ۱۰۳.

۲- – المراجعات، ص ۴۴.

ص: ۳۰۵

مرد شماره‌ی اوّل و دوّم اسلام بعد از پیامبر معرفی می کند؟!

آقای مترجم، شما در صفحه ۱۳ رافضی را این گونه معنا کرده‌اید «من رفض آل البیت کسی اهل البیت را ترک کند.»

این معنا را شما از کجا به دست آورده‌اید؟

در کتاب لسان‌العرب (از ابن‌منظور مصری که سنّی هم هست) آمده است که «الروافض: جنود ترکوا قائدهم و انصرفوا فکل طائفهٔ منهم رافضه و النسبهٔ الهیم رافضی».

رافضیها لشکریانی هستند که رهبرشان را رها کردند و منصرف شدند پس هر طائفه‌ای از آنان رافضی هستند.(۱) سپس روافض‌رابه‌پیروان زیدبن علی بن الحسین علیه السلام اطلاق می کند که پیمان را شکستند و او را رها کردند.

در مصباح‌المنیر نیز رافضه را دسته‌ای از شیعیان کوفه می‌دانند که زیدبن‌علی علیه السلام را رها کردند ....

و می گوید: «پس این لقب درباره‌ی هر کس که در این مذهب (شیعه) غلو کرد و اجازه طعن در صحابه را داد استعمال شد».(۲) در المنجد نیز آمده است: «رافضه فرقه‌ای از یاران شیعیان هستند و آنان کسانی هستند که رهبر خویش را در جنگ با غیر آن رها کرده‌اند.(۳)

۱- – لسان العرب، ۶/ ۱۹۱.

۲- – مصباح‌المنیر، ص ۲۷۷.

۳- – المنجد، ص ۲۷۲.

ص: ۳۰۶

در مقدمه کتاب اصل الشیعه و اصولها آمده است:

«چون مردم به دین زمامداران خویش بودند و اسلام را متمثل در حکامشان و آنچه از احکام و عقاید و سنتهای منسوب پیامبر صلی الله علیه و آله پیام نهادند دیدند هر کس را که تابع حکام و فرمانداران بودند به اهل سنت و جماعت نامیدند و هر کس مخالف حکام بود و از امامان اهل‌بیت علیهم السلام پیروی کرد به رفض (ورافضی) نامیدند و حکومت‌ها در مرحله اول، امامان و پس شیعیان آنان را طرد کردند و به انواع تهمت‌ها متهم ساختند. و علمای شیعه، نسلی بعد از نسلی در مقابل آنان به معرفی تشیع پرداختند و فرق آنان را با سایر برادران مسلمان ذکر کردند.»(۱) جالب توجّه اینکه مترجم در ابتدا رافضی را کسی می‌داند که اهل‌بیت را ترک کند ولی در پایین صفحه، رافضی را کسی می‌داند که حتی یک نفر از صحابه را قبول نداشته باشد و چنین فردی از دیدگاه او رافضی است و می‌گوید: «اگر شیعه‌ای دیدیم که با اصحاب پیامبر رضوان‌الله علیهم اجمعین- یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد ... رافضی است.»

نکته‌ی دیگر این که؛ مترجم در اینجا با استفاده از کلمه «حتی یک فرد آنان» در جمله «اگر سنی‌ای را دیدیم که با اهل‌بیت علیهم السلام یا حتی یک فرد از آنان کینه داشته باشد او سنی نیست» مغالطه‌ای

۱- - اصل‌الشیعه و اصولها، ص ۱۳- ۱۲.

ص: ۳۰۷

روشن انجام داده است تـا همه اصـحاب پیـامبر صـلی الله علیه و آله را تقـدیس کنـد زیرا در آنجـا نیز کلمه «حتی یک فرد آنان» را می‌آورد و می‌نویسد «و اگر شـیعه‌ای را دیدیم که با اصـحاب پیامبر- رضوان‌الله علیهم اجمعین- یا حتی یک فرد از آنان کینه داشـته باشد او شـیعه نیست» و حال آن که تفاوت فراوانی بین اهل‌بیت علیهم السـلام و اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه و آله است زیرا گروه اوّل با دلالت آیه تطهیر معصوم هسـتند و به اسـتناد آیه مودت، محبّت آنان لازم است به خلاف گروه دوم که بعضی از آنان موجب آزار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند همانطور که آیات سوره توبه بر آن دلالت دارد نظیر آیه اذن گرچه در میان آنان انسانهای مؤمن و پاک‌باخته نیز بوده‌اند.

شما در صفحه ۱۴ و ۱۵ دم از تحقیق زده‌ایـد و بیان کرده‌اید که باید تحقیق کنیم این سـخنی است درست لکن چرا شـما خود، این کار را نکردید؟ و صـرفاً با دیدن این کتاب و خواندن آن از نویسنده‌اش تقلید کردید و عمده‌ی آنچه را ذکر کرده است نقل کردید هرچند منافی ایمان و عفت باشد؟ چرا شما در باب تحقیق می گویید: آیا ...

مستقیماً ترجمه قرآن نخوانیم و در آیات آن نیندیشیم؟

چرا ترجمه قرآن؟ از کجا قرآن را درست ترجمه کرده باشند؟

ترجمه‌ی قرآن که وحی نیست. خود قرآن وحی است. شـما اطلاع کـافی نسـبت به ادبیـات عرب و شأن نزول آیات و مطلق و متقید ناسخ و منسوخ قرآن پیدا کنید و آنگاه در خود آیات قرآنی تدبّر کنید و در روایات نیز عمیقانه، نه چون نویسنده‌ی کتاب، به

ص: ۳۰۸

بررسی و اجتهاد بپردازید.

چرا شما درباره‌ی گفته‌های نویسنده تحقیق نکرده‌اید تا بدانید ایشان در آنچه ذکر کرده است امین نبوده است به عنوان نمونه در صفحه‌ی ۵۵ روایت را قیچی کرده، و آن را با آدرس غلط نقل نموده و برخلاف نظر امام صادق علیه السلام مطلب را ذکر کرده است که این کار یا از نویسنده صورت گرفته یا از شما، هر کدام باشد خیانت است و بازی با مردم و انسانهای آزادمنش. گرچه روایت مذکور را طبق آدرسِ ارائه شده نیافتیم لکن آن را در جلد ۸، کافی پیدا کردیم، در ضمن، این حدیث در مدح و بیان فضایل شیعیان است و شما خلاف واقع نشان داده‌اید وما به لطف خدا متن حدیث را در صفحه‌ی ۴۵ آوردیم تا «لیهلك من هلك عن بینهٔ و یحیی من حیّ عن بینهٔ.»(۱)

واقعیّت این است که مترجم خود شخصیّتی بدتر از نویسنده است زیرا با مقایسه‌ی کتاب با متن عربی ملاحظه می‌شود که مترجم متوجه دروغها ورسواییهای مؤلف شده ودیده اگر آنها را ترجمه کند چهره‌ی نویسنده رسوا خواهد شد. ما در آخر خاتمه دو مورد از موارد متعدد آنها را جهت اطلاع خوانندگان عزیز ذکر می کنیم.

شما نوشته‌اید «که خوشبختانه در سالهای اخیر از بیماری تقلید مطلق کاسته شده ....» باید عرضه بداریم که در شیعه از اول باب اجتهاد باز

۱- – سوره انفال، آیه ۴۲.

ص: ۳۰۹

بوده است و هرگز کسی از اجتهاد و ترک تقلید منع نشده است ولی در اهل سنت حق اجتهاد را فقط از آنِ ائمه اربعه خود می‌دانند آری این خوش خبری است که بسیاری از جوانان اهل تسنن دیگر تسلیم نظرات و اجتهادات اموات نیستند و دنبال حقایق هستند امّا در میان شیعیان چیزی که اخیراً بیشتر مرسوم شده و تحت عنوان جنبش اصلاح‌طلبی است سوء استفاده از عدم آگاهی مردم و جوانان و القای شبهه است و این چیزی غیر از تقلید و تحقیق است. مترجم محترم؛ چرا از نویسنده تقلید کردی وادّعاهای خلاف واقع او را بررسی نکردی؟؟ وی در صفحه‌ی ۳ و ۵ مرحوم کاشف الغطا را سیّد معرفی می‌کندوشما نیز در صفحه‌ی ۲۹ در ترجمه آوردهای «امام سیّد محمد حسین آل‌کاشف‌الغطاء» در حالی که غیر سیّد بودن او شهره‌ی آفاق است. اوچه شاگردی برای مرحوم شیخ محمد کاشف الغطا وچه عالم حوزه‌ی نجفی است که این موضوع ساده را نداند؟!!

نکته دیگر اینکه؛ شما در صفحه ۱۴ نوشته‌اید که آنچه «مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به هیچ عنوان قابل قبول نیست»، حال این سؤال از شما مطرح است آیا گفتار و رفتار خلیفه دوم همه مطابق قرآن است که متعه نکاح و حج را حرام اعلام کرده(۱) و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ان الرجل لیه جر ..»(۲) با این که خداوند

۱- -/-/ کنز العمال ۱۶/ ۵۲۱

۲- -/-/ صحیح بخاری ۱/ ۱۰۳ و ....

ص: ۳۱۰

می‌فرماید: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی.»(۱)

شما در نکته سوم محور وحدت را قرآن می‌دانید این محور همان است که ما به دنبال آن هستیم خودِ قرآن، محور وحدت را خدا و رسول معرفی می‌کند نه سیره صحابه پیامبر را که شما آن را نیز جزءِ محور وحدت و در کنار آن می‌دانید سیره‌ی صحابه با آن اختلافها که با هم دارند و با یکدیگر جنگها نموده‌اند و خون یکدیگر را مباح دانسته‌اند چگونه می‌تواند محور وحدت باشد آری قرآن و رسول خدا و اهل‌بیت و سیره آنان علیهم السلام می‌توانند محور وحدت باشند همان طور که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید:

«و جعل ... امام تنا نظاماً للفرقه» و خداوند امامت ما را موجب حفظ نظام از تفرقه قرار داد.(۲) نکته‌ی چهارمی که مترجم به آن اشاره دارد و اصل سخن درست است اینکه باید قرآن محور باشد و از روایات جعلی و دروغین پرهیز شود و از مطلبی که از پیش تعیین شده باشد و توسط روایات جعلی و دروغین اساسش گذاشته شده است پرهیز شود و نباید آیات قرآن هر طوری که لازم بود قیچی شود و با تأویل و تفسیر خلاف واقع به آن چسبانیده شود این کار به قول ایشان بازی کردن با نصوص وحی حتی بازی با عقل انسانهای آزادمنش است سؤال این است چرا شما خود شیوه‌ی فوق را تعقیب نکردید و مطالب

۱- – سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۲- – خطبه حضرت زهرا س، فرهنگ سخنان حضرت زهرا س، ص ۱۰۲.

ص: ۳۱۱

بی‌اساس و بی‌سند را ذکر کرده‌اید شما در صفحه ۲۰ وقتی مسئله تهمت زدن به عایشه را ذکر می‌کنید و او را لقب صدیقه می‌دهید می‌گوییـد: «پیامبر- صـلی الله علیه و آله- تا پنجاه روز با تمام اهل بیت اطهار و یاران جان‌نثارشان در انتظار وحی می‌نشسـتند نه تنها حضـرت رسول- صـلی الله علیه و آله- که حضـرت امیرالمؤمنین حضـرت امام حسن و ... همه حضور داشـتند و همه از این مصـیبت بزرگ نـاراحت بودنـد ... تـا پنجاه روز بعـد آیـات معروف سوره نور نـازل شـد و از چهره دشـمنان پیامبر- صـلی الله علیه و آله- و دشـمنان ام‌المؤمنین عـایشه صـدیقه- رضـی الله عنها- پرده برداشت و خـدای عالم‌الغیب بر عفت و طهارت حمیرای عفیفه مهر وحی گذاشت.»

شما این مطالب را از کجا آوردید؟!

اولًا؛ مسئله‌ی قطع نزول وحی مربوط به مکه بود آن هم بعد از سؤال از آن حضرت درباره‌ی اصحاب کهف و نزول سوره ضحی.

ثانیاً؛ اصل داسـتان افک بنابر آنچه در دست ماست مربوط به نسـبت ناروا به عایشه نیست بلکه نسبت ناروایی بود که عایشه به ماریّه قبطیه مادر ابراهیم بن رسول الله داد و خداونـد آیات معروف سوره نور را جهت طهارت مادرِ فرزنـدِ رسول خدا صـلی الله علیه و آله نازل نمود.

اسـتاد جعفر مرتضـی، کتابی تحت عنوان «حدیث‌الافک» نوشـته و از طریق بررسی آیات و روایات و تاریخ و نظرات صاحب نظرات ثابت کرده است که داستان افک هیچ ارتباطی به عایشه ندارد(۱)

۱- - حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده‌اند، اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۰۳.

ص: ۳۱۲

شما زیبا سخن می‌گویید ولی دیگران به آن عمل می‌کنند شما شعارِ بی‌دلیل سخن نگفتن و ... سر می‌دهید ولی خود شما پیشتاز این میدان هستید و بی‌دلیل سخن می‌گویید آیا کار شما همان بازی کردن با وحی و عقل مردم نیست. «و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم ...»(۱)

در نکته‌ی پنجم یک قاعده‌ی ثابت اسلامی را شما ذکر می‌کنید مبنی بر اینکه «هر اصل اعتقادی حتماً باید در قرآن با صراحت ثابت شده باشد و ناممکن است که چیزی جزو اصول اعتقادی باشد و اما در قرآن آشکارا نیامده باشد.»

اولًا؛ اصول اعتقادی آن اصولی هستند که به وسیله‌ی عقل اثبات شوند نه وحی مثل توحید، نبوت، معاد و ... گرچه این موارد در قرآن هم آمده باشد ولی طریقه اثبات آن عقل است نه وحی و قرآن، اول باید از طریق عقل خدا را اثبات کرد سپس کلام او را پذیرفت نه اینکه به وسیله کلام خدا بخواهیم خدا را ثابت کنیم.

ثانیاً؛ لازم نیست امری جزو اعتقادات باشد و بالصراحهٔ در قرآن آمده باشد بلکه همین اندازه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر وجود آن خبر دهد ما به آن عقیده پیدا می‌کنیم زیرا علم و یقین داریم که فرموده‌ی او مطابق با واقع است زیرا مطمئناً خیلی از امور در قرآن نیامده است ولی جزو عقاید مسلمانان است نظیر تعداد رکعات نماز

۱- – سوره منافقون، آیه ۴.

ص: ۳۱۳

یومیه و لزوم عقد برای ازدواج بلکه آیا اهل سنّت که قایل به قِدَم قرآن هستند وآن را ضروری دین وجزو اعتقادات خود می‌شمارند و هر کس را که منکر آن شود مهدورالدم می‌دانند در قرآن آمده است؟

ثالثاً؛ عصمت و ولایت امام معصوم و اهل‌بیت علیهم السلام از خود قرآن استفاده می‌شود نظیر آیات ولایت و اولوالامر و آیه تطهیر و همچنین عقیده به مثل رجعت که نویسنده در آخر کتاب مورد حمله قرار داده در موارد متعدد قرآن آمده است از جمله: داستان اصحاب کهف و داستان گاو بنی‌اسرائیل و زنده کردن مرده به وسیله‌ی حصرت عیسی که دلالت بر صحت رجعت دارد.

رابعاً؛ خود شما اصولی را پذیرفته‌اید که در قرآن نیامده است و بر آن تصریحی نیست بلکه بر خلاف آن تصریح شده است و آن عدالت بلکه عصمت صحابه پیامبر است شما در موارد متعدد سیره و رفتار تمام صحابه را حجت می‌شمارید و صحابه را کسانی می‌دانید که به محضر پیامبر مشرف شده‌اند در حالی که در میان آنان یقیناً منافقین بودند و قران بر این امر تصریح دارد و صدها آیه در قرآن بر این سخن دلالت دارد نمونه آن بیش از نیمی از آیات سوره توبه است که در آتی به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

عقیده به عدالتِ همه‌ی آنان نتیجه‌ی همان روایاتی است که اغلب (به گفته‌ی شما) دستاورد دشمنان اسلام است تا بدین وسیله، مردم را از خاندان رسالت جدا و دیگران را مرجع و ملجأ مردم

ص: ۳۱۴

معرفی کنند.

خامساً؛ انکار بعضی از عقاید که شما اشاره کرده‌اید که اگر کسی معتقد نباشد و منکر باشد کافر نمی‌شود در صورتی است که جزو اصول عقاید اسلامی نباشد؛ نظیر، مسئله‌ی امامت گرچه موجب خروج از دین نمی‌شود ولی خروج از مذهب است و فرق است بین خروج از دین و خروج از مذهب.

سادساً؛ معمولًا جعل روایات که دستاورد دشمنان اسلام است برای تضعیف ولایت که حکومت نیز شاخه‌ای از آن است می‌باشد و معنی ندارد که دشمن بخواهد روایاتی را برای اثبات ولایت در اسلام جعل کند و بدین طریق موجب تقویت اصل اسلام و حکومت آن گردد، بلکه دشمن در صدد جعل روایت برای شکستن ولایت و حکومت اهل‌بیت بوده تا از این طریق اسلام را از طریق اصلی خود خارج کند.

در نکته ششم مترجم برای شناخت هر مذهب و مرامی راه را رجوع به کتب و مصادر اصلی آنان می‌داند بعد برای شناخت تشیع کتابهایی چون اصول کافی و نهج‌البلاغه و در تفسیر مجمع‌البیان را ذکر می‌کند در منابع اهل سنت ترجمه‌ی قرآن کریم، صحیح بخاری و صحیح مسلم و تفسیر ابن کثیر را معرفی می‌کند.

اولًا؛ چطور شد در منابع اهل سنت قرآن را ذکر کرد ولی در منابع شیعی قرآن را نیاورد.

ثانیاً؛ چرا ترجمه‌ی قران؟ ترجمه قرآن چگونه می‌تواند مصدر و

ص: ۳۱۵

مرجع باشد؟

ثالثاً؛ در مجموعه این کتاب شما از تفسیر مجمع‌البیان در معرفی شیعه چرا چیزی نیاوردید و از اصول کافی نیز مطلب تحریف شده آوردید بله از کتابهای فرعی شیعه مثل بحارالانوار روایاتی را متعدد متذکر شده‌اید که آنها نیز یا ضعیف است یا معارض با روایات دیگر که نیاز به اجتهاد و بررسی دارد.

رابعاً؛ شما کتاب خود را عصاره‌ای از معروف‌ترین کتب شیعه معرفی می‌کنید، شما بفرمایید که کتاب شما عصاره کدام کتاب معروف شیعه است؟

آیا ذکر چند روایت ضعیف آن هم به صورت قیچی شده، عصاره‌ی کتاب‌های معروف شیعه است در کدام کتب معروف شیعه ولایت و امامت و مهدویت و خمس انکار شده و به علمای شیعه توهین شده است که شما آن را عصاره کرده‌اید؟

و در مطلب سوم کتاب بیان کرده‌اید که اگر انسان سر و کارش با قرآن باشد و اهل‌بیت و اصحاب را دوست داشته باشد هیچ فرقی نمی‌کند که در مسائل فقهی پیرو هر مذهبی که دوست دارد باشد.

بعد متذکر می‌شوید که هیچ یک از پیامبران و صحابه‌ی جانباز و اهل‌بیت اطهار- رضوان‌الله علیهم اجمعین- ادعای علم غیب نداشتند و سپس به بیان آیاتی در نفی علم غیب می‌پردازید و بعد اشاره می‌کنید به این که اگر پیامبر علم غیب می‌دانست جلو شهادت عموی خویش حضرت حمزه علیه السلام را می‌گرفت یا از تهمت به

ص: ۳۱۶

عـایشه جلـوگیری می‌کرد و یـا اگر امـام حسـن علیـه السـلام غیـب می‌دانست مسـموم نمی‌شـد و اگر امـام حسـین علیه السـلام غیب می‌دانست چرا نفهمید که اهل کوفه منافقند و چرا تمام خانواده‌اش را به کربلا برد؟

باید به آقای مترجم گفته شود، گرچه این آیاتی که شـما اشاره کردید نفی غیب می‌کند لکن اولًا؛ خود آن آیات نیز نیاز به بررسـی دارد نه آن طور که شـما یـک اشـاره کردیـد و رد شدیـد بعضـی از آنها مربوط به مشـرکین است نظیر آیه ۳۵ سـوره نجم که قبلش می‌فرماید:

«افرأیت الـذی تولی» آیـا دیـدی آن کس که پشت کرد (و حق را نپـذیرفت) و ثانیاً؛ آیاتی دیگر نیز داریم که علم غیب را برای غیر خداونـد اثبات می‌کنـد البته نه به آن معنا که خودش بالاصالـهٔ می‌داند بلکه به این معناست که خداوند این علم را به او عطا می‌کند نظیر آیه ۳۷ سوره جن که می‌فرمایـد: «عالم‌الغیب فلا یظهر علی غیبه احـداً الامن ارتضـی من رسول ...»، «خداوند عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع نمی‌سازد مگر رسولی که مورد رضایت خداوند باشد.» تردیدی نیست که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله آن رسول است پس علم غیب دارد- در نتیجه نفی علم غیب بالاصالـهٔ می‌کند؛ یعنی، آن حضـرت از پیش خود علم غیبی ندارد ولی اثبات علم غیب بالتبع می‌کنـد به این معنی که خداونـد او را عالم به غیب ساخته است و آن چه می‌دانـد به اذن خداوند است و آن حضرت از غیب در موارد متعدد خبر داده است و در قرآن نمونه‌هایی از آنها

ص: ۳۱۷

آمده است از جمله غلبه روم بر ایران (غلبت‌الروم ...)(۱)، شکست کفار (قل للذین کفروا ستغلبون)(۲)، ابتر بودن عاص بن وائل و کثرت نسل پیامبر صلی الله علیه و آله (سوره کوثر)، کشته شدن عمار به دست گروه تجاوزگر (تقتل عماراً الفئة الباغیه)(۳)، تنها مردن ابوذر (رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده)(۴)، کوتاه بودن عمر حضرت زهرا علیها السلام (تو اولین کسی هستی که به من ملحق می‌شوی)(۵)، شهادت حضرت علی علیه السلام و شکافتن سر آن حضرت در غزوه خندق، اخبار به شهادت حسین‌بن‌علی علیه السلام(۶)، خبر به خروج بعضی از همسران خود که سگان منطقه حوأب بر آنان پارس خواهد کرد و فرمود: در راست و چپ آن زن افرادی بسیاری کشته می‌شوند که همگی در آتش خواهند بود(۷)

(و آن فرد کسی جز عایشه‌ام المؤمنین نبود و آن حضرت نهی کردن آنان را از خروج و حتی قبل از جنگ احد از طریق خوابی که دید نسبت به شهادت عمویش خبردارشد و یا خبر دادن به اینکه پاره

۱- - سوره روم، آیه ۱.

۲- - سوره آل عمران، آیه ۱۲.

۳- - بحار ۲۲/ ۳۲۶.

۴- - المغازی ۲/ ۱۰۰۱.

۵- - نهج‌الحیاة، ص ۱۷۵.

۶- - احقاق‌الحق ۱۱/ ۴۳۹ تا ۴۱۵.

۷- - شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۲/ ۴۷۷.

ص: ۳۱۸

تن آن حضرت در خراسان دفن خواهد شد و .... صدها مورد دیگر که نشان دهنده اثبات علم غیب برای پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی او علیهم السلام است وتاریخ اسلام مملوازاخبارهای اهل‌بیت علیهم السلام نسبت به حوادث برای خود و شیعیان و جهان اسلام است بنابراین اگر اهل‌بیت علیهم السلام و در رأس آنان وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله از خود نفی علم غیب می‌کنند آن را بالاصالهٔ از خود نفی می‌کنند نه اینکه حتی با تعلیم الهی باز از آن بی‌خبر هستند اگر پیامبر شهر علم باشد و خداوند او را رسول مورد پسند خود قرار داده طبق آیه سوره جن به آن حضرت علم غیب را عطا فرموده و او نیز آن را به علی علیه السلام که دروازه آن شهر است داده است.(۱) علی علیه السلام می‌فرماید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیماریش هزار باب علم به صورت راز به من آموخت که از هر باب هزار باب دیگر از علوم باز می‌شود(۲) این سخن را آن حضرت بعد از اخبار از آینده فرمود.

بنابراین علم غیب پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام تبعی و غیر اصلی است و بدون اذن الهی هیچ اطلاع و علمی نسبت به غیب ندارند.

امّا پاسخ این سؤال که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام (برای جلوگیری از دشمن و شهادت خویش و شناخت منافقین و غیره) از آن استفاده نکردند؟ این است که علم غیب تکلیف‌آور نیست بلکه آنچه تکلیف می‌آورد علم عادی و ظاهری است اگر علم غیب تکلیف‌آور بود باید خود خداوند که عالم‌الغیب است برای جلوگیری از افراد گناهکار از آن استفاده کند و جلو گناه و فساد آنان را بگیرد و نگذارد آدم بکشند- مانع ابوسفیان و ابولهب شود

۱- - مرحوم علامه امینی، تنها در ج ۶ الغدیر از ۱۴۳ کتاب اهل سنت روایت فوق را نقل می‌کند.

۲- - بحار ۲۶/ ۶۵.

ص: ۳۱۹

که به پیامبر توهین‌کنند و یا جلو قاتل حضرت حمزه را بگیرد تا او را نکشد و جلو ابن‌ملجم را بگیرد تا علی علیه السلام کشته نشود بلکه اصلًا جلو تمام گناهکاران را بگیرد و یا به طور کلّی آنان را خلق نکنند تا فساد نکنند و نتیجه‌ی این سخن همان برداشته شدن اختیار از انسان و مجبوربودن او در انجام کارها و نفی تکامل اختیاری انسان است.

سرّ استفاده نکردن پیامبر و امامان علیهم السلام از علم غیب آن است که آنان بندگان حضرت حق هستند و افتخارشان نیز به همان عبودیت است هرچه خداوند بخواهد انجام می‌دهند و بدون اذن او هیچ کاری انجام نمی‌دهند «عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون»(۱) بندگان گرامی خدایند که در سخن براو پیشی نمی‌گیرند و تنها فرمان او را اجرا می‌کنند. و خداوند خواست تا آنان به این طریق به شهادت برسند و آنان پذیرفته‌اند.

شاهد این سخن آن است که وقتی در سفر کربلا جلو حضرت امام حسین علیه السلام را گرفتند و او را از رفتن به کوفه منع نمودند و از بی‌وفایی مردم کوفه سخن گفتند، حضرت فرمود: که پیامبر به من فرموده «انالله قد شاء ان یراک قتیلًا» خدا خواسته است تو را کشته ببیند(۲) و وقتی او را از همراه بردن زن و فرزند نهی کردند فرمود: «خداوند خواسته است آنان نیز به اسارت برده شوند».

۱- – سوره انبیاء، آیه ۲۷- ۲۶.

۲- – لهوف سیدبن طاووس، ص ۶۵.

ص: ۳۲۰

بنابراین داشتن علم غیب از آنِ خداست و به هرکس بخواهد می‌دهد کما این که قدرت و شفاعت نیز از آن اوست و به هر کس که بخواهد می‌دهد. و خداوند خواسته است به رسولش و جانشینان واقعی او این علم را عنایت فرماید: «ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله»، «اما حسادت می‌ورزند هر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است.»(۱) دلیل این حسادت و ردکردن علم غیب و علم لدنّی به خاطر آنست که خلفای غاصب، این ویژگی را نداشتند، بنابراین در مثل این موارد هیچ یک از شیعیان، صفت خدا را به غیر خدا نسبت نداده است حال اگر نویسنده یا مترجم نتواند بین داشتن چیزی بالاستقلال و بالتبع تشخیص دهد این مشکل اوست نه اینکه دیگران را متهم به نامسلمانی بکند همین طور در حاجت خواستن از پیامبر و اولیای الهی علیهم السلام وقتی مؤمنی به عنوان وسیله آن را بداند تا به وسیله‌ی آنان حاجت خود را از خدا بخواهد یا از آنان بخواهد تا از خداوند بخواهند حاجت او را برآورده کند باز عین توحید است و منافاتی با توحید ندارد بلکه خداوند به آن فرمان داده است نظیر آیه ۳۵ سوره مائده که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلهٔ» و سوره نساء، آیه ۶۴ که می‌فرماید:

«و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول

۱- – سوره نساء، آیه ۵۴.

ص: ۳۲۱

لوجدوا الله تواباً رحیماً» در این آیه کسانی که پیامبر را وسیله آمرزش خدا قرار نمی‌دهند نکوهش می کند.

شما در صفحه ۲۳ می گویید که هدف ما این است که ما مسلمانان با یکدیگر خوب باشیم و در صفحه ۲۲ شما از دشمن و کینه و توهین و شرک و دروغ و نفاق و خرافات و سنّت‌زدایی ابراز انزجار کرده‌اید و از محبّت و توحید و صداقت سخن گفته‌اید اگر راست می گویید پس چرا مقدمه‌ی شما پر از دروغ و نفاق و خرافات و سنت‌زدائی است خود شما که معلوم نیست چه هدفی در سر دارید عبارتهایی رامی آوریدکه نشان می‌دهد که یکی از سنّی‌های متعصّب هستید چرا خود را شیعه معرّفی می کنید آیاقصدفریب دیگران رانداریـد؟ به نظر می‌رسد تنها چیزی که در این نوشتار کمتر پیدا می‌شود صداقت و محبّت است و چیزی که زیاد به چشم می‌خورد، توهین و سنّت‌زدایی و طرح خرافات و دروغ و تفرقه‌افکنی و ... است.

در صفحه ۲۳ با ذکر آیه ۶۲ و ۶۳ سوره‌ی یونس از اولیای الهی دم می‌زنی و صفات آنان را ایمان و تقوی ذکر می کنی، آیا آنان که در نبوّت پیامبر شک کردند (خلیفه دوم در صلح حدیبیه به پیامبر عرض کرد: آیا تو پیغمبر بر حق خدا نیستی؟)(۱) و آنان که فرمان او را نادیده گرفته و از حضور در لشکر اسامه تخلف کردند و

۱- - صحیح بخاری در آخر کتاب شروط ۲/ ۱۸۷ و ...

ص: ۳۲۲

وصیّت‌پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و فاطمه زهرا علیها السلام که پاره تن آن حضرت بود آزردند و آن همسران پیامبر که به صراحت قرآن در سوره تحریم علیه آن حضرت توطئه کردند باز از اولیای الهی بودند؟

ابوبکر که عمربن‌خطاب را به درب خانه حضرت زهرا فرستاد و درب خانه‌اش را به آتش کشید(۱) و به دستور او محسنش کشته شد(۲) با ولی خدا دشمنی نکردند؟ و آیا عایشه و معاویه که بر ضد علی علیه السلام جنگ جمل وصفیّن را به پا کردند با ولی خدا دشمنی نکردند؟ اگر کردند پس آنان اعلان جنگ با خدا کردند نه کسانی که از افعال خلاف آنان ابراز تنفّر و انزجار بکنند.

ی؛ در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که از جان و مال خود در راه اسلام گذشتند نظیر مصعب‌بن‌عمیر و عبدالله بن‌رواحه و اباذر و سلمان، حذیفه و نیز کسانی بودند که بعداً به آنان پیوستند و از تابعینی بودند که مصداق آیه شریفه «والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا ...» نظیر حجربن عدی، رشید هجری، میثم تمّار و ....

شما در صفحه ۲۴، آیه ۱۴۰ سوره‌ی بقره را ذکر می‌کنید که می‌فرماید: «تلک امهٔ قد خلت لها ما کسبت ...» آنان امّتی بودند که زمان آنها سپری شد برای آنان است آنچه به دست آوردند و برای

۱- – الامامهٔ و السیاسهٔ، ص ۱۲.

۲- – علی‌بن‌ابی‌طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود، ۴/ ۲۷۷- ۲۷۶

ص: ۳۲۳

شماست آنچه انجام می‌دهید و به دست می‌آورید و نسبت به کار آنان شما بازخواست نمی‌شوید.

اولًا؛ این آیه مربوط به اهل کتاب و یهود و نصاری است که با آنان می‌گوید که شما کاری به این نداشته باشید که دیگران درگذشته چگونه بوده‌اند ببینید الآن شما چه وظیفه‌ای دارید؟

ثانیاً؛ ما که می‌خواهیم اسلام را بگیریم آیا باید بررسی کنیم تا بدانیم اسلام ناب دست چه کسانی بوده است یا نه و آیا آنان که مدعیان نگهبانی اسلام واقعی هستند باید مورد بررسی قرار گیرند یا نه؟- اگر جواب منفی است پس شما چرا علم رجال دارید و درباره‌ی شخصیّت‌ها بررسی می‌کنید؟ و اصلًا چطور در صفحه ۱۴ اینقدر دم از تحقیق می‌زنید؟!

ثالثاً؛ چرا این جمله را به نویسنده نگفتید تا این قدر درباره زراره و ابوبصیر و علمای شیعه مثل شیخ طوسی و ... بدگویی نکند؟

چند نکته دیگر درباره مترجم

هرچند می‌خواستیم سخن را به پایان ببریم ولی ذکر چند نکته دیگر به نظر لازم است:

۱) در صفحه ۲۴، کتابِ مورد بحث را در واقع اولین کتاب در موضوع خود می‌داند که تاکنون نوشته شده و مهم‌ترین خصوصیّت آن را این می‌داند «که خواننده خود را در مقابل دانشمند بزرگ و محقق

ص: ۳۲۴

توانایی می‌یابد که از خودش حرف نمی‌زند بلکه مطالبش را با سند مطرح می‌کند و خواننده را در برابر حقایق غیرقابل انکاری قرار می‌دهد که مجبور است یا قبول کند و یا به سراغ منابع برود.»

به نظر می‌رسد مترجم تا به حال اهل مطالعه نبوده است و این اوّلین وشاید آخرین کتابی بوده است که مطالعه کرده است و از آن لذّت برده است وگرنه تا به حال صدها جلد کتاب ریشه‌دار در این موضوعات نوشته شده و مطالب غیرقابل انکار و مستند وجود دارد آیا مترجم تا به حال به کتابهایی چون الغدیرِ علّامه امینی و مراجعاتِ میرسید شرف‌الدّین و کشف‌الاسرارِ امام خمینی- قدس سره- مراجعه کرده و یا اصلًا آنها را دیده است تا ببیند و بداند چگونه آنچه مترجم آنها را چون وحی پذیرفته مطالب بی‌اساس است؟ و این خصوصیت مترجم است که به خاطر ضعف اطلاعات، خود را در برابر دانشمند بزرگ و محقق توانایی یافته است وگرنه کتاب حاضر از سست‌ترین کتابهاست که به استناد روایات ضعیف و اقوال اختلافی و سفسطه و توهینهای مکرر خواسته است بنیان مذهبی که برپایه عقل و وحی از زمان صاحب شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنا شده متزلزل سازد.

۲) در صفحه ۲۵ اشاره به مواردی دارد از جمله: حذف «بخشهایی از کتاب که مترجم آن را با ذوق خوانندگان سازگار ندانسته و به وحدت مسلمین کمک نمی‌کرده» و دیگر آوردن جملات «واقعاً زننده و خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان اما مترجم از ترجمه آن ناگزیر بوده

ص: ۳۲۵

است.»

در اینجا سؤالاتی از مترجم مطرح است؛ سؤال اول این است؛ این چه وحدتی است که با مطالب خلاف عفت و ادب و منافی ایمان سازگار است؟ سؤال دوم اینکه؛ شما در صفحه ۲۴، این کتاب را در موضوع خود بی‌نظیر، محکم و مستقل معرّفی می‌کنید، حال چه شده که در صفحه‌ی مقابل اعتراف می‌کنید که در کتابی که شما به ترجمه آن اقدام کرده‌اید مطالب «واقعاً زننده، خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان است.» و مسؤولیت آن را بر عهده نویسنده می‌گذارید؟ اگر در این کتاب مطالب، واقعاً زننده و خلاف ادب و منافی با ایمان و وجدان است- که هست- و شما بسیاری از آنها را حذف کرده‌اید خوب بود شما دیگر در جرم نویسنده شریک نمی‌شدید و چنین کتابی را اصلًا ترجمه نمی‌کردید یا لااقل مطالب خلاف عفت و ادب آن را مثل بقیه حذف می‌کردید؟ آیا آنچه شما را وادار به ترجمه‌ی این کتاب کرده است هم هدف بودن شما و نویسنده نیست؟ که در لطمه زدن به علماء شیعه به هر قیمتی که ممکن باشد دست زده‌اید.

سؤال سوم: آیا توهین به حضرت بقیهًْالله ارواحنا فداه و او را یک موجود خرافی دانستن و توهین به نواب خاص گرانقدر آن حضرت و علمای بزرگ شیعه و متهم نمودن آنان به شهوترانی و حیف و میل کردن خمس و وجوهات شرعیه وحدت‌آور است و مطابق ذوق خوانندگان است؟!!

ص: ۳۲۶

۳) در صفحه ۴۶ آمده که مؤلف کتاب به خاطر شرایط زمان اسم اصلی خود را نیاورده است و اسم روی جلد کتاب مستعار است و در پایان، نویسنده نیز در مقدمه می‌نویسد: «بعید نمی‌دانم که قربانی شوم، البته بنده هیچ واهمه‌ای ندارم برای من همین افتخار کافی است که برادران و خواهرانم را نصیحت کنم ...».

چرا شما که تقیه را حرام می‌دانید و آن را نفاق می‌شمارید اینجا از ذکر نام خود خودداری می‌کنید آیا خود این نفاق نیست؟! خوب بود مترجم نویسنده را معرفی می‌کرد تا دیگران بتوانند به اصطلاح از وجود پربرکتش استفاده کنند. اگر او واهمه‌ای ندارد و راست می‌گوید پس چرا از ذکر نام خود امتناع می‌ورزد؟!

در ضمن اگر چنین فردی در نجف بود علمای حوزه‌ی نجف او را می‌شناختند به خصوص که گمان می‌کند پیرمرد است وبیش از ۵۰ سال است که اجازه‌ی اجتهادگرفته وسرشناس واهل کربلاست همچنین دو دوستِ وی (موسی موسوی واحمد کاتب) خود را معرفی کردند وهیچ مورد تعرض قرار نگرفته‌انداو (چنین فردی با این خصوصیّات اگر وجود خارجی می‌داشت) نیز می‌توانست خود را معرّفی کند. واقعیّت این است که مترجم با حذف موارد زیادی از کتاب سعی در مخفی کردن چهره واقعی خود و مؤلف نموده است تا با اغفال خوانندگان به اهداف مورد نظر خود برسند.

به عنوان نمونه در صفحه ۹۲- ۹۱ کتاب مطلبی را نویسنده به حضرت امام خمینی قدس سره نسبت می‌دهد که هیچ عاقلی در جهان

ص: ۳۲۷

ولو بـا شـناخت ضـعیف از امام خمینی آن را باور نمی‌کنـد و عقـده‌گشایی و خوش خـدمتی نویسـنده را به دشـمنان اسـلام تصـدیق می‌کنـد. ولی مترجم از ترجمه آن خودداری نموده است، او می‌نویسـد: «بعـد از یک ماه و نیم یا بیشتر از بازگشت امام از پاریس به طهران بود که به دیـدارش رفتم پس اسـتقبال گرمی از من کرد و در آن دیدار من با او تنها بودم در آن جلسه خصوصـی امام به من گفت:

سیدحسـین الآن زمان اجرای سـفارش امامان- علیهم السـلام- فرا رسیده است به زودی ما خون ناصبیها را خواهیم ریخت و فرزندان آنـان را خواهیم کشت و زنانشـان را به اسارت خواهیم گرفت و حتی یک نفر از آنان را رها نخواهیم کرد و به زودی همه اموالشان را برای شـیعیان خواهیم گرفت و به زودی مکه و مـدینه را از روی زمین محو خواهیم کرد زیرا این دو شـهر جایگـاه وهـابیون شـده است و بایـد سـرزمین کربلاـ ارض مقـدس خـدا و قبله نماز مردم گردد و به زودی خواست ائمه- علیهم السـلام- را محقّق خواهیم ساخت.

و دولتی که ما جهت برپایی آن سالیان متمادی کوشـش کرده‌ایم جهت اقامه همین سـفارش بوده است و تنها اجرای آن باقی مانـده است»!!

خوانندگان عزیز خود درباره نویسنده و مترجم و اهدافشان و اتهام به امام قضاوت کنند!!

همچنین در صـفحه‌ی ۱۰۴ می‌نویسـد: «من در دیـدارم از هنـد سـیّد دلـدار علی را ملاقـات کردم او یـک نسـخه از کتـابش را به نام (اساس الاصول) را به من هدیه داد ...» درحالی که سیّد دلدار علی حدود ۲۰۰ سال است که از دنیا رفته ومرحوم آقا بزرگ تهرانی ذکر می‌کند که

ص: ۳۲۸

نـامبرده در سال ۱۲۳۵ ق. وفات یافته اسـت(۱). حتمـاً نویسـنده از اولیـای الهی است وقرنهـای متمـادی عمر کرده تا منجی انسانهای آزادمنش وحق جو در این دوران باشـد حال چطور شـد این انسان چندصـدساله خود را ۹۰ سـاله واز شاگردان مرحوم کاشف الغطا معرفی کند؟!! می‌گویند دروغگو کم حافظه است.

لازم به ذکر است که مورد فوق یـک نمونه از موارد متعـدد حـذف شـده در کتـاب است که مترجم جهت اغفال خواننـده و اخفای شخصیت خـود و نویسـنده اقـدام نمـوده است. همچنین نویسـنده در موارد متعـدد به مراجع و آیـات عظـام گذشـته و حـال همچون حضـرات آیـات مرحوم سـید شـرف الـدین، کاشف‌الغطـا، سیسـتانی، صـافی و ... اتهام زده است و مترجم از ترجمه‌ی آن خودداری نموده است.

ما اگردر آنچه‌اینان وبرخی ازافراد سنّی مـذهبِ‌کم اطلاع وغیر منصف براهل تشیّع اشکال وارد کرده‌اند دقت کنیم در می‌یابیم که همه دلیلهایشان بر گرفته از امور ذیل است:

۱) تمسک به روایات ساختگی ودروغ که به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده‌اند.

۲) تمسک به‌اقوال ساختگی ودروغ که‌به علمای شیعه نسبت داده‌اند.

۱- -/ الذریعه ۲/ ۴

ص: ۳۲۹

۳) تمسک به روایات تحریف شده.

۴) تمسک به روایات بریده شده.

۵) تمسک به اقوال و فتاوای نادر وکم یاب.

۶) تمسک به روایات بعداز تغییر در محتوای آن.

۷) تمسک به اعمال مردم عادّی شیعه.

۸) تمسک به روایات ضعیف.

۹) تمسک به داستانهای ساختگی.

۱۰) تمسک به مقدمات فاسد مثل این که علی علیه السلام وزیر ابوبکر و عمر بود.

۱۱) تمسک به گفتار اهل سنّت بر ضدّشیعه.

وقتی مشی کسی در استدلال این گونه باشد چگونه می‌توان بر اواعتماد کرد؟ اگر کسی بخواهد شیعه رابشناسدباید در هر موضوعی بادیدانصاف به منابع مربوطه مراجعه کند. درعقاید به مثل: عقاید امامیّه از مرحوم مظفّر و مقدمهای برجهان بینی شهید مطهری ودر حدیث به مثل: کافی وتهذیب ووسائل‌الشیعه و وافی ودر فقه به مثل: مقنعه و شرائع‌الاسلام وعروةالوثقی وتحریرالوسیله ودر فقه استدلالی به مثل: جواهرالکلام یا مستمسک العروةالوثقی ودر اصول فقه به مثل رسائل شیخ انصاری وکفایةالاصول ودرتفسیر به مثل: مجمع البیان والمیزان ودر علم رجال مثل: معجم رجال الحدیث ودر مسایل اختلافی بااهل سنّت به مثل: الغدیر والمراجعات مراجعه کند. گرچه این کتابها ازاشتباه

ص: ۳۳۰

مبرّی نیستند ولی از کتابهای خوب در این زمینه هستند.

در پایان توصیه‌ی ما به همه‌ی مسلمانان از تمام فرق اسلامی، اتحاد بر محور خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و میراث پربار آن حضرت، قرآن و عترت طاهره علیهم السلام است که در این صورت می‌توانیم تعصّب‌های بی‌جا را کنار زنیم و به سعادت دو دنیا برسیم به امید اتحاد همه‌ی ملل اسلامی بر محور خدا و رسول صلی الله علیه و آله و میراث پربار آن حضرت و ایجاد صفا و صمیمیت به جای بغض و کینه و دروغ و نفاق. به امید روزی که نویسندگان، قلم و بیان خود را در راه اعتلای کلمه‌ی توحید و مقابله با دشمنان اسلام و بدعت‌گذاران به کار گیرند تا زمینه را برای حکومت جهانی اسلامی به رهبری حضرت بقیةالله الاعظم- ارواحناالهالفداء- فراهم سازند.

انشاءالله والحمدلله اولًا و آخراً و ظاهراً و باطناً

ص: ۳۳۱

ص: ۳۳۲

ص: ۳۳۳

ص: ۳۳۴

فهرست منابع

الاتقان، عبد الرحمن السیوطی، الطبعهٔ الثانیهٔ ۱۳۶۷ ه. ش، منشورات رضی-/ بیدار.

آلاء الرحمن، السید عبد الاعلی السبزواری، موسسه اهل البیت بیروت ۱۴۰۹ ه. ق.

اقتضاء الصراط المستقیم، بن تیمیه، تحقیق محمد حامد الفقی، مصر.

الاصابهٔ فی تمییزالصحابه، بن حجرالعسقلانی، تحقیق معوض وعبدالموجود، دارالکتب العلمیه بیروت ۱۴۱۵ ه.

اسد الغابهٔ، بن الاثیر، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود دارالکتب العلمیه بیروت.

الارشاد، محمدبن‌النعمان العکبری البغدادی المقلب بالشیخ المفید، منشورات مکتبهٔ بصیرتی.

الاستبصار، شیخ الطائفه ابی‌جعفر محمدبن‌الحسن الطوسی، دار صعب دارالتعارف، بیروت. و تحقیق السید حسن الخرسان، دار الاضواء بیروت ۱۴۰۶ ه.

الاستغاثه، ابو القاسم الکوفی.

اهل سنت واقعی، دکتر محمد تیجانی سماوی، بنیاد معارف اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ ه. ش.

الانوار النعمانیه، السید نعمهٔ الله الموسوی الجزائری، تبریز بازار مسجد جامع، مطبعه: شرکت چاپ.

انقلاب مهدی و پندارها، ترجمه سید احمد علم‌الهدی، انتشارات یاسر.

احقاق الحق، القاضی السید نورالله الحسینی المرعشی، از انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۹۳ ه. ق.

اختیار المعرفهٔ الرجال (رجال کشّی) شیخ محمد حسن طوسی، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم ۱۴۰۴ ه.

اصل الشیعه و اصولها، الشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، مکتب الثقافهٔ الاسلامیه، قم.

اجتهاد مقابل نص، ترجمه علی دوانی، ناشر کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۹۶ ه. ق، چاپ دوم.

الامامهٔ و السیاسهٔ، ابی محمدعبدالله بن مسلم ابن‌قتیبه الدینوری، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ه. ش.

الاجتجاج، ابی منصوراحمدبن‌علی بن‌ابی‌طالب الطبرسی، منشورات دارالنعمان قم، ۱۳۸۶ ه ق.

بحارالانوار، الشیخ محمدباقر المجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، الطبعهٔالثانیه ۱۴۰۳ ه. ق.

البدایهٔ و النهایهٔ، بن کثیرالدمشقی، تحقیق د. احمد ابو ملحم و جماعهٔ، دارالکتب العلمیهٔ بیروت ۱۴۰۵ ه.

بدایهٔ المجتهد ونهایهٔ المقصد، بن رشد الغرطبی، تحقیق عبد الحمید طعمه حلبی، دار المعرفهٔ بیروت ۱۴۱۸.

تفسیر المراغی، احمد مصطفی المراغی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، الطبعهٔ الثانیهٔ ۱۹۸۵- م.

تفسیر قرطبی، ابی‌عبدالله محمد بن احمد الانصاری القرطبی، دارالثقافهٔ، بیروت.

تفسیر روح المعانی، العلامهٔ الالوسی البغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

تفسیر الذرالمنثور، الشیخ جلال‌الدین عبدالرحمن السیوطی، منشورات مکتبهٔ آیهٔ الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.

ص: ۳۳۵

ص: ۳۳۶

تفسیر برهان، السید هاشم‌الحسینی البحرانی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.

تفسیر قمی، لابی الحسن علی‌بن‌ابراهیم القمی، مؤسسهٔ دارالکتاب للطباعهٔ و النشر، قم (مطبعهٔالنجف) ۱۳۸۷. ه. ق.

تفسیر القرآن العظیم (تفسیر بن کثیر)، اسماعیل بن کثیر الدمشقی دار الفکر، بیروت ۱۴۰۱ ه.

تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القران)، محمد احمد قرطبی، دار الشعب القاهره ۱۳۷۲ ه.

تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی البروسوی، مطبعهٔ عثمانیهٔ، ۱۳۳۰، مکتب الجعفری التبریزی، شارع بوذرجمهری، طهران.

التفسیر الکبیر مفاتیح الغیب، الفخر الرازی، الطبعهٔ الثالثهٔ، دار احیاءالتراث العربی بیروت.

تهذیب التهذیب بن حجر العسقلانی، الطبعهٔ الاولی، دار الفکر للطباعهٔ و النشر ۱۴۰۴ ه، ۱۹۸۴ م.

تذکرهٔ الحافظ، شمس الدین الذهبی ط الهند مصورهٔ، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.

تنقیه المقال فی علم الرجال، الشیخ عبد الله المامقانی، الطبعهٔ المرتضویهٔ، النجف الاشرف.

تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب البغدادی، دارالکتب العلمیهٔ.

تاریخ ما بعد الظهور، السید محمد صدر، دار التعارف للمطبوعات بیروت ۱۴۰۸ ه.

تحف العقول، ابومحمدالحسن بن‌علی بن الحسین بن‌شعبهٔالحرّانی، منشورات مکتبهٔ بصیرتی، قم ۱۳۹۴ الطبعهٔ الخامسه.

تهذیب‌الاحکام، شیخ الطائفهٔ ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

ق. تاریخ الخلفاء، الحافظ جلال‌الدین السیوطی، دارالفکر، بیروت.

تاریخ مذاهب الاسلامیهٔ، الشیخ محمد ابو زهره، دارالفکر العربی القاهره ۱۹۹۶ م.

جواهر الکلام، الشیخ محمدحسن النجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م، الطبعهٔ السابعهٔ.

جلاء العیون، السید عبدالله بشرّ.

الخصائص الکبری، جلال الدین السیوطی، حیدر آباد هند ۱۳۲۰ ه.

خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، چاپ نهم، ۱۳۵۷. ش.

دلائل النبوهٔ، اسماعیل الصفهانی الطبعهٔ الاولی ۱۴۰۹ ه، الناشر: دار طیبهٔ، الریاض.

دلائل النبوهٔ، للبیهقی، الطبعهٔ الاولی ۱۴۰۵ ه. ۱۹۸۵ م، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، لبنان.

دمع السجوم، ترجمه نفس‌الهموم. تحقیق وترجمه علامه‌ابوالحسن شعرانی، چاپخانه‌باقری چاپ‌اول ۱۳۷۸ ه. ش.

ذخیرهٔ المعاد فی شرح الارشاد، محمدباقر السبزواری، طبعهٔ حجریهٔ.

ذخائرالعقبی، احمد بن محمد الطبری، تحقیق اکرم البوشی و محمود الارناؤوط، مکتبهٔ الصحابهٔ، جده ۱۴۱۵.

الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ، العلامهٔ الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، مکتبهٔ الطهوری، طهران الطبعهٔ الثانیه ۱۳۹۱ ه. ق.

رجال نجاشی، احمد بن علی بن العباس النجاشی، ط، حجریهٔ ایران.

رحمهٔ الامهٔ فی اختلاف الائمهٔ، محمد بن عبد الرحمن الدمشقی، تحقیق الشربجی و النوری، مؤسسه الرساله بیروت ۱۴۱۴ ه.

روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ترجمه: ساعدی خراسانی، چاپ اسلامیه، ۱۳۶۰ ه. ش.

ص: ۳۳۷

السنن الکبری البیهقی مکتبهٔ دار الباز مکهٔ المکرمهٔ ۱۴۱۴ ه. و دار الفکر بیروت، لبنان.

سنن النسائی، النسائی دارالفکر للطباعهٔ و النشر و التوزیع، بیروت، لبنان، الطبعهٔ الاولی ۱۳۴۸ ه. ۱۹۳۰ م.

سنن ابی داوود للحافظابی داوود السجستانی، دار الفکر للطباعهٔ و التوزیع و النشر.

سنن دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی، تحقیق زمرلی والعلمی، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۰۷ ه.

سنن ترمزی، تحقیق احمد محمد شاکر درا الاحیاء التراث، بیروت.

شرح المواهب للزرقانی، محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی.

شواهد التنزیل، ابو القاسم الحاکم الحسکانی، مؤسسه اهل البیت، بیروت ۱۴۰۹ ه.

الشیعه والتصحیح، سید موسی موسوی ۱۴۰۸ ه.

شرح النووی بر صحیح مسلم، محیی الدین بن شرف النووی، مصورهٔ دار الفکر بیروت ۱۴۰۱ ه.

شرایع الاسلام، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن الحسن، منشورات الاعلمی، تهران، ۱۳۸۹ ه. ق. شهید شمائل الرسول ابو الفداء اسماعیل بن کثیر، تحقیق عبد القادر الارناؤوط، مکتبهٔ العبیکان، الریاض ۱۴۲۲ ه.

مطهری افشاگر توطئه‌ها، علی‌ابوالحسنی (منذر) ناشر دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ه. ش.

شرح نهج‌البلاغه، بن ابی‌الحدید معتزلی، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، ۴ جلدی.

شیعه پاسخ می‌دهد، سید رضا حسینی‌نسب، ناشر نشر مشعر، چاپ پنجم، تابستان ۸۱.

الصحیح من سیرهٔالنبی الاعظم صلی الله علیه و آله، جعفر مرتضی العاملی، انتشارات جامعه مدرسین قم، الطبعهٔالثانیهٔ، ۱۴۰۲ ه. ق.

صحیح البخاری، ابی‌عبدالله محمدبن‌اسماعیل بن ابراهیم‌بن بردریهٔ البخاری دارالکفر، بیروت، ۱۴۱۸ ه. ق و مطابع الشعب مصر ۱۳۷۸ ه. ش و ط مرقمهٔ، مراجعهٔ القطب و البخاری، المکتبهٔ العصریهٔ، بیروت و صیدا ۱۴۱۸ ه.

صحیح مسلم للنیسابوری، دارالفکر، بیروت، لبنان و تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، دار الاحیاء التراث، بیروت.

الصراط المستقیم، زین الدین علی بن یونس العاملی البیاضی، مؤ سسه اهل البیت، بیروت ۱۴۰۹ ه.

صدوده علی علیه السلام در قرآن، علی‌اکبر صاحبی‌فرد، انتشارات مرسل، ۱۳۸۲.

الصواعق المحرقهٔ، احمد بن حجر الهیتمی، تحقیق عبد الوهاب عبد الطیف ط بیروت و ط محققهٔ، تحقیق الترکی و الخراط، مؤسسهٔ الرساله، بیروت ۱۴۱۷ ه.

الطبقات الکبری، محمد بن سعد مصورهٔ، دارصاد، بیروت.

عبد الله بن سبا: دراسهٔ للروایات التاریخیهٔ عن دوره فی‌الفتنهٔ، د. عبد العزیر صالح الهلالی، صحاری للطباعهٔ و النشر ط الثانیهٔ، لندن ۱۹۸۹ م.

علی‌بن‌ابی‌طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، چاپخانه مروی، چاپ دوم، ۱۳۵۴ ه. ش.

عدهٔالاصول، شیخ‌الطائفه الطوسی، تحقیق محمدمهدی نجف، ناشر مؤسسه ال البیت‌الطبعهٔ المحققهٔالاولی، ۱۴۰۳ ه. ق.

علل الشرایع، للشیخ الصدوق، من منشورات مکتبهٔالداوری، قم، منشورات المکتبهٔالحیدریه فی النجف، ۱۳۸۵ ه. ق.

الغدیر، الشیخ عبدالحسین احمد الامینی

ص: ۳۳۸

قدس سره، مطبعةالحیدری، الطبعة الرابعة، ۱۳۹۶ ه. ق.

فضل الصحابة، احمد بن محمد بن حنبل، تحقیق وصی الله بن محمد عباس، جامعة ام القری مكة المكرمة، ۱۴۰۳ ه.

الفتنة الكبری، طه حسین، (المجلد الرابع من‌المجموعة الكاملةلطه حسین)، دارالكتب البنانی، بیروت ۱۹۷۳ م.

فتح الباری، احمد بن علی بن حجر، الطبعة البهیة المصریة، القاهره ۱۳۴۸ ه.

فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، جمع و ترتیب الشیخ احمد بن عبد الرزاق الدویش، مكتبة المعارف الریاض، ۱۴۱۲ ه.

الفقه علی مذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزایری دارالفكر، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

فرهنگ جامع، احمد سیاح، كتابفروشی اسلام، تهران، چاپ ۱۳۵۴ ه. ش.

فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیها السلام (نهج‌الحیاة)، محمد دشتی، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ یازدهم، ۱۳۷۴ ه. ش.

فقه تطبیقی، مهدی پیشوایی، حسین گودرزی، چاپ اعتماد، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ه. ش.

الكافی، لابی الصلاح الحلبی، منشورات مكتبةالامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، ۱۳۶۲ ه. ش.

الكافی، لثقة الاسلام ابی‌جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

ق. و تحقیق علی اكبر الغفاری دار الكتب الاسلامیة، طهران ۱۳۸۸ ه.

كتاب السنة، عمرو بن ابی عاصم الضحاك، تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی، المكتب الاسلامی، بیروت ۱۴۰۰ ه.

كنز العمال، المتقی الهندی، مؤسسة الرساله، بیروت ۱۴۰۹ ه. ۱۹۸۹ م. و ۱۳۹۹ ه.

كشف‌الغطاء، الشیخ جعفر المدعو بكاشف‌الغطاء، انتشارات مهدوی، اصفهان.

الكامل فی‌التاریخ، لابن‌الاثیر، دار صادر، بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.

كتاب سلیم‌بن قیس، سلیم‌بن‌قیس العامری، دارالفنون، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ش.

لسان العرب، لابن منظور، دار صادر، بیروت، الطبعة، ۲۰۰۰ م.

لله ... ثم للتاریخ، كتاب بی نام و نشان با اسم مستعار حسین موسوی كه كتاب مورد نقد ترجمه بخشهای از آن است.

لله و للحقیقه، الشیخ علی آل محسن، رد بر كتاب لله ... ثم للتارخ.

اللهوف، السید الجلیل بن طاوس، انتشارات جهان، با ترجمه: سید احمد زنجانی.

مجمع الفائدة و البرهان، المولی احمد الاردبیلی، تحقیق العراقی و الاشتهاردی و الیزدی، منشورات، جماعة المدرسین قم ۱۴۰۳ ه.

المحلی، علی بن احمدبن هزم الاندلسی، تحقیق عبد الغفار البنداری، دارالكتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۸ ه.

مدارك الاحكام، سید محمد بن علی الموسوی العاملی، مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، بیروت ۱۴۱۱ ه.

مسند احمد، مصورة، دار صاد، بیروت عن طبعة بولاق، ط مرقمة رقّمها محمد عبد السلام عبد الشافی و بهامشه كنز العمال، دار صاد بیروت

مسند ابی داوود، سلیمان بن داوود الطیالسی، طبعة مؤیده بفهارس لاحادیث النبویة الشریفه، دار الحدیث بیروت، لبنان

ص: ۳۳۹

المستدرک علی الصحیحین، محد بن عبد الله الحاکم النیسابوری، ط حیدر آباد.

مصباح‌الفقیه، الحاج آقا رضا الهمدانی الغروی، کتابفروشی مصطفوی، قم.

منتهی‌الامال، ثقه المحدثین حاج شیخ عباس قمی، کانون انتشارات علمی.

المغازی، للواقدی، نشر دین اسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.

المنجد، دارالمشرق، بیروت، الطبقه العشرون.

مصباح‌المنیر، احمدبن‌علی‌المقوی القیومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۸ ه. ق.

المراجعات، سید عبدالحسین شرف‌الدین الموسوی قدس سره، منشورات مکتبةالداوری، قم- ایران.

مفاتیح‌الجنان، ثقةالمحدثین حاج شیخ عباس قمی.

من لا یحضره الفقیه، ابی‌جعفر الصدوق محمدبن‌علی بن‌الحسین بن‌بابویه القمی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.

مقاتل‌الطالبین، لابی‌الفرج الاصفهانی، منشورات الرضی، زاهدی، ۱۳۸۵ ه.

معجم رجال الحدیث، السید ابوالقاسم الخویی، مرکز نشر آثارالشیعه: مطبقه‌الصدر، قم، ۱۴۱۰ الطبعةالرابعة و مطبة الاداب النجف الاشرف ۱۳۹۸ ه.

المعجم الکبیر سلیمان بن احمد الطبرانی، تحقیق حمدی عبد المجید السلفی، دار العلوم و الحکم، الموصل ۱۴۰۴ ه.

مفاتیح الشرایع، الفیض الکاشانی، تحقیق السید مهدی رجایی، مجمع‌الذخائر الاسلامیه، قم المقدسه ۱۴۰۱ ه.

الموطألامام مالک، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان ۱۴۰۶ ه. ۱۹۸۵ م.

میزان الاعتدال، الذهبی، دار المعرفة و النشر، بیروت الطبعة الاولی ۱۳۸۲ ه.

۱۹۶۳ م.

نهج البلاغه، سید رضی (الدکتور صبحی الصالح) الطبعة الاولی، بیروت، ۱۳۸۷ ه.

ق.

نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه سید مرتضی عسگری، ناشر مجمع علمی اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۳ ه. ش.

ویژگیهای دو مکتب در اسلام، علامه سید مرتضی عسگری، ترجمه: عطاء محمد سر درینا، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه. ش.

الوافی، محمد محسن بن‌الشاه المرتضی المشتهر بالفیض الکاشانی قدس سره، منشورات مکتبة آیةالله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.

وسایل‌الشیعه، الشیخ محمدبن‌الحسن الحرالعاملی، من منشورات مکتبةالاسلامیه، طهران، ۱۳۹۷، الطبقه‌الرابعة.

ولایت فقیه، امام روح الله الموسوی الخمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۱ ه. ش.

الیمین و الیسار فی الاسلام، احمد عباس صالح، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، بیروت ۱۹۷۲ م.[1]

[۱] (۱)- کتاب اهل بیت از خود دفاع می کند، ص ۳۶.

[۲] (۲)- همان، ص ۱۴۹.

[۳] (۳)- همان، ص ۱۴۸.

[۴] (۴)- همان، ص ۱۶۹.

[۵] (۱)- سوره بقره، آیه ۲۰.

[۶] (۲)- سوره محمد، آیه ۳۰.

[۷] (۳)- ما در اینجا برای روشن شدن ماهیّت نویسنده و اصلاح‌طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره‌ای کوتاه درباره‌ی احمد کسروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده‌ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده‌ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند.

احمد کسروی از نویسندگان دوره‌ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه، بود وی در دیباجه‌ی کتاب« آذری و یا زبان باستان آذربایجان» ماجرای عضویّت خود را در انجمن آسیایی همایونی لندن ذکر می‌کند و اعتراف می‌کند که واسطه‌ی عضویت وی« خانبهادر»، یعنی همان حاکم سیاسی انگلیسی‌ها در کربلا بوده است.(کتاب کاروند کسروی، صفحات: ۳۱۹، ۵۴۴ و ۵۴۵).

در دوران دیکتاتوری مطلقه‌ی رضاخانی که تمام فریادها در حلقوم خفه و تمام قلم‌ها شکسته می‌شود و هیچ کس اجازه‌ی کار فرهنگی و مذهبی ندارد و کشور در خفقان شدید بسر می‌برد دو خانه، اجازه‌ی فعالیّت می‌یابند که یکی، خانه‌ی احمد کسروی و طرفدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیّت با استعمارِ مسلّط و استبدادِ سرسپرده‌ی حاکم به ستیزی شدید برخاسته بود که نمونه‌ی آن مبارزه‌ی شهید مدرس در آن دوران است.

کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می‌پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می‌آید و می‌خواهد به مردم، دین را معرّفی کند او در کتاب« ورجاوند بنیاد» خود، صفحه‌ی ۹۴ پس از اشاره به رنسانس علمی در غرب تیتر می‌زند که:« باید جنبشی نیز در رشته‌ی دین پدید آید» و به انکار معجزات می‌پردازد و وحی را توجیه مادی می‌کند و وحی را چنان معنی می‌کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می‌نویسد:

« فرهش(وحی) چیست و شما آن را به چه معنا می‌دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد او هرچه خواست بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش(وحی) آن است که خدا کسی را به آمیغها(حقایق) دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم‌ها و خردها و نبردیدن با نادانی‌ها و گمراهی‌ها برانگیزد»!!!

او معاد جسمانی را بی‌بنیاد و پنداربافی می‌شمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می‌شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم‌ارزش تراست و دنیا چون مزرعه‌ای برای آخرت است و ... را همان گمراهی‌های دنباله‌دار دیگری می‌داند و معتقد است این افکار زیان‌های بسیاری دارد!!!(کتاب مذکور، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶).

او همچنین اسلامی را که علما می‌گویند و در ذهن عموم مردم است و قرن‌ها برای حفظ آن تلاش شده و خونها برای حفظش ریخته شده است، اسلام واقعی نمی‌داند.(کتاب مذکور، صفحات ۴، ۵ و ۸) بر گرفته از کتاب: شهید مطهّری افشاگرتوطئه‌ها-/ به طور تلخیص.

آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت.(خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۲۳)

دراینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی قید بودومخالفتش باتشیّع به خاطراین که مظهر دین است بودنه به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤیّد این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنّت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد.

درباره‌ی آرای کسروی پیرامون معجزه ووحی وانکار شیعی وسنّی و .. می‌توان به کتاب وی به نام(در پیرامون اسلام) صفحه‌های ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۸۲، ۸۳ مراجعه کرد. آری او طرفدار حزب توده وابسته به شوروی سابق بود واین حزب مخالف دین وطرفدار مارکسیسم بود.

امّا قتل فرزند مرحوم سیّد ابوالحسن اصفهانی به خاطر مسایل مالی بود نه مسایل سیاسی ومذهبی وفرزند آن مقتول خواسته ازاین واقعه به نفع افکار واهداف خود بهره ببرد

[۸] (۱)- سوره انفال، آیه ۴۱.

[۹] (۱)- الغدیر، جلد ۸، صفحه آخر.

[۱۰] (۱)- جهت اطلاع از وضعیت سیف‌بن‌عمر و نقش او در ساختن داستانهای عبدالله‌بن‌سبا، جلد ۱ و به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۲/ ۲۷۱ تا ۲۷۸ مراجعه فرمایید

[۱۱] (۱)- شرح نهج‌البلاغه ۲/ ۴۷۶

[۱۲] (۱)- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

[۱۳] (۱)-/-/ لله وللحقیقه ص ۷۳-/ ۷۴

[۱۴] (۱)- وسایل‌الشیعه، ج ۵، باب ۵ از ابواب صلاةالجماعة، حدیث ۱، ص ۳۸۱

[۱۵] (۱)-/ بحار الانوار ۴۶/ ۲۲۰ و فروع کافی ۵/ ۱۱۷

[۱۶] (۱)-/-/ نقش عایشه در تاریخ اسلام ۳/ ۱۰۴

[۱۷] (۱)- مفاتیح‌الجنان، اعمال شبهای ماه مبارک رمضان، دعای افتتاح.

[۱۸] (۱)-/-/ معجم رجال‌الحدیث ۱۶/ ۱۳۴

[۱۹] (۱)- اللهوف، ص ۱۲۰.

[۲۰] (۲)- اللهوف، ص ۹۰.

[۲۱] (۳)-/ شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۵

[۲۲] (۱)- کافی، ج ۸، ص ۳۴- ۳۳.

[۲۳] (۲)-/-/ دمع‌السجوم ص ۲۰۴ واللهوف ص ۷۷ والکامل فی التاریخ ۴/ ۵۰

[۲۴] (۳)- دعای ندبه.

[۲۵] (۴)- درالمنثور، ج ۶، ذیل آیه« اولئک هم خیرالبریه».

[۲۶] (۱)- اصول کافی، باب‌الطاعة و التقوی، حدیث ۳ و تحف العقول کلمات قصار امام باقر علیه السلام، رقم ۲۸

[۲۷] (۲)-/-/ الصواعق‌المحرقة ص ۱۸۳

[۲۸] (۱)- سوره نمل، آیه ۱۶.

[۲۹] (۱)- سوره نمل، آیه ۱۹- ۱۸.

[۳۰] (۲)- سوره نمل، آیه ۲۲.

[۳۱] (۳)- سوره بقره، آیه.

[۳۲] (۱)-/-/ البدایة والنهایة ۶/ ۱۵۸ و شمائل‌الرسول ص ۳۵۴ والخصائص‌الکبری ۲/ ۶۴

[۳۳] (۱)- سوره مائده، آیه ۱۳.

[۳۴] (۱)- تفسیر برهان ۴/ ۲۲۵.

[۳۵] (۱)- سوره بقره، آیه ۱۱۸.

[۳۶] (۲)- کتاب سلیم‌بن‌قیس، ص ۱۷۹.

[۳۷] (۱)- برای اطلاع بیشتر به ج ۲۸ بحارالانوار، صفحات ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۲۷۴ و ... مراجعه کنید

[۳۸] (۱)- الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

[۳۹] (۲)- الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۷- ۱۳۶

[۴۰] (۳)- الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۹.

[۴۱] (۴)- الصحیح من سیرةالنبی‌الاعظم، ج ۱، ص ۱۵۸، به نقل از صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۳، و مسنداحمد، ج ۱۱، ص ۱۸۹

[۴۲] (۱)-/ سنن ابی‌داوود ۲/ ۱۸۲-/ ۱۸۳ باب رضاعةالکبیر (باب شیردادندبه مردان بزرگ)

[۴۳] (۲)-/ سنن‌النسائی ۱/ ۳۰ و سنن‌ابن‌ماجه ۱/ ۱۱۲-/ ۱۱۱ وصحیح بخاری ۱/ ۹۳ و ۲/ ۷۴۲

[۴۴] (۳)-/ المستدرک علی الصحیحین ۳/ ۴۱۰ و کتاب السنّه ۲/ ۵۹۷

[۴۵] (۱)- بحارالانوار ۴۰/ ۳۰۳.

[۴۶] (۱)- سوره بقره، آیه.

[۴۷] (۱)- ج ۱، ص ۲۵۴.

[۴۸] (۱)- سوره مسد، آیه ۴ و ۵.

[۴۹] (۲)- سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

[۵۰] (۳)- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

[۵۱] (۴)- سوره جمعه، آیه ۵.

[۵۲] (۱)-/ مسند احمد ۵/ ۱۳۶

[۵۳] (۱)- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۰۳ تا ۱۱۰.

[۵۴] (۱)-/ از جمله شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱۶/ ۲۳۶ ومروج الذهب ۲/ ۳۱۱ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ ومراجعات ۱۰۳ ودلائل الامامه طبری ۴۰ و ۴۱ وبحار الانوار ۴۳/ ۱۵۸ و ...

[۵۵] (۱)- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۴۵.

[۵۶] (۲)- کتب لغت از جمله فرهنگ جامع، ج ۱.

[۵۷] (۱)- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۲۷.

[۵۸] (۲)- احتجاج طبرسی ۱/ ۹۸.

[۵۹] (۱)- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۳۰- ۱۲۹.

[۶۰] (۱)- تفسیر قمی ۲/ ۳۰۳، ذیل آیات معراج از سوره النجم.

[۶۱] (۲)- مقاتل‌الطالبیین، ص ۱۶.

[۶۲] (۱)- مقاتل‌الطالبیین، ص ۱۶.

[۶۳] (۱)-/-/ معجم‌رجال‌الحدیث ۱۰/ ۳۱۴

[۶۴] (۱)-/-/ الکافی ۱/ ۴۶۰

[۶۵] (۱)- سلیم‌بن‌قیس، ص ۱۳۶.

[۶۶] (۲)- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج‌الحیاهٔ(فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام) از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹.

[۶۷] (۱)- سوره بقره، آیه ۶۰ و اذاستسقی موسی لقومه ...

[۶۸] (۲)-/-/ صحیح بخاری ۳/ ۱۱۰۵-/ ۱۱۰۴

[۶۹] (۱)- اقتباس از آیه شریفه ۱۸۲ سوره اعراف.

[۷۰] (۱)- بحارالانوار ۴۲/ ۱۰۸- ۱۰۷ به نقل از رسائل شیخ مفید، ص ۶۳- ۶۱

[۷۱] (۱)- بحارالانوار ۴۲/ ۸۸.

[۷۲] (۱)- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۴.

[۷۳] (۱)-/ رجال نجاشی ۲/ ۳۶۵

[۷۴] (۱)-/ کافی ۸/ ۲۳۷ و بحار الانوار ۳۰/ ۲۴۱

[۷۵] (۱)- الکامل‌فی التاریخ ۳/ ۴۰۴.

[۷۶] (۱)- الامامهٔ و السیاسیهٔ، ص ۱۲.

[۷۷] (۲)-/ سوره آل عمران، آیه ۱۵۲

[۷۸] (۳)-/ صحیح بخاری ۲/ ۱۸۷ اواخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص ۱۲۸

[۷۹] (۱)- معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۱۹.

[۸۰] (۲)- سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

[۸۱] (۱)- معجم رجال‌الحدیث ۱۰/ ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴.

[۸۲] (۲) ۲-/ اسدالغابه ۳/ ۱۶۵.

[۸۳] (۱)-/ ر-/ ک: به رجال علامه وابن داود وتحریرطاووسی ومعجم رجال‌الحدیث

[۸۴] (۱)- کافی ۸/ ۲۳۵- ۲۳۴.

[۸۵] (۱) بحارالانوار ۴۶/ ۱۳۸

[۸۶] (۲)-/ البدایه والنهایه ۸/ ۲۲۵

[۸۷] (۳)-/ الاصابه ۶/ ۲۳۲

[۸۸] (۱)- بحار ۱۸/ ۱۲۳.

[۸۹] (۲)- جلاءالعیون ۱/ ۳۱۰.

[۹۰] (۳)- الامامهٔ و السیاسهٔ، ص ۱۴.

[۹۱] (۴)- جلاءالعیون ۱/ ۱۳۴.

[۹۲] (۵)- بحار ۲۲/ ۳۲۶.

[۹۳] (۱)- سوره اسراء، آیه ۸۲

[۹۴] (۲)-/ فتح الباری ۱۰/ ۳۵۰

[۹۵] (۳)-/ المعجم الکبیر ۳/ ۴۵ و ۱۲/ ۱۰۸ و الاصابه ۱/ ۶۱۱ و ذخائرالعقبی ص ۲۲۱

[۹۶] (۱)-/ السنن الکبری ۱/ ۱۳۷

[۹۷] (۱)- اصول کافی ۱/ ۳۲۳- ۳۲۲.

[۹۸] (۱)-/ اهل بیت(ع) از خود دفاع می‌کند ص ۱۳

[۹۹] (۱)- سوره هود، آیه ۴۶، قال انه لیس من اهلک.

[۱۰۰] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۱۰۱] (۱)- سوره تحریم، آیه ۱۰.

[۱۰۲] (۱)- برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید.

[۱۰۳] (۱)- سوره النجم، آیات ۳ و ۴.

[۱۰۴] (۱)- تاریخ الخلفاء، ص ۹۷.

[۱۰۵] (۲)- سوره اسراء، آیه ۷۰.

[۱۰۶] (۱)- تاریخ‌الخلفاء، ص ۱۳۳.

[۱۰۷] (۱)- سوره نساء، آیه ۱۵۰ ... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر بعض ...

[۱۰۸] (۱)- من لا یحضره‌الفقیه ۳/ ۲۹۱.

[۱۰۹] (۱)- من لا یحضره‌الفقیه ۳/ ۲۹۱.

[۱۱۰] (۱)- الغدیر، ۶/ ۲۲۷ و ۲۲۲ و میزان‌الاعتدال ۲/ ۱۵۱.

[۱۱۱] (۱)- الغدیر ۶/ ۲۱۱ و مسند ابی داوود، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

[۱۱۲] (۲)- الغدیر ۶/ ۲۰۹، به نقل از العقد الفرید ۲/ ۱۳۹.

[۱۱۳] (۳)- وسایل الشیعه ۱۴/ ۴۴۰.

[۱۱۴] (۴)- وسایل‌الشیعه ۱۴/ ۴۴۱.

[۱۱۵] (۱)- وسایل‌الشیعه ۱۴/ ۴۴۰.

[۱۱۶] (۲)- وسایل‌الشیعه ۱۴/ ۴۶۱.

[۱۱۷] (۱)-/ صحیح بخاری ۲/ ۴۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوة ۷/ ۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی ازنقلهاعایشه بیوه بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد

[۱۱۸] (۲)-/ مغنی‌ابن قدامه ۹/ ۱۶۰

[۱۱۹] (۳)-/ شرح النوی بر صحیح مسلم ۹/ ۲۰۶

[۱۲۰] (۱)- الغدیر ۶/ ۲۰۵ و ۲۰۶. وصحیح مسلم ۲/ ۱۰۲۳ کتاب النکاح باب المتعه.

[۱۲۱] (۲) الموطأ ۲/ ۵۴۲ و الغدیر ۶/ ۲۰۶.

[۱۲۲] (۳)- الغدیر ۶/ ۲۰۷. وکنزالعمال ۱۶/ ۵۲۲ و ۵۲۳.

[۱۲۳] (۱)- الغدیر ۶/ ۲۰۹- ۲۰۸.

[۱۲۴] (۲) شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۰ وکنزالعمال ۱۶/ ۵۲۱.

[۱۲۵] (۳)- مرحوم علامه امینی ره در الغدیر تحت عنوان(من اباح متعه النساء، کسانی که متعه زنان را مباح می‌دانند) نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می‌آورد، از جمله آنان؛ جابربن‌عبدالله، عبدالله‌بن‌مسعود، عبدالله بن‌عمر، معاویهٔ بن ابی‌سفیان، ابوسعید خدری، زبیربن‌عوام، ابی‌بن کعب، ربیعهٔ بن‌امیه، سعید بن‌جبیر، طاوس یمانی سدی، مجاهد، پیروان عبدالله بن‌عباس از اهل مکه و یمن، مالک بن انس(امام فرقه مالکیه) و ابن جریح مکی.

ابوحیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می‌گوید:« و بر این قول جماعتی از اهل‌بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون

ابن‌جریح مکی متوفی ۱۵۰ قبول کرده‌اند. شافعی می‌گوید: ابن جریح ۷۰ زن را صیغه کرد و ذهبی می‌گوید: او با حدود ۹۰ زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیرقرطبی، ۵، ص ۱۳۳، فتح الباری، ۹، ص ۱۴۲.

سرخسی در مبسوط می‌گوید:« تفسیر متعه آن است که به زنی بگوید: تو را متعه می‌کنم(از تو بهره می‌برم) به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالك بن‌انس جایز است و ابن‌عباس نیز همین قول را دارد. الغدیر، ج ۶، ص ۲۲۳- ۲۲۰.

[۱۲۶](۱)- تهذیب الاحکام ۷/ ۲۵۳.

[۱۲۷](۱)- تهذیب الاحکام ۷/ ۲۶۲.

[۱۲۸](۱)- جواهرالکلام ۳۰/ ۱۵۴- ۱۵۳.

[۱۲۹](۱)- سوره نور، آیه ۱۶ و ۱۷.

[۱۳۰](۱)- اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

[۱۳۱](۱)-/ ر-/ ك به مغنی ابن قدامه ۷/ ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱

[۱۳۲](۲)-/ معجم رجال الحدیث ۸/ ۹۹-/ ۹۸

[۱۳۳](۳)-/ اقتضاءالصراط المستقیم ص ۲۳۶

[۱۳۴](۴)- الغدیر ۶/ ۲۰۷.

[۱۳۵](۱)-/ کافی ۵/ ۴۵۲

[۱۳۶](۱)-/ سوره نساء آیه ۲۵-/ ۲۴

[۱۳۷](۱)- سوره نساء، آیه ۲۴.

[۱۳۸](۱)- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۲- ۹۵.

[۱۳۹](۲)- وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

[۱۴۰](۱)- وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

[۱۴۱](۱)- کافی ۵/ ۴۶۷.

[۱۴۲](۲)- سوره فرقان، آیه.

[۱۴۳](۱)- کافی ۵/ ۴۴۹.

[۱۴۴](۱)- الفقه علی مذاهب‌الاربعه ۴/ ۱۲۳.

[۱۴۵](۲)-/ المحلی ۱۲/ ۲۰۶

[۱۴۶](۱)- الفقه علی‌مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۵.

[۱۴۷](۲)- الفقه علی‌مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۴.

[۱۴۸](۳)- استبصار ۳/ ۳۴۴.

[۱۴۹](۱)- تفسیر الدرالمنثور ۱/ ۲۶۶.

[۱۵۰](۱)- همان.

[۱۵۱](۲)- همان.

[۱۵۲](۱)- وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.

[۱۵۳](۲)- وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.

[۱۵۴](۱)- وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

[۱۵۵] (۱)- جواهرالکلام ۱۶/ ۱۴۱.

[۱۵۶] (۲)- شرایع‌الاسلام ۱/ ۱۸۴.

[۱۵۷] (۱)-/ مدارك الاحكام ۵/ ۳۸۳

[۱۵۸] (۲)-/ مجمع الفائده والبرهان ۴/ ۳۵۷

[۱۵۹] (۳)-/ ذخيرة المعاد ص ۴۹۲

[۱۶۰] (۴)-/ مفاتيح الشرايع ۱/ ۲۲۹

[۱۶۱] (۱)- کشف الغطاء، ص ۳۶۴- ۳۶۳.

[۱۶۲] (۲)- مصباح الفقيه فى الزكاة الخمس، ص ۱۶۱، به صورت تلخيص.

[۱۶۳] (۱)- جواهرالکلام ۱۶/ ۱۴۶.

[۱۶۴] (۲)- همان.

[۱۶۵] (۱)- الکافی، ص ۱۷۳.

[۱۶۶] (۱)- سوره منافقون، آیه ۷۱.

[۱۶۷] (۲)- سوره بقره، آیه ۱۸.

[۱۶۸] (۱)-/ سنن ترمذی ۴/ ۴۴۹ ومسند احمد ۲/ ۱۶۷

[۱۶۹] (۱)- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روائی در ذیل آیه آخر سوره رعد.

[۱۷۰] (۲)- بحارالانوار ۲۶/ ۶۵.

[۱۷۱] (۳)-/ الطبقات الكبرى ۲/ ۳۳۸

[۱۷۲] (۴)-/ صحیح بخاری ۱/ ۶۴

[۱۷۳] (۵)-/ سنن الترمذی ۵/ ۶۴۰ الطبقات الكبرى ۲/ ۳۳۸

[۱۷۴] (۱)- اصول کافی ۱/ ۲۴۰.

[۱۷۵] (۱)- سوره قصص، آیه ۷.

[۱۷۶] (۱)-/ صحیح مسلم ۲/ ۸۸۹ و تهذیب‌التهذیب ۸/ ۱۱۲ و مسنداحمد ۴/ ۴۲۷

[۱۷۷] (۲)- سوره مائده، آیه ۶۷.

[۱۷۸] (۱)-/ صحیح‌بخاری ۴/ ۲۲۷۸ و صحیح‌مسلم ۲/ ۹۹۵ و مسنداحمد ۱/ ۱۱۹-/ ۱۱۸

[۱۷۹] (۱)-/ صحیح بخاری ۱/ ۶۴

[۱۸۰] (۲)-/ المعجم‌الکبیر ۳/ ۱۸۰

[۱۸۱] (۱)- بحارالانوار ۲۶/ ۶۵.

[۱۸۲] (۲)- صحیح بخاری ۱/ ۱۰۳ باب کتابةالعلم

[۱۸۳] (۱)-/ تفسیرالقرآن العظیم ۱/ ۴ و تذکرةالحافظ ۱/ ۴۲ و فتح‌الباری ۱/ ۱۶۷

[۱۸۴] (۱)- سوره حجر، آیه ۹

[۱۸۵] (۱)- اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب الاخذ بالسنة، روایت ۴.

[۱۸۶] (۲)- رجوع کنید به کتاب شیع پاسخ می‌دهد، ص ۷۵- ۸۴. وسلامةالقرآن من التحریف-/ در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیّه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است.

[۱۸۷] (۱)- تفسیر قرطبی ۱۴/ ۱۱۳ ابتدای تفسیر سوره احزاب. و الدرالمنثور ۵/ ۱۸۰

[۱۸۸] (۲)- همان

[۱۸۹] (۳)- الاتقان ۱/ ۶۷.

[۱۹۰] (۱) صحیح مسلم ۲/ ۷۲۶

[۱۹۱] (۲)- درالمنثور ۵/ ۱۸۰، ابتدای تفسیر سوره احزاب.

[۱۹۲] (۱)-/ تنقیح المقال ۲/ ۳۲۴

[۱۹۳] (۱)- وسایل‌الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۱ و ۴، ص ۳۸۱.

[۱۹۴] (۲)- وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۲، ص ۳۸۱.

[۱۹۵] (۳)- وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۶، ص ۳۸۲.

[۱۹۶] (۴)- وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، حدیث ۸، ص ۳۸۲.

[۱۹۷] (۱)- وسایل‌الشیعه، باب ۲۶، از ابواب الامر و النهی، حدیث ۲.

[۱۹۸] (۱)- اقتباس از آیه شریفه« و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از کنارشان می‌گذرند و با آنان درگیر نمی‌شوند.»

[۱۹۹] (۲)- اصول کافی ۱/ ۶۹، کتاب فضل‌العلم باب الاخذ بالسنهٔ، شواهد الکتاب.

[۲۰۰] (۳)- همان.

[۲۰۱] (۱)- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱/ ۴۶۳.

[۲۰۲] (۲)- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱/ ۴۶۳ و ۴۶۴.

[۲۰۳] (۳)- ر-/ ک: به شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۳/ ۱۵ و ۱۶.

[۲۰۴] (۱)- الصحیح من سیرهٔالنبی ۱/ ۲۸ و صحیح بخاری ۱/ ۱۳۴ و طبقات ابن‌سعد و ....

[۲۰۵] (۲)- سنن النسایی ۵/ ۲۵۳

[۲۰۶] (۳)- الغدیر ۱۰/ ۲۰۵ و سنن النسایی ۵/ ۲۵۳ والسنن الکبری ۵/ ۱۱۳.

[۲۰۷] (۱)-/ التفسیر الکبیر ۱/ ۲۰۶

[۲۰۸] (۲)- رحمهٔالامهٔ فی اختلاف‌الائمهٔ ص ۱۵۵.

[۲۰۹] (۳) ۳-/ همان

[۲۱۰] (۴)-/ السنن الکبری ۴/ ۴

[۲۱۱] (۱) منهاج الکرامه ص ۱۰۸

[۲۱۲] (۲)- الغدیر ۱۰/ ۲۱۰.

[۲۱۳] (۳)-/ روح البیان ۴/ ۱۴۳.

[۲۱۴] (۱)- علل الشرایع، ص ۵۳۱.

[۲۱۵] (۲)- همان

[۲۱۶] (۱)- سوره بقره، آیه ۸۳.

[۲۱۷] (۱)-/-/ فتاوی اللجنهٔالدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والافتاء ۲/ ۲۶۴

[۲۱۸] (۲)-/-/ همان ۳/ ۲۹۹.

[۲۱۹] (۱)-/ صحیح مسلم ۷/ ۶۸ تا ۶۵

[۲۲۰] (۲)- تاریخ الخلفاء، ص ۶۰.

[۲۲۱] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کننـد (نقـدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۲۲۲] (۱)- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

[۲۲۳] (۲)- سوره رعد، آیه آخر.

[۲۲۴] (۱)- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

[۲۲۵] (۱)- الانوار النعمانیه ۱/ ۶۳.

[۲۲۶] (۱)- الانوار النعمانیه ۲/ ۳۰۶.

[۲۲۷] (۱)- الانوار النعمانیه ۲/ ۳۰۶ و ۳۰۷.

[۲۲۸] (۲)- سوره بقره، آیه ۲۰۴.

[۲۲۹] (۱)- سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

[۲۳۰] (۲)- سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

[۲۳۱] (۱)- معجم‌الرجال ۱۹/ ۲۸۶ تا ۲۹۴.

[۲۳۲] (۲)- همان.

[۲۳۳] (۳)- همان.

[۲۳۴] (۱)- همان.

[۲۳۵] (۱)- منتهی الامال ۲/ ۸۴، ۲۸۳.

[۲۳۶] (۱)- اصول کافی ۱/ ۱۰۱ و ۱۰۲.

[۲۳۷] (۱)- مسنداحمد ۲/ ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵.

[۲۳۸] (۲)- صحیح بخاری، تفسیر یوم یکشف عن ساق، ج ۳/ ۲۹۳.

[۲۳۹] (۳)- صحیح مسلم ۸/ ۱۲۶-/ ۱۲۵.

[۲۴۰] (۱)- مسند احمد ۲/ ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۲

[۲۴۱] (۱)- تفسیر المراغی ۲۹/ ۱۵۲.

[۲۴۲] (۱)- منتهی الامال ۲/ ۲۰۰.

[۲۴۳] (۱)- معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۱۹.

[۲۴۴] (۲)-/-/ تاریخ بغداد ۱۳/ ۳۲۴-/ ۳۲۵

[۲۴۵] (۱)- معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۶.

[۲۴۶] (۱)-/ معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۲۴.

[۲۴۷] (۲)- سوره واقعه، آیات ۱۱ و ۱۲.

[۲۴۸] (۳)- معجم رجال‌الحدیث ۷/ ۲۲۵.

[۲۴۹] (۴)- معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۳.

[۲۵۰] (۱)- معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۲.

[۲۵۱] (۱)- سوره اعراف، آیه ۴۵.

[۲۵۲] (۱)- معجم رجال‌الحدیث ۱۴/ ۱۴۳.

[۲۵۳] (۱)- روضات الجنّات ۷/ ۴۷

[۲۵۴] (۱)- عدهٔ‌الاصول ۱/ ۳۵۶.

[۲۵۵] (۱)- تهذیب الاحکام ۱/ ۳.

[۲۵۶] (۱)- بحارالانوار ۲۶/ ۲۳۹.

[۲۵۷] (۱)- انقلاب مهدی و پندارها، ص ۵۸.

[۲۵۸] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۲- ۳۳۱.

[۲۵۹] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۷۵.

[۲۶۰] (۱)- بحار الانوار ۵۲/ ۳۷۶، ۳۷۳ و ۳۷۵.

[۲۶۱] (۲)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۶.

[۲۶۲] (۳)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۷.

[۲۶۳] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۱۶.

[۲۶۴] (۲)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۲۳.

[۲۶۵] (۳)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۷۴.

[۲۶۶] (۴)- همان.

[۲۶۷] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۸.

[۲۶۸] (۱)-/-/ صحیح مسلم ۴/ ۹۸

[۲۶۹] (۲)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۸.

[۲۷۰] (۳)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۵۳- ۳۵۲.

[۲۷۱] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۴۷.

[۲۷۲] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۵۱.

[۲۷۳] (۲)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۳۳.

[۲۷۴] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۵۸.

[۲۷۵] (۲)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۸۹.

[۲۷۶] (۱)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۶۲ و ۳۶۳.

[۲۷۷] (۲)- بحارالانوار ۵۲/ ۳۴۸.

[۲۷۸] (۱)-/-/ وسائل الشیعه ۹/ ۳۴۹

[۲۷۹] (۱)- سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

[۲۸۰] (۲)- سوره نحل، آیه ۱۱۱.

[۲۸۱] (۳)- سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

[۲۸۲] (۱)- نهج‌البلاغه، خطبه ۴۷.

[۲۸۳] (۱)- سوره نساء، آیه ۸۳.

[۲۸۴] (۱)- سوره کهف، آیه ۶۵.

[۲۸۵] (۲)- سوره کهف، آیات ۶۹ تا ۷۷.

[۲۸۶] (۳)- سوره کهف، آیه ۸۲.

[۲۸۷] (۱)- اصول کافی ۱/ ۴۰۱.

[۲۸۸] (۱)- وافی ج ۱، جزء اول، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، باب وقایع نزد ظهور امام.

[۲۸۹] (۱)- الکامل فی‌التاریخ، ج ۳، ص ۵۹. نامگذاری به تراویح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می‌نشینند و استراحت می کنند(حاشیه کتاب اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۵۵.

[۲۹۰] (۲)- بخاری، کتاب الصوم فضل من قام رمضان.

[۲۹۱] (۱)- الکامل فی التاریخ ۳/ ۵۹.

[۲۹۲] (۲)- مسند احمد ۵/ ۴۰۶.

[۲۹۳] (۱)- موطأ، باب ما جاء عن‌النداء فی الصلاهٔ، ۱/ ۷۲

[۲۹۴] (۲)- الاستغاثه ۱/ ۲۴- ۲۳.

[۲۹۵] (۱)- فقه تطبیقی به نقل از دلائل النبوهٔ ۲/ ۱۹۱.

[۲۹۶] (۲)- تفسیر مفاتیح‌الغیب(الکبیر) ۱/ ۲۰۶- ۲۰۴.

[۲۹۷] (۱) مسند احمد ۱/ ۳۳۵.

[۲۹۸] (۲)- الغدیر ۱۰/ ۲۰۹ و ۲۱۰.

[۲۹۹] (۱)- همان، ص ۲۱۰.

[۳۰۰] (۱)- الغدیر ۱۰/ ۲۱۰.

[۳۰۱] (۲)- تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.

[۳۰۲] (۱)- صحیح بخاری، باب کتابهٔ‌العلم ۱/ ۱۰۳.

[۳۰۳] (۲)- المراجعات، ص ۴۴.

[۳۰۴] (۱)- لسان العرب، ۶/ ۱۹۱.

[۳۰۵] (۲)- مصباح‌المنیر، ص ۲۷۷.

[۳۰۶] (۳)- المنجد، ص ۲۷۲.

[۳۰۷] (۱)- اصل‌الشیعه و اصولها، ص ۱۳- ۱۲.

[۳۰۸] (۱)- سوره انفال، آیه ۴۲.

[۳۰۹] (۱)-/-/ کنز العمال ۱۶/ ۵۲۱

[۳۱۰] (۲)-/-/ صحیح بخاری ۱/ ۱۰۳ و ....

[۳۱۱] (۱)- سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

[۳۱۲] (۲)- خطبه حضرت زهرا(س)، فرهنگ سخنان حضرت زهرا(س)، ص ۱۰۲.

[۳۱۳] (۱)- حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده‌اند، اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۰۳.

[۳۱۴] (۱)- سوره منافقون، آیه ۴.

[۳۱۵] (۱)- سوره روم، آیه ۱.

[۳۱۶] (۲)- سوره آل عمران، آیه ۱۲.

[۳۱۷] (۳)- بحار ۲۲/ ۳۲۶.

[۳۱۸] (۴)- المغازی ۲/ ۱۰۰۱.

[۳۱۹] (۵)- نهج‌الحیاة، ص ۱۷۵.

[۳۲۰] (۶)- احقاق‌الحق ۱۱/ ۴۳۹ تا ۴۱۵.

[۳۲۱] (۷)- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۲/ ۴۷۷.

[۳۲۲] (۱)- مرحوم علامه امینی، تنها در ج ۶ الغدیر از ۱۴۳ کتاب اهل سنت روایت فوق را نقل می‌کند.

[۳۲۳] (۲)- بحار ۲۶/ ۶۵.

[۳۲۴] (۱)- سوره انبیاء، آیه ۲۷- ۲۶.

[۳۲۵] (۲)- لهوف سیدبن طاووس، ص ۶۵.

[۳۲۶] (۱)- سوره نساء، آیه ۵۴.

[۳۲۷] (۱)- صحیح بخاری در آخر کتاب شروط ۲/ ۱۸۷ و ...

[۳۲۸] (۱)- الامامة و السیاسة، ص ۱۲.

[۳۲۹] (۲)- علی‌بن‌ابی‌طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود، ۴/ ۲۷۷- ۲۷۶

[۳۳۰] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۳۳۱] (۱)-/ الذریعه ۲/ ۴

[۳۳۲] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

۱- یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹